مقدّمۀ ناشر

پيامبراكرم؟صل؟ فرمود: از خداوند عافيت طلب كنيد؛ زيرا بعد از نعمت يقين، نعمتي بهتر از عافيت به كسي داده نشده است[[1]](#footnote-1).

دعايي كه امام اميرالمؤمنين‌؟ع؟ به فرزند بزرگوار خود امام حسن‌؟ع؟ آموختند اين بود كه: خدايا! تا من زنده هستم، هرگز بين من و عافيت جدايي مينداز[[2]](#footnote-2).

و از صادق آل محمّد؟عهم؟ نقل شده است كه فرمود: هر كس خوش دارد از عافيت طولاني برخوردار شود، تقواي الهي در پيش گيرد[[3]](#footnote-3).

و در بیان دیگری آمده است:

كانَ النَّبيّ؟صل؟ يَدعُو وَ يَقُول: اَسألُكَ تَمامَ العافِيَةِ ثُمَّ قالَ: تَمامُ العافِيَةِ الَفَوزُ بِالْجَنَّةِ وَ النَّجاةُ مِنَ النّارِ[[4]](#footnote-4)

[[5]](#footnote-5)پيامبر عاليقدر اسلام؟صل؟ دعا مي‌كرد و مي‌گفت: (خدايا!) عافيت كامل عطايم فرما. سپس می‌گفت: عافيت كامل همان رسيدن به بهشت و نجات از آتش است.

با تأمّل و تدبّر در احاديث منوّری كه نقل شد، اين حقيقت به دست مي‌آيد كه يكي از خواسته‌های اساسي هر مؤمن مسلماني از پيشگاه خداوند به هنگام دعا، بعد از درخواست يقين، طلب عافيت است كه به تعبير مولي الموحّدين؟ع؟ گواراترين نعمت‌ها و زيباترين پوشش‌هاست.

و امّا سؤال جدّی اينجاست كه اين عافيت چيست و چه گستره‌ای را در برمي‌گيرد؟ آيا فقط همان بُعد جسماني مورد نظر است و يا دامنۀ وسيع‌تری را شامل مي‌شود؟ آنچه مسلّم است و از سياق روايات متعدّد بر مي‌آيد عافيت كامل محدود به عافيت تن و بدن نيست و بلكه وجهۀ باطني انسان را در بر مي‌گيرد.

همچنان كه در كلمات نوراني حضرات معصومين؟عهم؟ ملاحظه نموديم، برخورداری از عافيت دين و دنيا - كه در رستن از جهنّم و رسيدن به جنّت خلاصه مي‌شود - همان عافيت كامل است و چنين عافيتي منظور و مقصود اوليای دين؟عهم؟ است نه صرف تندرست بودن و بدني سالم داشتن. اگر اين‌گونه جامع به عافيت نگاه كرديم، به حكم آيۀ شريفه، بدن سالم در حكم مركب چابك و توانمندی است برای انجام وظايف ايماني و تجارت پرسود معنوی.

يا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أدُلُّكُمْ عَلي تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ ألِيمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ [[6]](#footnote-6)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات دهد؟ به خدا و رسولش ایمان آورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید.

به هر حال برای كسب عافيت‌ كامل بايد دو سلامتي را توأماً خواهان بود و برای به دست آوردن آن‌ها تلاش كرد و از خدا مدد گرفت: 1- سلامت تن. 2- سلامت دل. و آنچه سبب اعطای اين دو نعمت بزرگ به انسان مي‌شود، بنا به فرمودۀ بزرگان دين، رعايت تقواست، و آنچه موجب آسيب ديدن و بلكه نابودی اين دو است؛ ارتكاب معصيت و سرپيچي از دستورات الهی است و چه هشدار تنبّه‌آميزی است فرمودۀ مولای محبوب ما باقر آل‌محمّد؟عهم؟ كه:

إنَّ لِلهِ عُقُوباتٍ فِي الْقُلُوبِ وَ الاَبْدانِ: ضَنْكٌ فِي الْمَعيشَةِ وَ وَهْنٌ فِي الْعِبادَةِ، وَ ما ضُرِبَ عَبدٌ بِعُقوبَةٍ أعْظَمَ مِن قَسْوَةِ الْقَلْبِ [[7]](#footnote-7)

همانا از جانب خداوند كيفرهايی برای دل‌ها و پيكرهاست؛ تنگی زندگی (فقر و پريشاني) و سُستی در عبادت (بي‌ميلي و سهل‌انگاری) و هيچ بنده‌ای به كيفری سخت‌تر از قساوت قلب و سخت‌دلی مبتلا نشده است.

و ملاحظه مي‌شود هم‌چنان كه برخورداري از عافيت كامل، بهترين سعادت برای انسان است، قساوت قلب هم بدترين و دردناك‌ترين مصيبت و بدبختي است.

فهم اين مطلب كه چه عواملي موجب پيدايش اين بيماری خطرناك و نابودكنندۀ بشر مي‌شود نكتۀ مهمّي است كه در كتاب قساوت، بيماری مهلك بشر به رشتۀ تحرير درآمده است. اين كتاب حدود پنجاه سال قبل با قلمي روان، همراه با شفقت و دلسوزی تمام، خطاب به نسل جوان به‌ويژه بانوان محترم نگارش يافته و خوشبختانه مورد استقبال گستردۀ عموم اهل‌ايمان قرار گرفته است و همچنان جمع كثيری از علاقه‌مندان خواهان آنند.

اكنون بنا به درخواست مكرّر عزيزان، به لطف خدای منّان دفتر امور فرهنگي بنياد خيريّه الزّهرا‌ء؟عها؟ اقدام به انتشار مجدّد آن نموده است. اميدواريم به ميمنت انس با قرآن و ارتباط عارفانه و صميمانه با اهل‌بيت اطهار؟عهم؟ همگان از گزند آفت خانمانسوز قساوت در امان باشند، اِن‌شاءالله.

بنياد خيريّه الزّهراء؟عها؟

دفتر امور فرهنگي

مقدّمه و غرض از نگارش

در محيطي كه موجبات غفلت از خدا و روز حساب بي‌شمار است و مردم بي‌خبر از عواقب شوم گنهكاری در وادی طغيان و عصيان شتابان مي‌روند و با دست خود، تيشه به ريشۀ سعادت و شرف انساني خود مي‌زنند و عاقبت در منتهي‌اليه اين زندگي گناه‌آلود، سر از عالمي سراسر ظلمت و وحشت درآورده و خود را معذّب به عذاب سوزان خدا مي‌سازند. در چنين محيطي وظيفۀ انساني و اسلامي هر مسلماني ايجاب مي‌كند تا آنجا كه ممكن است و به هر وسيله‌اي كه مقدور است در بيدار ساختن مردم غافل بكوشد و ندای «به هوش باش» در اين فضای آلوده و مرگبار سر بدهد. شايد به فضل خدا گوشي بشنود و دلي بيدار گردد و خود را از هلاك دايم برهاند و به حيات جاوداني برساند كه رضاي خدا در اين است و سعادت نهايي انسان همين است.

وَ مَنْ أحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إلَي اللهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ [[8]](#footnote-8)

كيست خوش سخن‌تر از آن كس كه به سوی خدا بخواند و كردار نيك از خود نشان داده و بگويد من از تسليم شوندگانم؟

اين مختصر كه از نظر خوانندگان محترم مي‌گذرد، به همين نيّت نگارش يافت تا به لطف خداوند منّان و عنايات حضرت وليّ‌زمان عجّل‌الله‌تعالي‌فرجه‌الشّريف در ميان خانواده‌های مسلمان راه يابد و همچون ناصحي مشفق و همنشيني دلسوز با مرد و زن به سخن نشيند و كجروی‌ها و ضلالت‌های علني را تذكّر داده و از پايان شوم آن‌ها برحذر دارد.

بذر انذار و وعظ و نصيحت در دل‌ها بيفشاند، به اين اميد كه خداوند حيات‌بخش مهربان كه با ريختن قطرات باران بر دل صحراهای سوزان، چمن‌ها مي‌آرايد و گل‌ها مي‌روياند، با كرم و لطف عميمش به اين سخنان ناقص و نارسا كه مانند قطره‌ای است در جنب درياهای موّاج و نصايح بزرگان، خاصيّت احيا بخشد و نور در دل‌ها بيفكند و ختام كار همه را قرين خير و سعادت سازد.

قُلْ إنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ [[9]](#footnote-9)

بگو عطا به دست خداست، به هر كه بخواهد مي‌دهد و خداوند داراي رحمت گسترده و داناست.

سيّدمحمّد ضياءآبادی

1392هجری قمری

1351هجری شمسي

آنچه در اين كتاب می‌خوانيد

ـ قساوت، بيماری خطرناك، معنای قساوت، قلب قسیّ.

- غرض از خلقت انسان، قساوت مايۀ بطلان انسانيّت و موجب نقض غرض خلقت.

- علاج واقعه پيش از وقوع، علّت پيدايش قساوت، عوامل توليد قساوت در عصر كنونی.

- قساوت از راه موسيقی، لهوالحديث در اين زمان، اسلام و وسايل آموزندۀ سمعی و بصری، وحشتناك‌ترين زيان موسيقي.

ـ لهوالحديث از نظر روايات، زمينه‌ساز براي گناه.

ـ مطبوعات منحرف.

ـ بي‌پردگي زنان، دستورات حكيمانه، سازندۀ محيط پاك، نگاه خطرناك.

ـ سخني با بانوان.

ـ ارزش دين، گوش به فرمان خدا، اسلام و دستور پوشش.

ـ باريك‌بيني‌هاي اسلام، فاصله گرفتن از قرآن.

- زنان سالمند، توبه و آيۀ حجاب، موارد استثنايي حجاب، دستورات احتياطي.

- كيفيّت عمل در محيط فعلي، وصيّتي از حضرت اميرالمؤمنين‌ علی؟ع؟، بانگ انذار.

ـ نتيجه‌گيري از مباحث، نظري به صحنۀ عذاب آخرت.

ـ نداي علي؟ع؟ را بشنويد، تا مهلت داريد كار كنيد.

قساوت، بيماري خطرناك عصر كنوني

با كمال تأسّف بايد به اين واقعيّت مسلّم معترف بود كه در اثر راه‌يافتن اموري چند از مظاهر تمدّن مادّي در زندگي ما مسلمانان، يك حالت شوم رواني نسبت به حقايق معنوي و معارف ديني الهي در اكثر مردم پيدا شده كه قرآن كريم از آن حالت تعبير به قساوت مي‌نمايد.

قساوت يعني چه؟

كتب لغت، قساوت را به معناي صلابت و غلظت گرفته‌اند.

المنجد مي‌نويسد: اَرْضٌ قاسِيَةٌ: لا تُنبِتُ شَيئاً.

زمين با قساوت يعني زميني كه چيزي از خود نمي‌روياند.

لَيلَةٌ قاسِيَةٌ: شَديدَةُ الظُّلمَة.

شب با قساوت يعني شبي كه ظلمت و تاريكي‌اش در درجۀ شدّت است.

قلب قَسيّ كدام است؟

بنا بر معنايي كه از لغت قساوت به دست آمد، قلب قسيّ و جان باقساوت آن دل و آن روحي است كه يك نوع صلابت و غلظت و خشونت پيدا كرده و سفت و سخت شده است كه در مقابل عوامل معنوي و مذكّرات روحاني، تكاني نمي‌خورد و به اهتزاز در نمي‌آيد، هيچ‌گونه لينت و نرمي از خود نشان نمي‌دهد، گل‌هاي تقوا و فضيلت از خود نمي‌روياند، حالت مجذوبيّت نسبت به خدا و حيات ابدي آخرت در او پيدا نمي‌شود، از اعمال و اخلاق زشت و منفورش، نادم و پشيمان نمي‌گردد.

مانند زميني سخت كه هر چه قطرات پي‌در‌پي باران بر آن مي‌بارد؛ نه لينتي پيدا مي‌كند و نه گياهي مي‌روياند، و همچون شب ديجور و فضاي ظلماني كه نه نوري در آن به چشم مي‌خورد و نه راه ازچاه تشخيص داده مي‌شود. همچنان يك عمر با كوردلي و سنگين‌گوشي نسبت به كمالات انساني و معارف آسماني كه سعادت جاوداني آدمي در گرو آن‌هاست زندگي كرده و مي‌ميرد.

واي كه چنين آدمي چه بدبختي‌هاي دردناك پشت سر دارد و چه سوز و گدازهاي بي‌پايان به بار مي‌آورد كه خداوند مي‌فرمايد:

فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللهِ [[10]](#footnote-10)

وای بر بدبختی سنگدلانِ از یاد خدا بی‌خبر.

غرض از خلقت انسان چيست؟

ما براي اين‌كه بتوانيم به بزرگي خطر و زيان بيماري قساوت دل پي ببريم لازم است اوّل ارزش وجود انسان و عظمت هدف خلقت و غايت آفرينش او را در نظر بگيريم و بشناسيم انسان كيست و خلقتش براي چيست؟

انسان از نظر قرآن و حديث

در شرافت و جلالت آفرينش انسان همين بس كه خالقش با نداي تنبيهي كه براي بيداركردن و هشيارساختن و توجّه دادن به يك مطلب مهم آورده مي‌شود، مي‌فرمايد:

يا أيُّهَا الْإنْسانُ إنَّكَ كادِحٌ إلَي رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ [[11]](#footnote-11)

هان اي انسان! تو بطور قطع در تلاش حركت به سوي خدايت هستي، حركتي كه منتهي به ديدار او گردد.

يعنی تو اي انسان به هوش باش و خود را و مسير و مقصد خود را بشناس. تو يك موجود كادح يعني كوشاي رنجبر و فعّال مستمرّ و مداوم هستي كه با كوشش پررنج و فعّاليت دايمي جسمي و روحي خود، رو به مبدأ هستي و ربّ العالمين كه كمال مطلق و جميل علي‌الاطلاق است مي‌روي.

مسيرت مسير ارتقاء است و اعتلاء، چه خود متوجّه باشي و چه نباشي، علي‌الدّوام در حال حركت و انتقال مي‌باشي. در هر نفسي گامي و در هر ساعتي مرحله‌اي مي‌پيمايي و به مقصد نزديك مي‌شوي. مقصد و منتهي‌اليه سِيرت فوق‌العاده عظيم است و بي‌نهايت درخشان. سراسر نور است و سرور و بهجت. مرتبه‌اي است از كمال و سعادت كه بشر با شرايط كنوني دنيايي كه دارد، از تصوّر آن عاجز و قاصر است و آن لقاي خدا و مرحلۀ كشف‌الغطاء و حضور در پيشگاه مبدأ اعلي است. بي‌دل از بي‌نشان چه گويد باز.

أ فَحَسِبْتُمْ أنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أنَّكُمْ إلَيْنا لا تُرْجَعُونَ [[12]](#footnote-12)

آيا چنين پنداشته‌ايد كه ما شما را لغو و عبث آفريده‌ايم و به سوي ما باز نمي‌گرديد؟

يعني مسلّم بدانيد چنين نيست. موجود متعالي و متكامل و پيشرو، غيرممكن است كه متوقّف گردد يا به قهقرا برگردد، حتماً رو به كمال مطلق جلو مي‌رويد.

أ يَحْسَبُ الْإنْسانُ أنْ يُتْرَكَ سُدَي [[13]](#footnote-13)

آيا انسان چنین مي‌پندارد كه به حال خود رها خواهد شد؟

خير، دستگاه خلقت، دستگاه تكامل است. هم‌چنان كه نطفه را علقه كرده و علقه را مضغه و مضغه را جنين و جنين را به صورت‌هاي مختلف از كودكي و جواني و پيري درآورده، همچنان پيش مي‌برد و مراحل بعدي را پي‌در‌پي مي‌آورد تا برساند به مرتبۀ نهايي سير كه لقاي ربّ است و نيل به مرتبۀ ربوبيّت بِإِذنِ‌الله.

ربوبيّت بِإِذنِ‌الله يعني به اذن خدا نافذالاراده بودن و برخواسته‌هاي خود (به مجرّد خواستن) جامۀ هستي پوشانيدن. اين بيان از امام صادق؟ع؟ منقول است:

اَلعُبُودِيَّةُ جَوهَرَةٌ كُنْهُهَا الرُّبوبِيَّةُ [[14]](#footnote-14)

بندگي و تذلّل در پيشگاه خدا گوهري است كه حقيقت نهايي‌اش خاصيّت ربوبيّت به خود گرفتن است و تسلّط يافتن و متصرّف گشتن.

انسان در اصل فطرت، طالب كمال است

اين واقعيّتي است شايان توجّه و دقّت كه انسان بر حسب اقتضاي فطرت، طالب اين است كه علمش محيط بر همه جا و قدرتش مسلّط بر همه چيز گردد، و شايد اين تقاضا حاكي از استعداد مقام خليفة‌اللّهي است كه خدا در وجود انسان نهاده و فرموده است:

وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً [[15]](#footnote-15)

وقتی پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه و جانشین قرار می‌دهم.

مقام ربوبيّت حضرت حق، هم جعل خلافت ارضي براي انسان كرده و او را خليفة‌الرّب ناميده است، و هم نفخه‌اي از عزّت و كبريايی خود در جان انسان دميده و او را شايستۀ اين مقام گردانيده كه بر فرشتگان آسمان پيشي گيرد و نيروهاي آسماني و زميني را در مقابل علم و قدرت خود خاضع گرداند.

فَإذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ [[16]](#footnote-16)

پس وقتي خلقت او را كامل كرده و از روح خود در او دميدم، شما (فرشتگان) در برابرش به سجده درآييد.

آري، براي همين است كه اين انسان دائماً مي‌كوشد تا ميدان علم و قدرت خود را وسعت داده و دامن عزّ و كبريايی خود را بر همه جا بگستراند و مالك امر كُن فَيَكُون گردد و فَعّالٌ لِما يُريد شود.

اين هدف انسان است. امّا نيل به اين هدف، راهي مخصوص دارد و آن راه، راه عبوديّت است و تذلّل در مقابل حق، و از خود گذشتن در جنب رضاي خدا، كه نتيجۀ قهري آن، به دست آوردن عزّت و قدرت و تسلّط بر خود و جهان خارج از خود خواهد بود. ولي نه اين‌كه براي به‌دست آوردن آن مرتبۀ از تسلّط، در وادي عبوديّت وارد شود. خير، اين‌كه منافات با اخلاص در بندگي دارد و در واقع خودخواهي و خودپرستي است، نه خداخواهي و حق‌پرستي.

آنچه نتيجه‌بخش است و حركت‌دهندۀ انسان به سوي كمال مطلق، اخلاص است. اخلاص يعني نيّت و عمل را خالص براي خدا ساختن، نه اين‌كه خدا را مقدّمۀ خود قرار دادن.

مي‌شود گفت انسان در مسير خود وقتي به هدف مي‌رسد كه نسبت به خودش بي‌هدف باشد (دقّت فرماييد) يعني هدفي جز خدا و رضاي خدا نداشته باشد، لذّت بندگي و خداخواهي فوق تمام لذّات در ذائقۀ جانش باشد، اراده و خواست خود را فاني در اراده و خواست خدا گرداند. در آن موقع است كه خواسته و مرادش با خواسته و مراد خدا يكي گشته و به محض خواستن، لباس تحقّق خواهد پوشيد، و خواستش، خواسته‌آفرين خواهد شد. و همين معناي ولايت است كه براي مقرّبين درگاه خدا مسلّم است.

در اين حديث با دقّت بينديشيد

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ؟صل؟:‏ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْ‏ءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ‏ سَمْعَهُ‏ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ [[17]](#footnote-17)

حاصل مضمون حدیث آن‌که: بهترين و محبوب‌ترين راه براي تقرّب انسان به خدا راه عبوديّت و بندگي است كه با انجام فرائض و نوافل پيموده و تا آنجا برسد كه محبوب خدا واقع شود و نتيجۀ محبوبيّت آن باشد كه خدا عقل و قلب و تمام مشاعر و قواي بنده را تحت تدبير خود گرفته و طبق رضاي خود بچرخاند و بگرداند. در اين موقع چشم بنده نبيند جز آنچه را كه خدا مي‌خواهد، و گوش بنده نشنود جز آنچه را كه خدا مي‌پسندد، و زبان بنده نگويد جز آنچه را كه خدا رضا دارد، و هر دم كه خدا را بخواند جوابش دهد و هر چه از خدا بخواهد عطايش كند.

بلكه در اثر توغُّل[[18]](#footnote-18) در عبوديّت، و فرورفتن در درياي طاعت، و فنا در بحر محبّت، چنان شود كه چشم و گوش و دست و زبانش مظهر فعل حق گردد، و آنچنان كه خدا اشياء را مي‌بيند و از خفيّات امور باخبر است، او هم چنين مي‌شود. و همان‌طور كه گفتار خدا در عالم مؤثّر است و دست قدرت او كار مي‌كند، همچنین گفتار بندۀ محبوب خدا در عالم مؤثّر گشته و دست قدرت او متصرّف در كائنات مي‌شود. چنان‌كه در سورۀ انسان خطاب به آنچنان بندگان فرموده است:

وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ [[19]](#footnote-19)

شما نخواهيد خواست مگر اين كه خدا بخواهد.

يعني خواست شما جز خواست خدا نيست، خواست خدا هم كه ايجاد كردن و هستي بخشيدنش حتمي است.

آري، استعداد رسيدن به اين مرحلۀ از قدرت و كمال را در وجود انسان قرار داده‌اند و صراط پر از اسرار و عجايب بندگي و عبوديّت را هم پيش پايش نهاده‌اند.

إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً [[20]](#footnote-20)

ما راه را نشان انسان داده‌ايم تا با اختيار خود شاكر يا كافر گردد.

و از طرفي هم به اين مطلب توجّه داريم كه مراحل وجودي انسان در اين دنيا ختم نمي‌شود، بلكه مراحل ديگري بعد از مرگ دارد و براي ظهور كمالاتش عالم ديگري بي‌نهايت وسيع‌تر از اين عالم مقرّر است كه اگر آدمي سير تكاملي خود را تحت نظام معيّن الهي انجام بدهد و از انحرافات و كجروي‌ها بپرهيزد، در انتهاي سيرش به رتبه و مقامي نائل مي‌شود كه اراده‌اش خلّاقيت پيدا مي‌كند و تمام خواسته‌هايش به دنبال خواستش، لباس تحقّق و هستي به خود مي‌پوشد كه قرآن مي‌فرمايد:

فيها ما تَشْتَهيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ [[21]](#footnote-21)

در آن است آنچه دل‌ها بخواهد و چشم‌ها لذّت برد.

از رسول اكرم؟صل؟ منقول است:

فَلا يَقُولُ اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ لِشَيْءٍ كُنْ اِلّا وَ يَكُونُ [[22]](#footnote-22)

كسي از اهل بهشت به چيزي نمي‌گويد موجود باش مگر اين‌كه موجود مي‌شود.

خلاصۀ سخن آن‌كه: انسان بر حسب اصل فطرت و اقتضاي جوهر ذاتش در حال حركت به سوي عالمي بي‌نهايت درخشان و حياتي سراسر روشنايي و علم و قدرت و خلاقيّت و حاكميّت است. و همان عالم، وطن اصلي انسان است و او به اشتياق آن وطن است كه اين‌همه شور و نوا به راه انداخته و علي‌الدّوام بال و پر مي‌زند تا خود را از خاكدان عالم طبيعت بيرون كشيده و به عالم انوار و جهان عزّت و مكرمت بيفكند.

اگر غوغاي زندگي مادّي مجالي دهد

آري، اگر جنجال زندگي مادّي كه اكنون گريبانگير آدميان است اندكي مجال تفكّر بدهد و انسان به آيندۀ پرشكوه و عظيم خود بينديشد و ارزش موقعيّت وجودي خود را بشناسد، آنچنان خود را بزرگ و عالي‌قدر مي‌بيند كه تمام دنيا با مظاهر زيبايش در جنب عزّت وجود انساني‌اش بسيار كوچك و بي‌مقدار مي‌آيد که به هيچ‌وجه آن را شايستۀ دلبستگي نمي‌داند و با بي‌اعتنايي از آن مي‌گذرد و با جدّ تمام مي‌كوشد تا خود را به كمالات اصيل انساني بيارايد و مجهّز به جهاز زندگي جاوداني بسازد و با ابرار همنشين گردد.

بياني از امام اميرالمؤمنين؟ع؟ در وصف آيندۀ پرشكوه انسان

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَزَفَتْ نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا اُخْرِجَ اِلَي الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَذَّاتِهَا وَ زَخارِفِ مَنَاظِرِهَا (تا آنجا که می‌فرماید) فَلَوْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاظِرِ الْمُونِقَةِ لَزَهِقَتْ نَفْسُكَ شَوْقاً إِلَيْهَا وَ لَتَحَمَّلْتَ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى مُجَاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ [[23]](#footnote-23)

پس اگر به چشم دل بهشت و اوصاف آن را (كه سرمنزل مقصود انسان است) بنگري، هرآينه روح و نفس تو از دنيا و شهوات و لذّات آن اعراض كرده و نسبت به مناظر زيباي آن بي‌اعتنا گردد، و آنچنان منظره‌هاي دلربا و شگفت‌انگيز بهشتي دل و قلبت را مجذوب و مفتون خود سازد كه از شدّت اشتياق رسيدن به آن‌ها جان از تنت بيرون رود و از غايت شوق و شتاب براي رسيدن به آن نعيم بي‌پايان مايل مي‌شوي كه از همين مجلس من به همسايگي اهل گورستان بروي (و به انتظار مرگ بنشيني). خدا ما و شما را از كساني قرار دهد كه از صميم دل در راه رسيدن به منازل ابرار و نيكوكاران در سعي و شتابند.

قساوت، مايۀ بطلان انسانيّت و موجب نقض غرض خلقت

آنچه از بحث دربارۀ غرض از خلقت انسان گذشت،‌ به همان مقدار اكتفا مي‌كنيم و به موضوع اصلي بحث برمي‌گرديم و مي‌گوييم اكنون كه به اجمالی از ارزش وجود انسان و موقعيّت حسّاس او در نظام آفرينش و شرافت غايت خلقتش از نظر قرآن و حديث پي برديم و تا حدّي دانستيم كه انسان كيست و خلقتش براي چيست، حال از خوانندگان خردمند و هوشمند خود مي‌پرسيم:

آيا اگر عارضه و مرضي متوجّه انسان، اين موجود شريف و عزيز عالم گردد و قواي فعّاله و نيروهاي خلّاقۀ او را فلج كرده و روح بلندپرواز پرشورش را خامد و خاموش، و بال و پر شكسته سازد و استعداد قويّ و سرشارش را عاطل و باطل بگرداند، و بكلّي درهاي ارتقاء و اعتلاء به كمالات عاليۀ انساني را به روي او ببندد و زندگي‌اش را مشابه زندگي حيوانات شكمبارۀ شهوتران بسازد و عاقبت، حيات ابدي‌اش را تبديل به هلاك دائم بنمايد.

آيا اين مرض، خطرناك‌ترين امراض براي انسان نيست؟ آيا اين بيماري از بيماري وبا و سرطان براي بشر موحش‌‌تر و زيانبارتر نيست؟

مسلّم جواب از نظر عقلاء واقع‌بين مثبت است، زيرا وبا و سرطان تنها حيات موقّت دنيايي را به خطر مي‌افكند امّا اين مرض عجيب كه همان بيماري قساوت قلب است، انسانيّت انسان را باطل كرده و حيات ابدي او را نابود مي‌سازد و عذاب و شكنجه و ناكامي دائم به بار مي‌آورد كه كلام خدا خبر از شآمت[[24]](#footnote-24) بي‌پايان آن مي‌دهد.

فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ [[25]](#footnote-25)

واي بر بدبختي سنگدلان از ياد خدا بي‌خبر.

دل‌هاي سخت‌تر از سنگ

و همچنين در جاي ديگر از قرآن در مقام ذمّ آميختۀ با تهديد مي‌فرمايد:

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ [[26]](#footnote-26)

پس دل‌هاي شما بعد از آن (ارائۀ آيات آسماني) قساوت گرفت و مانند سنگ شد و بلكه سخت‌تر از سنگ شد، زيرا سنگ چه بسا نهرها از آن مي‌جوشد و بعضي از سنگ‌ها شكافته شده و آب از آن جاري مي‌شود و گاهي (در اثر زلزله و ارتعاشي كه در زمين و كوهستان حادث مي‌شود) صخره‌هاي عظيم از جا كنده مي‌شوند و به درّه‌ها مي‌غلتند. خدا بي‌خبر از آنچه مي‌كنيد نمي‌باشد.

در اين آيۀ شريفه خداوند حكيم دل‌هاي قسيّ مردم فرورفتۀ در زندگي مادّي را تشبيه به سنگ‌هاي سفت و سخت كوهستاني نموده و مي‌فرمايد: قلب‌هاي شما مرده‌دلان، در قساوت از سنگ هم شديدتر شده است.

يك تخته سنگ محكم كوهستان كه در سختي و صلابت ضرب‌المثل است وقتي در دامنۀ كوه واقع شده و قطرات ريز و درشت آب از بالا بر دل آن مي‌چكد، بعد از گذشت زماني كم‌كم، آن آب نرم و ليّن، دل آن سنگ سخت و صُلب را نرم مي‌كند و در آن، جا مي‌گيرد و چه بسا سنگ شكافته مي‌شود و نهرهاي آب از درون آن جاري مي‌گردد.

آري، از سنگ سخت، آب‌ها و نهرها مي‌جوشد، امّا اين دل‌هاي قسيّ آدميان در اثر انحراف از مسير حق و افتادن در جادّۀ طغيان و عصيان، آنچنان فشرده و متحجّر گرديده است كه ابداً آيات بيّنات الهي در آن‌ها اثر نمي‌كند. نه از ديدن حوادث عبرت‌انگيز تاريخ تكان مي‌خورند و عبرت مي‌گيرند، و نه از مواعظ و نصايح انبياء و اولياء، انقلاب و جوشش در جانشان پيدا مي‌شود. آسمان مغزشان چنان گرفته و تاريك و ظلماني است كه نه برق سعادتي در آن مي‌جهد و نه باران رحمتي از آن مي‌بارد.

و اِنَّ مِنْها لَما يَهبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ

گاهي كه زلزله‌اي در زمين حادث مي‌شود و كوهستان مي‌لرزد، سنگ‌هاي زبر و خشن، از آن لرزه و ارتعاش كه نمونه‌اي از قهّاريت پروردگار آسمان و زمين است، صلابت و خشونت خود را از دست مي‌دهند و پاره پاره مي‌شوند و با خضوع و خشيت تمام كه منبعث از شعور تكويني آن‌هاست، از قلّۀ كوه جدا گشته و به دامن درّه‌ها مي‌غلتند.

امّا اين بشر سنگدل، چنان گناه و معصيت و اِنهماك[[27]](#footnote-27) در شهوات حيواني، خشونت و غلظت در جوهر جانش پديد آورده است كه اصلاً عظمت و قهّاريت خدا را درك نمي‌كند، و اين همه تهديدات و وعيدهاي قرآن از آتش‌هاي جهنّم سوزان كه زهرۀ شيردلان را آب مي‌كند در او اثر نمي‌كند، و لرزه بر اندامش نمي‌افكند، و از قلّۀ كوه طغيان و عصيان به درّۀ اطاعت و انقياد و ايمان نمي‌غلتاند.

دردناك‌ترين تازيانۀ خدا

اين بيان از امام باقر؟ع؟ منقول است:

إِنَّ لِلَّهِ عُقُوبَاتٍ فِي الْقُلُوبِ وَ الْأَبْدَانِ، ضَنْكٌ فِي الْمَعِيشَةِ وَ وَهْنٌ فِي الْعِبَادَةِ وَ مَا ضُرِبَ عَبْدٌ بِعُقُوبَةٍ أَعْظَمَ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ [[28]](#footnote-28)

نوعي از عقوبت‌هاي الهي است كه به دل‌هاي مردم مي‌رسد و نوع ديگري است كه به بدن‌ها مي‌رسد؛ سختي در امر زندگي، سُستي در امر عبادت و بندگي، و هيچ بنده‌اي به تازيانۀ عقوبتي زده نشده است كه سخت‌تر از قساوت دل باشد.

اين بيان امام؟ع؟ نشان مي‌دهد كه شديدترين و دردناك‌ترين تازيانه‌اي كه خدا به عنوان كيفر و عقوبت بر انسان مي‌زند حالت قساوت است كه در دل آدم پيدا مي‌شود و دنبال اين حالت، هم زندگي به صورت معيشت ضنك در مي‌آيد و سختي و تنگي و پيچيدگي در همه جاي زندگي ظاهر مي‌شود، و هم روح آدمي در كار عبادت به سُستي و بي‌حالي مي‌گرايد و امر خداپرستي و سير و سلوك روح به سوي مبدأ هستي كه غايت خلقت و هدف اصلي آفرينش انسان است در نظرش موهون و بي‌ارزش و غيرقابل اعتنا مي‌آيد و درنتيجه از نيل به سعادت و كمال انساني بي‌بهره و محروم مي‌ماند، چنان‌كه خدا مي‌فرمايد:

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْري فَإِنَّ لَهُ مَعيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمىٰ. قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَني‏ أَعْمى‏ وَ قَدْ كُنْتُ بَصيراً. قالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آياتُنا فَنَسيتَها وَ كَذلِكَ الْيَوْمَ تُنْسىٰ. وَ كَذلِكَ نَجْزي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآياتِ رَبِّهِ وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقیٰ [[29]](#footnote-29)

هر كس مُعرِض از ياد من باشد بطور قطع مبتلا به ضنك در معيشت (زندگي پيچيده و دشوار) گشته و روز قيامت هم نابينا محشور مي‌شود. آن روز مي‌گويد: خدايا! من كه در دنيا بينا بودم، چرا كور و نابينا محشورم كرده‌اي؟ جواب مي‌شنود: بدان جهت كه در دنيا آيات ما و نشانه‌هاي هدايت را ناديده گرفتي و مورد بي‌اعتنايي قرار دادي. امروز به كيفر آن كار بايد محروم از سعادت و مطرود از رحمت گردي. ما اين‌چنين كيفر مي‌دهيم مردم اسرافكار بي‌ايمان را، و بطور حتم عذاب آخرت شديدتر و پابرجاتر است.

ما در زندگي كنوني خود، تحقّق مضمون اين آيه و آن حديث را بالعيان مي‌بينيم. معيشت ضنك و زندگي پرمشكل و پيچيدگي‌ها و گرفتاري‌ها در تمام شئون حياتي بر همه كس واضح است، و در همه جا آثار عقوبت و محنت نمايان است؛ محيط زندگي خانوادگي، روابط فرزندان با پدران و مادران، زنان با شوهران، كارگران با كارفرمايان، پزشكان با بيماران، و همچنين محيط كسب و كار و فرهنگ و ادارات، و عاقبت، دولت‌هاي بزرگ دنيا.

همه جا دشواري، همه جا عسر و حرج، همه جا رنج و ناراحتي و محنت است. گويي بشريّت محكوم به عقوبت شده است و مضروب به ذلّت و محروميّت از خوشي و سعادت گشته. اين يك تازيانه از تازيانه‌هاي الهي است كه بر پيكر اين بشر طاغي نواخته شده است.

امّا عقوبت وهن در عبادت و سُستي در امر بندگي خدا، عقوبت شديدتري است كه بر روح بشر وارد آمده و ارزش انساني او را از بين برده و از اوج عزّت خداپرستي به حضيض ذلّت مادّه‌پرستي سقوطش داده و درنتيجه موجودي بي‌ارج و پوچ و بي‌معني شده است. تا آنجا كه مي‌بينيم مردمِ زمانه، در راه اشباع غرايز حيواني و تنزّل به سوي طبقات سافلۀ هستي و تن دادن به هرگونه پستي و پليدي آمادگي كامل دارند و با نشاط تمام پيش مي‌روند.

امّا در مسير تحصيل فضايل اخلاقي و ترقّي به سوي طبقات عاليۀ هستي و نزديك گشتن به منبع كمال نامتناهي و انس گرفتن با آفريدگار جهان و عرض بندگي به پيشگاه خالق جسم و جان، بسيار سُست و بي‌حال و ملول و كسالت‌بارند. گويي صخره‌هاي عظيم بر دوش گرفته و از سينه‌كش كوه بالا مي‌روند و نَفَس‌ها به شماره افتاده و زانوان تاب تحمّل از دست داده‌اند.

فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَي الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ [[30]](#footnote-30)

هر كس را خدا بخواهد هدايت كند سينه‌اش را مي‌گشايد و قلبش را براي پذيرش اسلام آماده مي‌سازد، و هر كس را كه بخواهد در راه ضلالت به حال خود بگذارد سينه‌اش را تنگ و قلبش را حَرَج (بي‌روزن و مسدود و حق‌ناپذير) مي‌گرداند، چنان‌كه گويي براي صعود به آسمان تلاش مي‌كند. خدا مردم بي‌ايمان را اين‌چنين به پليدي و پستي روح مبتلا مي‌سازد.

امام محمّد باقر؟ع؟ در جملۀ آخر روايت سابق‌الذّكر كه فرمود:

وَ مَا ضُرِبَ عَبْدٌ بِعُقُوبَةٍ أَعْظَمَ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ‏

هيچ بنده‌اي به هيچ تازيانۀ عقوبتي سخت‌تر از قساوت قلب زده نشده است.

گوشزد مي‌کند كه منشأ تمام انواع عقوبت‌هاي جسمي و روحي كه دامنگير انسان مي‌شود، عقوبت قساوت قلب است. زيرا تنها وسيلۀ تشخيص صلاح در زندگي و يگانه ابزار كار براي درك حقايق معنوي و الهي، قلب آدمي است.

إنَّ فِي ذلِكَ لَذِكْرَي لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ [[31]](#footnote-31)

اين مذكّرات آسماني آن كس را متنبّه و بيدار مي‌سازد كه داراي دل باشد.

(البتّه واضح است كه مقصود از قلب و دل در اين موارد، قلب جسماني و دل گوشتي نيست كه مشترك بين تمام انسان‌ها و حيوان‌هاست بلكه مقصود، آن جوهر درّاك انساني است كه لطيفۀ الهي است و از آن تعبير به روح مي‌شود).

وقتي اين وسيله از كار افتاد و اين ابزار خاصّ انساني فلج شد، طبيعي است كه آدمي از تشخيص مصالح زندگي ناتوان گشته و درك معارف حقّه و سير در مدارج عاليۀ بندگي و عبوديّت برايش غيرممكن خواهد شد و عاقبت، هم ظاهر زندگي‌اش پر از مشكلات و مصائب مي‌شود و هم روحش به دنائت و پستي مي‌گرايد و از خداپرستي به هواپرستي برمي‌گردد، و يوسف عزيز مصر وجود را با ثمن بخسي مبادله كرده و در اسفل‌‌السّافلين بدبختي و شقاوت، به هلاك ابدي مبتلا مي‌گردد.

انسان چگونه سير معكوس مي‌كند

خداوند مي‌فرمايد:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإنْسانَ فِي أحْسَنِ تَقْوِيمٍ.. ثُمَّ رَدَدْناهُ أسْفَلَ سافِلِينَ [[32]](#footnote-32)

ما انسان را در بهترين تركيب و نيكوترين اسلوب آفريديم. سپس او را به پست‌ترين مرحلۀ پست‌‌ها بازگردانيديم.

يعني ما سازمان وجود انسان را جسماً و روحاً طوري پي‌ريزي كرده و قوا و نيروهاي بالا برنده‌اي در وجودش نهاده‌ايم كه مي‌تواند با به‌كار بردن آن قوا به اعلاعليّين كمال و بهاء نائل شود و از فرشتگان سماوات هم درگذرد. امّا اين خود انسان است كه با دست خود، زنجيرهاي هوا و هوس را به پاي عقل خود بسته و در لجنزار شهوات حيواني به ذلّت و پستي افتاده و حمّال قاذورات و مزبلۀ هرزگي و بي‌عفّتي گشته و در اسفل‌السّافلين بدبختي غلتيده است.

اين‌چنين مردمند كه در دنيا زندگي پُر گند و عفونتي دارند و بوي مشمئز كنندۀ فساد اخلاق و دنائت و پليدي از همه جاي زندگي آنان به شامّۀ آدميان مي‌رسد و ايجاد نفرت و انزجار مي‌كند. و همين مردمند كه در عالمِ بعد از مرگ نيز با دوزخيان در دركات پست و آتشين جهنّم، وضع رنج‌آور و دردآلود و پُرسوز و گدازي خواهند داشت.

علاج واقعه پيش از وقوع بايد كرد

تا اينجا از نظر قرآن و حديث پي برديم كه بيماري قساوت دل موجب بطلان انسانيّت انسان است و مايۀ هلاك دائمي بشر.

بنا براين بر ما لازم و واجب عقلي است كه در حال خود بينديشيم و در قلب خود تفحّص كنيم، اگر آثار و علائم اين مرض را در خود احساس مي‌كنيم، تا وقت نگذشته و مهلتي باقي است بي‌درنگ دست به‌كار علاج و درمانش شويم و از مسامحه و سهل‌انگاري بپرهيزيم.

زيرا اِهمال و تسامح در علاج مرض، يكي از دو خطر را حتماً مستلزم است: يا افتادن به چنگال مرگ بطور ناگهاني و يا مزمن شدن و ريشه‌دار گشتن مرض و صعب‌العلاج بودن آن و عاقبت با همان مرض جان دادن و به عذاب‌هاي دردناك بعد از مرگ مبتلا شدن، كه قرآن مي‌فرمايد:

أنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتَي عَلَي ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ وَ إنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ [[33]](#footnote-33)

انسان خواهد گفت: اي اندوه و ندامت بر تفريط‌ها و تبهكاري‌ها كه در جانب حق مرتكب گشته و عمر دنيايي‌ام را با مسخرگي‌ها گذراندم.

أَوْ تَقُولَ حينَ تَرَى الْعَذابَ لَوْ أَنَّ لي‏ كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنينَ [[34]](#footnote-34)

يا وقتي عذاب را ديد، خواهد گفت: اي كاش بازگشتي به دنيا داشتم و به دستۀ

نيكوكاران مي‌پيوستم.

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإنْسانُ وَ أنَّي لَهُ الذِّكْرَي‌.. يَقُولُ يا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَياتِي [[35]](#footnote-35)

در آن روز آدمي پند مي‌پذيرد (و بيدار مي‌شود) امّا آنجا چه جاي پندپذيري (و بيداري) است؟! مي‌گويد: اي كاش براي زندگي‌ام چیزی از پيش مي‌فرستادم.

آن روز انسان مي‌فهمد كه دنيا مانند صحنۀ خوابي زودگذر سپري گشته و زندگي واقعي كه زندگي آخرت است فرا رسيده، ولي يالَلاَسف كه سرمايۀ آن زندگي را كه اعمال صالحۀ دنيايي و قلب سليم و ملكات فاضلۀ اخلاقي است همراه نياورده و با محروميّت و ناكامي دائم قرين گشته و لذا با حسرت و افسوس فراوان فرياد: «يا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَياتِي» سر داده و نتيجه‌اي هم نمي‌گيرد.

پس علاج واقعه قبل از وقوع بايد كرد و تا رمقي باقي است در اصلاح خود بايد كوشيد كه خطر، فوق‌العاده عظيم و خسران، غيرقابل جبران است. خداوند به پيغمبراكرم؟صل؟ دستور مي‌دهد:

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ في‏ غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا يُؤْمِنُونَ [[36]](#footnote-36)

بترسان آن‌ها را از روز حسرت، روزي كه (به خود بيايند و ببينند) دنياي آنان به غفلت سپري گشته و كار گذشته و ايمان به حق نياورده‌اند.

سبب و علّت پيدايش قساوت دل چيست؟

واضح است كه براي علاج هر مرض اوّل بايد علّت و سبب پيدايش مرض را شناخت و در دفع و رفع آن كوشيد، در اين صورت است كه با رفع علّت، مرض خود به خود رفع مي‌گردد.

قرآن كريم نشان مي‌دهد كه قساوت يك بيماري عارضي است بر قلوب آدميان، نه اين‌كه ملازم سرشت و طبيعت انسان باشد بلكه مولود يك سلسله انحرافات و كجروي‌هاي آدمي است كه با سوء اختيار در مسير حيات پيش مي‌آيد.

و دل‌ها را از قابليّت پذيرش هدايت انداخته و مسخ مي‌كند و به صورت موجودات مرده‌اي درمي‌آورد كه جز جنبش حيواني براي تأمين حيات مادّي، هيچ‌گونه اهتزاز انساني از خود نشان نمي‌دهند، و احساس مسئوليتي نسبت به كمالات معنوي در خود نمي‌نمايند، و همچنان يك عمر با بي‌خبري از مبدأ و منتهاي هستي مي‌خورند و مي‌خوابند و عاقبت سر از پايان شوم دردناكي در مي‌آورند. اين حالت يك حالت عارضي است نه ذاتي و طبيعي، كه قرآن مي‌فرمايد:

كَلّا بَلْ رانَ عَلَي قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ [[37]](#footnote-37)

نه چنان است (قيامت افسانه نيست) بلكه خباثت و پليدي گناهان همچون زنگار بر دل‌ها نشسته و از قابليّت اهتداء و صلاحيّت درك حقايق انداخته است.

دل كه در محاصرۀ شيطان درآمد محروميّت‌ها خواهد داشت

حضرت رسول اكرم؟صل؟ مي‌فرمايد:

لَوْ لا اَنَّ الشَّياطينَ يَحُومُونَ عَلَي قُلُوبِ بَني آدَمَ لَنَظَرُوا اِلَي مَلَكُوتِ السَّماءِ [[38]](#footnote-38)

اگر نه اين بود كه شياطين در اطراف دل‌هاي آدميان مي‌چرخند، آن‌ها ملكوت آسمان را مشاهده مي‌كردند.

اين جمله به خوبي مي‌فهماند كه خاصيّت انسان، بالطّبع آشنايي با ملكوت و درك حقايق آسماني و نائل گشتن به مقامات عاليۀ معنوي است و اگر قلب آدمي سليم و مبرّا از عوارض شيطاني باشد، چشم‌انداز بصيرتش فوق‌العاده وسيع است و ادراكاتش بسيار عميق. ولي مشروط به اينكه مراقب باشد كه فضاي قلبش زادگاه و چراگاه شياطين نشود و منكوس[[39]](#footnote-39) نگردد.

تأثير گناه در قلب

امام صادق؟ع؟ فرمود:

كَانَ أَبِي؟ع؟ يَقُولُ‏ مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ‏ مِنْ خَطِيئَةٍ، إِنَّ الْقَلْبَ لَيُوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيُصَيِّرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ [[40]](#footnote-40)

پدرم (امام باقر؟ع؟) مي‌فرمود: هيچ چيزي نيست كه فسادش براي قلب بيشتر از گناه باشد، همانا قلب گرفتار آميزش با سيّئات مي‌شود و علي‌الدّوام گناه اثر خود را در دل مي‌نشاند (يعني شيريني و حلاوت گناه در دل جايگزين مي‌شود) تا آن‌كه بر قلب غالب مي‌شود و عاقبت وجهۀ اعلاي او را تبديل به وجهۀ اسفل مي‌كند (و واژگونش مي‌سازد).

قلب آدمي كه بر حسب طبع اوّلي، چهره‌اش رو به خدا و مستعدّ عروج به عالم بالا و نيل به درجات رفيعۀ قرب حضرت حق است، در اثر گرايش به خطيئات، تغيير قيافه مي‌دهد و وجهه‌اش وجهۀ دنياطلبي و باطل‌خواهي مي‌شود و همّش رسيدن به آرزوهاي پست نفساني.

امام صادق؟ع؟ مي‌فرمايد:

إنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السِّكِّينِ فِي اللَّحْمِ [[41]](#footnote-41)

همانا سرعت تأثير گناه در انسان (از نظر محروميّت از ادراكات معنوي) بيشتر است از سرعت تأثير كارد برنده در گوشت.

اعمال بدني در روح آدمي اثر مي‌گذارد

شايد بعضي توهّم كنند كه اعمال آدمي از سخن گفتن و نگاه كردن و استماع نمودن و افعال ديگري كه از اعضا و جوارح صادر مي‌شود يك سلسله حركات زوال‌پذيري هستند كه موجود مي‌شوند و معدوم مي‌گردند و اثري از آن‌ها در حومۀ وجود انسان باقي نمي‌ماند تا عكس‌العمل زشت و زيبايي به‌وجود بياورد.

ولي حكماء و صاحب‌نظران در مسائل عقلي، در مباحث مربوط به انسان مي‌گويند: ارتباطي بسيار عميق بين جسم و روح انسان برقرار است كه فعّاليت‌هاي روحي در بدن مؤثّر است و فعّاليت‌هاي بدني در روح اثر مي‌گذارد، آن‌چنان كه هر گفتار و كرداري كه از آدمي صادر شود اثر و نقشي از آن در صفحۀ روح و لوح جان ظاهر مي‌شود.

و در صورت تكرار آن كار، اثر روي اثر و نقش روي نقش مي‌آيد و تدريجاً حالتي مي‌شود راسخ و نافذ در صفحۀ قلب كه در اصطلاح علمي آن حالت راسخۀ در قلب را ملكۀ نفسانيّه مي‌گويند و اين ملكۀ نفسانيّه در نتيجۀ اشتداد به حدّي مي‌رسد كه خود جوهري مي‌شود منشأ آثار و منبع افعال.

يك مثال ساده براي تأثّر قلب از عمل

شما اگر قطعۀ زغالي را در مجاورت آتش قرار بدهيد ابتدا حرارتِ اندكي از آتش به زغال مي‌رسد، اين حرارت در ابتدا بسيار ناچيز است بطوري كه اگر دست به زغال حرارت گرفته بزنيد اصلاً احساس گرمي نمي‌كنيد ولي مدّتي كه گذشت و حرارت‌هاي پي‌در‌پي به زغال رسيد، حرارت در جسم زغال شدّت پيدا مي‌كند و راسخ در جسم آن مي‌شود. كم‌كم مي‌بينيد روي زغال گل انداخت و قرمز شد و سرخ شد و آن سرخي رو به اشتداد رفت و عاقبت آن زغال صورت آتش به خود گرفت و يك قطعه آتش گداخته‌اي شد كه خود منشأ حرارت و سوزندگي گرديد و الآن به هر جسمي برسد مي‌سوزاند.

همچنين است آثاري كه از رفتار و گفتار انسان در صفحۀ جانش پيدا مي‌شود و در نتيجۀ تكرار عمل، آن اثر شديدتر مي‌گردد تا آن‌كه تمام صفحۀ قلب را پر مي‌كند و آدمي در آن موقع است كه يا همچون فرشتۀ آسماني، موجودي پاك و درخشان مي‌شود و منبع افكار و اعمال پاك، و يا مانند ديوي پليد و خطرناك مي‌گردد و منشأ انديشه‌هاي زشت و اعمال ناپاك.

جان بشر يك چنين خاصيّت انفعال و تأثّر را دارد كه از ديدن هر منظره و شنيدن هر صدا و خوردن هر غذا و گفتن هر سخني، اثر برمي‌دارد و در خود مي‌پذيرد، و همين خاصيّت انفعال و پذيرش است كه راه ترقّيات در علوم و صنايع را براي بشر باز كرده است.

اگر اين خاصيّت انفعال و پذيرش در انسان نبود، چگونه يك طفلِ صافي‌الضّمير و خالي‌الذّهن از تكرار درس و خواندن و شنيدن به مقامات عاليۀ علم و دانش مي‌رسيد؟ اگر استعداد تأثّر و اشتداد اثر در نفس آدمي نبود اين همه ترقّيات روزافزون در مظاهر صنعت و هنر پيش نمي‌آمد و بشر بر آسمان و زمين مسلّط نمي‌شد[[42]](#footnote-42).

آري، همين خاصيّت انفعال قلب از عمل است كه سبب مي‌شود اعمال بد آدمي در دل اثر متراكم مي‌گذارد و بالمآل توليد بيماري قساوت قلب كرده و او را به هلاك ابدي مي‌افكند.

بياني لطيف از امام باقر؟ع؟

مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْباً خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَ إِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَداً وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «كَلَّا بَلْ رانَ عَلى‏ قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ. مطفّفین/14» [[43]](#footnote-43)

هيچ بنده‌اي نيست مگر اين‌كه در قلبش نقطۀ سفيدي است (البتّه روشن است كه مراد از قلب، روح است و شايد مقصود از نقطۀ سفيد همان فطرت صاف و درخشان انسان باشد كه در مسير توحيد و خداشناسي و آمادۀ تحصيل فضايل روحي و اخلاق الهي است) پس اگر گناهي مرتكب شود، نقطۀ سياهي در آن نقطۀ سفيد ظاهر مي‌شود. اگر توبه كرد (و پشيمان شد) آن سياهي زائل مي‌شود، و اگر متمادي در گناهان شد (و اصرار بر معاصي ورزيد) آن نقطۀ سياه رو به ازدياد (و شدّت) مي‌رود تا آن‌كه تمام آن نقطۀ سفيد را مي‌پوشاند. پس همين‌كه آن نقطۀ سفيد پوشيده شد (در آن موقع است كه) صاحب آن قلب (مبتلا به بيماري مهلك قساوت گشته و) تا ابد به خير و سعادت برنمي‌گردد. و همان است فرمودۀ خداي عزّوجلّ: «نه چنان است، بلكه اعمال زشت آنان، پليدي و چرك متراكم بر قلوبشان نهاده است».

خلاصه

از بررسي كوتاهي كه در قرآن و روايات و تحقيقات ارباب علم و حكمت به عمل آمد، روشن شد كه قلب انسان به حسب طبع اوّلي و صفاي فطري، مستعدّ براي درك حقايق معنوي و مشاهدۀ ملكوت آسمان و نيل به درجات قرب الهي مي‌باشد، ولي موجباتي از خارج سبب مي‌شود كه قلب با اين صلاحيّت و استعداد عظيم از كار و وظيفۀ فطري خود عاطل مانده و از درك معارف اصيل محروم می‌گردد، شرف جوهري خود را از دست داده و از آسمان به زمين سقوط مي‌كند و همّي جز تحصيل شئون مادّي و جمع‌آوري بهره‌هاي موقّت دنيايي در خود نمي‌بيند.

مطالب مربوط به دين خدا و آخرت در نظرش بي‌ارزش و غيرقابل توجّه مي‌آيد؛ نه از ديدن منظره‌اي عبرت‌انگيز عبرت مي‌گيرد، و نه از شنيدن و خواندن سخني پندآميز متأثّر مي‌شود و به راه مي‌آيد. اين همان بيماري خطرناك قساوت است كه خطرناك‌تر و زيان‌بخش‌تر از هر مرضي براي انسان است. و لذا قرآن كريم براي تحذير و مصون داشتن از ابتلا به اين مرض با تعبيري تهديدآميز مي‌فرمايد:

فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ [[44]](#footnote-44)‏

واي بر بدبختي مردم قسيّ‌القلب كه از ياد خدا متذكّر نمي‌شوند **و از آيات خدا پند نمي‌گيرند.**

و هم روشن شد كه عامل مؤثّر در پيدايش بيماري قساوت دل، گرايش به گناه و بي‌پروايي در معصيت خداست. بي‌بندوباري انسان در امر گناه و بي‌اعتنا بودن نسبت به فرامين پروردگار است كه دل را مرتع شيطان مي‌سازد و قلب را قسيّ و متحجّر كرده و آن را كانون افكار پليد و منبع اخلاق زشت و اعمال ناشايست مي‌گرداند، و در نتيجه آدمي از خدا بريده و به شيطان مي‌پيوندد و يار وفادار ابليس مي‌گردد آن‌چنان كه خدا مي‌فرمايد:

وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ [[45]](#footnote-45)

آن كس كه (در اثر ارتكاب گناه) قلبش نسبت به خداشناسي و حقيقت‌فهمي، كور و نابينا گردد، شيطاني را مسلّط بر او مي‌سازيم كه آن شيطان هميشه با او باشد (و با وسوسه‌هاي ضلال‌انگيزش او را از راه سعادت بازداشته و به راه هلاكت وادارد. و بدبختي دردناك‌تر اين‌كه او با اين وصف نداند كه در طريق ضلالت است بلكه چنين پندارد كه راه او همان شاهراه هدايت و طريق سعادت است).

موجبات بيماري قساوت را در اجتماع خود بشناسيم

اينك با در نظر داشتن مطالب گذشته، وقت آن رسيده است كه مطلب را از مرحلۀ كلّي‌گويي تنزّل داده و در پي نشان دادن مصداق‌هاي روشن موجبات قساوت باشيم و نمونه‌هايي چند از گناهان شايع در اجتماع خود را كه عامل پيدايش بيماري قساوت در دل‌هاي مرد و زن، پير و جوان گشته و سخت دردآلودشان ساخته است، ارائه دهيم.

و بالعيان موجبات بيماري ارواح و قلوب را ببينيم و بشناسيم و آنگاه با جدّ و اهتمام به فكر علاج افتاده و با استمداد از خداوند مهربان، در رفع علّت بكوشيم و مطمئن باشيم كه در اين صورت مدد خدا به ما مي‌رسد و دل‌ها را از اين بيماري شفا بخشيده و رو به صلاح و سَداد[[46]](#footnote-46) مي‌برد، چرا كه خودش مي‌فرمايد:

وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ [[47]](#footnote-47)

و آن‌ها كه در جلب رضاي ما مي‌كوشند (و رو به ما مي‌آيند) بطور مسلّم به راه خود هدايتشان مي‌كنيم (و آنان را به مقصد مي‌رسانيم) و محقّقاً خدا با نيكوكاران است.

عوامل توليد قساوت در عصر ما

البتّه عوامل توليد اين مرض بسيار است و اقسام مختلف دارد، بعضي جلي است و آشكار، بعضي خفي است و پنهان. ما فعلاً آنچه را كه بطور عَلَن و آشكار در داخل زندگي ما راه پيدا كرده و باعث انتشار اين مرض گشته و روز به روز بر شدّت بيماري و تعداد بيماران مي‌افزايد نشان مي‌دهيم و با استناد به آيات قرآن كريم و بيانات ائمّۀ معصومين؟عهم؟ به خانواده‌هاي مسلمان اعلام خطر كرده و از عواقب شوم اين زندگي آلوده و مسموم تحذير مي‌نماييم.

فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخافُ وَعِيدِ [[48]](#footnote-48)

يادآوري كن به وسيلۀ قرآن، مردمي را كه ترس از عذاب موعود من دارند.

آري، روي سخن با اهل ايمان و مؤمنين به قرآن است

اعتراف مي‌كنيم و خود مي‌دانيم كه اين سخنان تازگي ندارد، ولي براي مردم خواب رفته و غافل، بانگ مكرّر لازم است تا مگر به ندايي برخيزند و به آيندۀ خود بينديشند.

گرچه در اين محيط گناه‌آلود كه قبح اعمال قبيح از نظرها رفته و جلوه‌هاي شيطاني به نام تمدّن انساني در متن زندگي جا كرده و اصلاً بي‌پردگي زن و استماع موسيقي و اشباه آن يك كار عادي بلكه رمز تمدّن و روشنفكري به حساب آمده و يك نوع انحراف عجيب فكري در مرد و زن پيدا شده است.

در اين محيط و با اين شرايط، به راستي به زحمت مي‌شود در ميان مردم قيام به وعظ و نصيحت كرد و انتقاد از كجروي‌هاي آنان نمود و باورشان داد كه كج مي‌روند و از صراط حق منحرفند. قرآن كريم دربارۀ اين‌چنین مردم مي‌فرمايد:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأخْسَرِينَ أَعْمالاً. الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً [[49]](#footnote-49)

بگو: آيا خبر بدهيم به شما كه زيانكارترين مردم چه كساني‌اند؟ آن‌ها كه (راه و رسم زندگي را در دنيا گم كرده‌اند و بيراهه مي‌روند و به همين جهت) سعي و كوشش و فعّاليت دنيايي‌شان تباه مي‌شود و به ثمر نمي‌رسد و (عجب اين‌كه) آنان در همين حال (بيراهه‌روي و تبهكاري) چنين معتقدند كه كاري خوب (و ثمربخش) انجام می‌دهند (و به راهي درست مي‌روند).

در آيۀ ديگري هم مي‌فرمايد:

وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أنَّهُمْ مُهْتَدُونَ... حَتَّي إِذا جاءَ‌نا قالَ يا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ [[50]](#footnote-50)

و آنان (يعني شياطيني كه قرين و همراه دائمي مردم منحرفند) آن‌ها را (مردم از خدا غافل‌گشته و به شيطان پيوسته را) علي‌الدّوام از راه (حقّ و سعادت) بازمي‌دارند و آن‌ها (فريب‌خوردگان بينوا) چنين مي‌پندارند كه راه (سعادت را) يافته‌اند و هدايت شده‌اند، (هم‌چنان در جهل مركّب مي‌مانند) تا وقتي که به سوي ما آيند (در موقف قيامت بايستند و به بدبختي خود واقف شوند و خيانت اغواگران دنيايي را كه هادي خود مي‌پنداشتند بالعيان ببينند، در آن موقع خطاب به همانان) مي‌گويند: اي كاش بين من و تو فاصلۀ بين مشرق و مغرب بود. چه بد قرين (و همنشيني) بودي براي من.

حال، ما به مسلمانان مؤمن به قرآن گوشزد مي‌كنيم كه اي مردان و زنان مسلمان! به هوش باشيد، قُرَناء سوء و همنشينان اغواگري را كه مستولي بر شما شده‌اند و شب و روز در اغوا و اضلال شما مي‌كوشند بشناسيد، تا موقف قيامت نرسيده و فرياد شما به: «يا لَيتَ بَيني وَ بَينَكَ بُعدَ الْمَشْرقَيْنِ» بلند نشده است به خود بياييد و آن‌ها را با حزم[[51]](#footnote-51) و دورانديشي كامل از محيط زندگي خود دور كنيد و لطمه به سعادت جاويد خويشتن نزنيد.

آري، وقت است كه با روحي آمادۀ امتثال امر خدا، گوش فرا داريد و مصاديق روشن توليد كنندگان بيماري قساوت يا قُرَناء سوء را از زبان قرآن و امامان بشناسيد و از زندگي خود خارج كنيد و به سعادت قرب خدا كه نِعْمَ‌القرين (چه خوب همنشيني) است نائل گرديد.

موسيقي عامل مهمّ توليد قساوت

يكي از عوامل بسيار مؤثّر در پيدايش قساوت دل كه متأسّفانه همچون ميكروبي خطرناك در پيكر زندگي ما راه يافته و در قيافۀ موجودي مهربان، تيشه به ريشۀ سلامت روح مردم مي‌زند و دامنۀ سنگدلي را گسترش مي‌دهد، موضوع «استماع غناء» يعني گوش دادن به موسيقي است كه خدا مي‌داند چه دل‌ها را سياه و چه عمرها را تباه و چه سرمايه‌هاي پرارج انساني را بر باد داده است و مي‌دهد.

و يالَلاَسف كه مردم مسلمان، چنان اين دشمن خطرناك بشر و اين سمّ مهلك انسان را در قلب زندگي خود جا داده‌اند و مانند عسل مسموم به خورد عزيزان خود مي‌دهند كه گويي اصلاً نداي لرزانندۀ قرآن را نشنيده‌اند و از تنبيهات و تحذيرات اولياي دين به‌كلّي بي‌خبرند كه چه عواقب شومي را با دست خود، براي خود و عزيزان خود به‌وجود مي‌آورند.

ما فقط با خانواده‌هاي مسلمان طرف صحبتيم

بايد توجّه داشت كه ما در اين گفتار، نه با كفّار و دنباله روهاي كفّار طرف صحبتيم و نه مي‌خواهيم مضرّات موسيقي را از نظر آثار جسمي و رواني مستند به تحقيقات علمي روز اثبات كنيم كه چه آثار شومي روي اعصاب گذارده و موجب ابتلا به بسياري از امراض عصبي مي‌گردد، و چگونه حالت ركود فكري در آدمي ايجاد كرده و مغز و قواي دماغي را تدريجاً فلج كرده و از تفكّر در مطالب علمي و حلّ معضلات اجتماعي، عاجز و ناتوان مي‌سازد و عاقبت، ملّت سرگرم به موسيقي را ملّتي بي‌حس و جمعيّتي عاطل و باطل به بار مي‌آورد كه نيروي درك مصالح و مفاسد زندگي خود را نداشته باشند و قادر بر حفظ موجبات شرف و عزّت ملّي خود نباشند.

اين‌ها از صبح تا نيمه شب سرگرم رقص و پايكوبي و استماع تصنيف‌هاي هرزه و آوازهاي مهيّج شهوات حيواني باشند و ديگران با كمال تدبير و سياست، دست به كار غارت و تاراج كردن ذخاير مادّي و معنوي اين خواب‌رفتگان روشنفكر! گردند.

البتّه اين‌ها و ده‌ها مفاسد ديگر از لحاظ جسمي و رواني، خانوادگي و اجتماعي، كه معلول سر و كار داشتن با موسيقي است از نظر دانشمندان صاحب‌نظر، مسلّم و قطعي است، چنان‌كه كتاب‌ها و مقالات زيادي هم در اين زمينه نگارش يافته و در دسترس قرار گرفته است. هر كس طالب اين‌گونه مباحث باشد، لازم است به آن نوشته‌ها مراجعه نمايد.

نظر ما بحث سادۀ قرآني با مردم قرآني است

ما در اين كتاب از آثار سوء موسيقي كه مربوط به جنبۀ بهداشت جسمي و رواني و زندگي اجتماعي است بحثي نداريم بلكه روي سخن در اين مقال تنها با خانواده‌هاي مسلمان معترف به حقّانيت اسلام و قرآن است، از آن نظر كه مسلمانند و مدّعي ايمان به قرآن.

بله، ما با مردمي طرف بحث و صحبتيم كه داعيۀ تصديق نبوّت و رسالت حضرت محمّد مصطفي؟صل؟ و امامت ائمّۀ اطهار؟عهم؟ دارند و صميمانه عرض اخلاص و ادب و ابراز مودّت و محبّت به آستان اقدسشان مي‌نمايند، و براي اين كار تنها از طريق آيات قرآن كريم و بيانات حضرات معصومين؟عهم؟ وارد بحث مي‌شويم و خيلي هم ساده و روان و عاري از هرگونه اصطلاحات علمي.

زيرا كار از اين‌ها گذشته و مجال بسيار تنگ است و عمر با سرعت مي‌گذرد و به همين زودي ايّام مهلت منقضي گشته و هنگام رحلت فرامي‌رسد، در حالي كه هنوز يك هزارم دانسته‌هاي خود را به عمل نياورده و زمينۀ سعادت براي زندگي بعد از مرگ - كه حقيقت حيات و زندگي واقعي است - فراهم نساخته‌ايم.

أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ [[52]](#footnote-52)

به خود آييد كه اين همان زيان آشكار است.

هان اي مسلمانان! همّتي

اي مسلمانان! تا كي فهميدن و عمل نكردن؟ تا كي خواندن و شنيدن و به كار نبستن؟ آيا اين نداي آسماني قرآن بس نيست كه تكان در دل‌ها بيفكند؟

أَ لَمْ يَأنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ [[53]](#footnote-53)

آيا وقت آن نرسيده كه مردم مدّعي ايمان، به ياد خدا و وعده‌هاي صدق خدا بيفتند و از خدا بترسند؟ و نباشند مانند امّت‌هاي پيشين كه با داشتن كتاب آسماني در اثر طول مدّت مهلت، دل‌هايشان قساوت گرفت و بسيارشان فاسق و خارج از وادي حق گشتند.

آري، وقت آن رسيده و اينك گوش به فرمان حق باشيد.

قرآن و موسيقي

قرآن كريم كه به بيان خالق حكيم، نور است و روشن كنندۀ راه سعادت:«وَ أنْزَلْنا إلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً»[[54]](#footnote-54). درمواضع متعدّد با بيانات متنوّع، پيروان خود را از استماع موسيقي برحذر داشته و از عواقب شوم و دردناك اين گناه، بيمشان داده است. اينك آياتي چند از كتاب خدا كه بعض آن‌ها مورد استفادۀ آقايان فقهاي عظام در مسألۀ تحريم موسيقي است، به ‌نظر خوانندگان محترم مي‌رسد.

آيۀ اوّل

سورۀ مؤمنون كه علائم و نشانه‌هاي اهل ايمان را مي‌شمارد، از جمله مي‌فرمايد:

وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ [[55]](#footnote-55)

حاصل مضمون آيه با توجّه به عطف به آيات پيش اين مي‌شود: ايمان كه ملاك فلاح و رستگاري است يكي از نشانه‌هايش اعراض از لغو است.

لغو هم كه به معناي كار باطل و بيهوده است مصاديق متعدّد دارد كه يكي از آن‌ها موسيقي است. صاحب تفسير «مجمع‌البيان» ذيل همين آيۀ شريفه مي‌گويد:

وَ فِي رَوايَةٍ أُخْریٰ اَنَّهُ الغِناءُ و الْمَلاهِي [[56]](#footnote-56)

در روايت ديگري است كه مقصود از لغو، موسيقي و آلات موسيقي است.

لغت موسيقي از نظر دانشمندان غربي

عجب اين‌كه لغت موسيقي، از نظر دانشمندان بزرگ اروپا نيز به معناي لغوكاري، مسخرگي، تهي مغزي، هرزه‌گردي، بيهوده‌گذراني، هيچ و پوچ، حماقت و وقت تلف كردن آمده است[[57]](#footnote-57).

شأن ملّت قرآن، اِعراض از لغو است

آقايان مسلمان! خانم‌هاي مسلمان! اندكي روي كلمۀ «مُعرِضُون» كه قرآن فرموده است توقّف و تأمّل كنيد. مي‌فرمايد:

اهل ايمان از آن جهت كه با حضرت حق - جلّ شأنه العزيز - مرتبطند و خود را به عالم انس و آشنايي با منبع عزّ و جلال و كبرياء و وقار افكنده‌اند، آن‌چنان عظمت و كرامت روح در خود مي‌بينند كه تمايل به كارهاي لغو و ياوه و هرزگي را منافي شأن خود ديده و اشتغال به آن‌ها را موجب خفّت و شرمندگي مي‌دانند و از صحنه‌هايي كه مناسب جهّال و فرومايگان است با كمال تنفّر رو برمي‌گردانند و مُعرض مي‌شوند.

وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ [[58]](#footnote-58)

وقتي سخن لغو بشنوند، اعراض مي‌كنند (و از آن رو برمي‌گردانند).

امام صادق؟ع؟ ضمن روايتي در مقام نهي از استماع موسيقي مي‌فرمايد:

وَ الْقَبِيحَ دَعْهُ لِأَهْلِهِ فَإِنَّ لِكُلٍّ أَهْلاً [[59]](#footnote-59)

كار زشت و قبيح را به اهلش واگذار، چرا كه هر كاري اهلي دارد.

يعني شما اي دلبستگان به خاندان عصمت و طهارت! خود را از اين‌گونه آلودگي‌ها بر كنار داريد كه لغوكاري‌ها و ياوه‌شنوي‌ها مناسب شأن شما نيست. گوش شما بايد رهگذر آيات آسماني قرآن باشد و نغمه‌هاي حضرت روح‌الامين را در خود جا بدهد. حِكَم و معارف الهي بايد در مخزن قلب شما بريزد.

صداي شهوت‌آلود زنان آلوده و منحرف كجا و گوش مسلمان انس گرفتۀ با قرآن كجا! آلات لهو و لعب و وسایل تحریک شهوات گناه‌انگیز کجا و خانۀ مسلمان – آشیانۀ قرآن و نماز – کجا! هر كار اهلي دارد و هر خانه مناسب با خود اثاثي دارد.

آيۀ دوّم

آنجا كه اوصاف بندگان صالح و عبادالرّحمان را مي‌شمارد، ازجمله مي‌فرمايد:

وَ الَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً [[60]](#footnote-60)

بندگان پسنديدۀ خدا كساني هستند كه شاهد زور نمي‌شوند، و وقتي مرورشان به لغو افتد، با بزرگواري خاصّي، بي‌اعتنا مي‌گذرند.

و همچنين قرآن كريم در آيه‌اي ديگر مي‌فرمايد:

وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ [[61]](#footnote-61)

از گفتار باطل دوري گزينيد.

امام صادق؟ع؟ زور را به معني غِناء يعني موسيقي تفسير کرده و فرموده‌اند:

وَ قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ [[62]](#footnote-62)

مراد از گفتار باطل موسيقي است.

المنجد هم يكي از معاني زور را مي‌گويد: مجلس‌الغناء.

پس حضور در مجلس غناء، تناسب با شأن بندگان صالح پروردگار ندارد.

آيۀ سوّم

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَها هُزُواً اُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ [[63]](#footnote-63)

از مردم كساني هستند كه سخنان باطل را انتخاب مي‌كنند و از روي جهالت وسيلۀ گمراهي و ضلالت فراهم كرده و مردم را بی‌هیچ دانشی از راه خدا بازمي‌دارند و آيات الهي را به استهزاء مي‌گيرند، اينان عذاب خواركننده‌اي در پيش دارند.

لهوالحديث در لغت

لهوالحديث بر حسب نظر ارباب تفسير و لغت، عبارت از سخنان باطل و داستان‌هاي لغو و بي‌اساس است كه گفتن و شنيدن آن‌ها جز تضييع وقت و بي‌خبر ماندن از خدا و حقايق زندگي نتيجه‌اي ندارد.

راغب در «مفردات‌القرآن» مي‌گويد:

اَللَّهْوُ ما يَشْغَلُ الاِنْسانَ عَمّا يَعْنِيهِ و يُهِمُّهُ

هر چه كه انسان را مشغول كرده و از مقصد مهمّ و نافع به حالش بازدارد، لهو است.

مجمع‌البحرين مي‌نويسد:

لَهْوُ الْحَديثِ اَيْ باطِلُهُ وَ ما يُلْهِي عَنْ ذِكْرِ اللهِ

لهوالحديث يعني سخنان باطل و آنچه كه از ياد خدا بازدارد و غافل سازد.

تفسير مجمع البيان مي‌نويسد:

وَ اَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ عَلَي اَنَّ الْمُرادَ بِلَهْوِالْحَدِيثِ الغِناءِ [[64]](#footnote-64)

بيشتر مفسّرين قرآن برآنند كه مقصود از لهوالحديث موسيقي است.

و هم او مي‌گويد:

فَاِنَّهُ يَدْخُلُ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ يُلْهِي عَنْ سَبِيلِ اللهِ و عَنْ طاعَتِهِ مِنَ الْاَباطِيلِ وَ الْمَزاميِرِ وَ الْمَعازِفِ [[65]](#footnote-65)

هر چه كه از راه خدا و طاعت خدا بازدارد؛ از گفتارهاي باطل و آلات موسيقي، داخل در لهوالحديث است.

شأن نزول آيۀ لهوالحديث

مفسّرين مي‌گويند: اين آيه دربارۀ «نضربن حارث» نازل شده است و او كسي بود كه افسانه‌هاي عجمي و قصّه‌هاي رستم و اسفنديار را ضمن سفرهايي كه براي تجارت به بلاد فارس مي‌رفت به دست مي‌آورد و جلساتي تشكيل مي‌داد و داستان‌سرايي مي‌كرد و منظورش اين بود كه مردم را با اين داستان‌ها سرگرم كرده و وقتشان را بگيرد تا مجالي پيدا نكنند كه حضور مقدّس پيامبراكرم؟صل؟ بروند و آيات آسماني قرآن را بشنوند.

خداوند حكيم در مقام مذمّت او و كار او مي‌فرمايد: اين افسانه‌ها لهوالحديث است و نتيجه‌اش ضلالت و دورافتادن مردم از راه خدا و سعادت، و استهزاء به آيات الهيّه است، و به همين جهت متصدّيانش مستحقّ عذاب مُهينند.

بسنجيد و قضاوت كنيد

حالا شما دقّت بفرماييد، قصّه‌هاي حسين كُرد و رستم و اسفنديار و اميرارسلان رومي و نظاير آن كه نضربن حارث تهيّه مي‌كرد و مردم را با آن‌ها سرگرم مي‌ساخت، تنها فسادش همين بود كه وقت گرانبهاي مردم گرفته مي‌شد و فرصت استماع آيات قرآن و بهره‌مند شدن از مواعظ و نصايح پيامبراكرم؟صل؟ را از دست مي‌دادند.

امّا آن قصّه‌ها آتش شهوت جنسي را در وجود جوانان شعله‌ور نمي‌ساخت، رموز بي‌عفّتي را به پسران و دختران جوان يادنمي‌داد، راه‌هاي فساد و جنايت را واضح و روشن به اطفال بي‌گناه نمي‌آموخت.

با اين وصف قرآن كريم او را شديداً تخطئه كرده و عمل او را خيانت به بشر معرّفي نموده و وعدۀ عذاب دردناك را به او و همكاران او داده است.

حال بياييد و به وضع فضيحت‌بار لهوالحديث در زمان ما بنگريد كه چه آتشي برافروخته و چه مفاسد سوزاني به بار آورده است.

امروز كار لهوالحديث از يك فرد و ده فرد و صد فرد و قصّه‌گفتن و سرگرم ساختن و اتلاف وقت نمودن گذشته است. بلكه با به‌وجود آوردن سازمان‌هاي وسيع و تشكيلات مجهّز به صورت سينما و راديو و تلويزيون و مطبوعات، با برنامه‌هايي منظّم و جالب در اضلال و اغواي مرد و زن، پير و جوان بيداد مي‌كند.

لهوالحديث در زمان ما

لهوالحديث در زمان ما مصداق اجلايش همين رمان‌هاي عشقي و افسانه‌هاي جنايي و فيلم‌هاي فسادآموز و ساز و آوازهاي محرّك و صحنه‌هاي شهوت‌انگيز است كه به وسيلۀ سينما و مجلّه و راديو و تلويزيون در بين مردم پخش مي‌شود، و تنها فسادش اين نيست كه سرمايۀ عزيز و گرانبهاي عمر جوانان را تلف كرده و بر باد مي‌دهد بلكه بطور سريع و مؤثّر، پرده‌هاي شرم و حيا و عفّت را دريده و ضربه‌هاي كاری بر پيكر عزّت و شرف انساني آنان وارد مي‌سازد.

بطوري كه پسران و دختران جوان كه از اين برنامه‌هاي مفسد الهام مي‌گيرند و با آن‌ها سر و كار دارند، يكپارچه شهوت و سراپا التهاب و تشنۀ گناهند و آمادۀ اشتعال به آتش عصيان، همّي جز برخورداري از لذّات نفساني ندارند و به چيزي جز ارضاي تمايلات و اشباع شهوات نمي‌انديشند، و اين مطلب از شدّت وضوح، احتياج به ارائۀ شاهد ندارد.

حوادث ننگين و شرم‌آوري كه روز و شب در صفحات جرايد منعكس است و نمونه‌اي از خروار مي‌باشد شاهد گوياي مطلب است و ما براي حفظ طهارت كتاب از آلودگي به آن‌گونه مطالب ننگين، از نقل آن‌ها و ارائۀ شاهد خودداري مي‌كنيم.

اسلام با وسايل آموزندۀ صحيح مخالف نيست

براي رفع سوءتفاهم، تذكّر اين نكته لازم است كه دين حنيف اسلام كه در همه جا و نسبت به همه چيز نظر واقع‌بيني و حقيقت‌خواهي دارد و در همه حال پشتيبان محكم و حامي جدّي علم و اخلاق و بهداشت است، هرگز با هيچ سازمان متين و صحيحي كه وسيلۀ آموزش و پرورش علم و اخلاق باشد مخالف نيست. اگر چه آن وسيله به صورت فيلم‌هاي سينما و دستگاه‌هاي فرستنده و گيرندۀ راديو و تلويزيون باشد.

زيرا بديهي است اين محصولات عاليۀ تمدّن كه از مغز و فكر خداداد انساني توليد گشته و در صحنۀ زندگي ظاهر شده است از نعمت‌هاي بسيار ارزندۀ پروردگار است و از وسايل بسيار مؤثّر در ارتقاء و اعتلاي مادّي و معنوي انسان‌هاست، و هرگز معقول نيست دين و آييني كه تمام همّش اعطاي قدرت جسمي و روحي و تعالي همه جانبه به انسان است با وسايل ارتقاي فكري و تسهيل امر آموزندگي مخالفت كرده، آن‌ها را از اجتماع بشري طرد و نفي كند. ديني كه با منطقي محكم و جدّي مي‌گويد:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ [[66]](#footnote-66)

حاصل مضمون آن كه: تا آنجا كه مي‌توانيد بكوشيد و خود را قويّ و نيرومند سازيد و در مقابل دشمنان خود كه دشمنان حقّند مجهّز گرديد و در ميدان حيات و تأمين سعادت، مرعوب ديگران واقع نشويد و احساس حقارت و ذلّت نكنيد، بلكه خود را از همه جهت عظيم و عزيز بگردانيد و بدخواهان را در برابر شوكت و رفعت خود ذليل و مقهور و منكوب سازيد.

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ

با نيروي خود، ترس و وحشت در دل دشمنان خود و دشمنان خدا بيفكنيد.

اين دين قيّم آسماني كه با جدّ تمام دعوت به تحرّك و جنبش مي‌كند و پيروان خود را مجهّز به تمام جهازات ترقّي و پيروزي و غالبيّت و قاهريّت مي‌خواهد، آيا انصافاً مي‌شود باور كرد كه اين دين با وسايل ارتقاء و اعتلاي فرهنگي و اقتصادي و نظامي و صنعتي سازش ندارد و با هرگونه وسيلۀ پيشرفت علمي و فكري مي‌جنگد و آن را با طرد و لعن شديد از ميان ملّت خود بيرون مي‌راند؟! آيا به‌راستي اين حرف قابل‌قبول است؟ حتماً خير.

بلكه اين دين، آيين تجهيز قوا و تشديد نيروست، آن‌هم مطلق نيرو و تجهيز عامّ. ملاحظه مي‌فرماييد كلمۀ «قوّة» در اين آيۀ مباركه، مطلق و بدون قيد آمده است و به هيچ قيدي از قيود زمان و مكان و نوع و كمّيّت و كيفيّت و اوصاف و شرايط ديگر مقيّد و محدود نشده است تا با اطلاق وسيع خود، همه گونه قوّه و نيرو را مناسب با هر زمان و هر مكان و از هر نوع و به هر كيفيّت و با هر كمّيّت كه باشد و وسيلۀ اِرعاب و اِرهاب دشمنان حق گشته و موجب تحصيل عزّت و شوكت مسلمين گردد، شامل بشود.

آري، قرآن، اين كتاب عزيز حكيم مي‌خواهد ملّت اسلام در هر عصري مجهّزترين ملّت‌ها به جهازات تمدّن آن عصر باشد و قوي‌ترين و نيرومندترين جوامع بشري در هر زمان بوده و مشعلدار تمدّن انساني در هر دوره‌اي شناخته شود. اين قرآن است كه مي‌فرمايد:

وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ [[67]](#footnote-67)

سُستي نورزيد و (براي شكست موقّتي كه آن هم در اثر تقصير و كوتاهي خودتان نصيبتان شده است) اندوهگين مشويد و (مطمئن باشيد كه) شما برتريد (و تفوّق و شوكت از آن شماست) با اين شرط كه مؤمن و ثابت قدم در ايمان باشيد.

پس روشن شد كه اسلام هرگز با هيچ وسيله‌اي از وسايل ارتقاء فكري و علمي و صنعتي و آموزندگي و بالاخره با تحصيل قوّه و نيروي جسمي و روحي مخالف نيست بلكه علاوه بر موافقت كامل، مشوّق و مرغّب هم هست و بلكه بالاتر، نشان و علامت بارز ملّت اسلام را همان تفوّق و علوّ همه جانبه مي‌داند و در غير اين صورت به تقصير و تخلّف محكومش كرده و مورد ذمّ و نكوهش قرارش مي‌دهد. منتهی تمام اين‌ها را مشروط به ايمان دانسته و فقط ملّت صالح و باتقوا را شايستۀ تحصيل قوّه و نيروي مطلق معرّفي مي‌كند.

تنها به جامعۀ عاقل و رشيد و انسان‌هاي مؤمن به مبدأ و معاد و معتقد به حساب اجازه مي‌دهد كه مجهّز به جهازات تمدّن گردند و ديگران را كه مقهور شهوات و هوس‌هاي نفساني افراطي هستند مستحقّ اين مي‌داند كه خلع سلاح شوند و فاقد همه‌گونه قوّه و نيرو باشند تا هم خود و هم ديگران از خطر افساد و اضلال در امان بمانند زيرا مسلّم است: *چو دزدي با چراغ آيد، گزيده‌تر برد كالا.*

رشد عقلي لازم است

بله، جوامع متمدّن واقعي و ملّت‌هاي رشيد و عاقل مي‌توانند از سينما و فيلم، از راديو و تلويزيون، از مجلّه و روزنامه و بالاخره از هر وسيلۀ آموزندۀ سمعي و بصري در پيشبرد زندگي مادّي و معنوي خود به طرز صحيحي استفاده كنند و بهره‌هاي عالي انساني خداپسند بگيرند.

راه و رسم كشاورزي و جرّاحي و تشريح اعضاي بدن حيوان و طرز پرورش كودكان و قسمت‌هاي مختلف از امور علمي و صنعتي و تربيتي را ممكن است با سينما و تلويزيون ياد مردم بدهند.

امّا ملّت غير رشيد

امّا وقتي همين وسايل به‌دست جامعه‌اي غيررشيد و ملّتي غيرعاقل افتاد كه به جاي تبعيّت از عقل و منطق، پيروي از هواي نفس مي‌كند، در اين موقع است كه نعمت تبديل به نقمت مي‌شود و وسيلۀ ارتقاء، مايۀ انحطاط مي‌گردد. آنچه که بايد راهنماي مردم به علم و هنر و صنعت باشد و معلّم تقوا و فضيلت باشد برعكس، درس هرزگي و شهوتراني مي‌دهد و عزّت و شرافت روح را از دست جوانان مي‌گيرد، مال مردم را مي‌خورد و جان مردم را مي‌سوزاند.

ملّت غيررشيد از وسايل هدايت، نتيجۀ ضلالت مي‌گيرد

اينجاست كه مي‌گوييم: سينما و مجلّه و راديو و تلويزيون كه ممكن بود در سايۀ عقل و ايمان، سازمان‌هاي آدم‌سازي و انسان‌پروري باشند، متأسّفانه در اثر انحراف از مسير عقل و ايمان، به صورت شبكه‌هاي خطرناك فساد و شيطنت درآمده‌اند و علي‌الدّوام در اضلال و اغواي مردم بينوا غوغا مي‌كنند و چنان بر مدار گناه و گناه‌آموزي مي‌چرخند كه اگر گاهي به ندرت بخواهند يك فيلم علمي و اخلاقي و تاريخي نشان بدهند به قدري پيرايه‌هاي خلاف عفّت و اخلاق به آن مي‌بندند كه ضرر و فسادش صدها برابر نفع اندكش مي‌شود و مصداق روشن اين آيه از قرآن مي‌گردد كه دربارۀ شراب و قمار مي‌فرمايد:

إِثْمُهُما أكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما [[68]](#footnote-68)

گناهشان بزرگتر است از سودشان.

اوصاف اغواگران را از زبان اميرالمؤمنين؟ع؟ بشنويد

امام اميرالمؤمنين؟ع؟ در ذمّ مردم اغواگر و گمراه‌كن مي‌فرمايد:

اِتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلاكاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِألْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ [[69]](#footnote-69)

آن‌ها در كار خود تكيه به شيطان كرده‌اند و (گوش به فرمان او داده‌اند) شيطان هم آن‌ها را (براي اضلال و اغواي آدمزادگان) دام خود قرار داده (و براي غلامي و فرمانبرداري قبولشان كرده است) پس در سينۀ آن‌ها تخم شقاوت نهاده و جوجه در آورده است، آهسته و تدريجاً در دامن آن‌ها غلتيده و با آن‌ها آميزش مداوم داشته است (و بطوري آن‌ها با شيطان يگانه و هم‌افق گشته‌اند) كه شيطان با چشم آن‌ها مي‌بيند و با زبان آن‌ها سخن مي‌گويد (يعني چشم و زبان مردم اغواگر مستقيماً به استخدام شيطان درآمده و شيطان مقاصد شوم خود را از مجراي چشم و زبان آن‌ها، در بين مردم ظاهر مي‌سازد) پس آن‌ها را بر مركب لغزش و گناه سوار كرده و گفتار فاسد و تباه را در نظرشان زينت داده است.

مردمي كه امروز گردانندگان مؤسّسات اغواء و اضلالند و به صورت‌هاي گوناگون بندگان خدا را از خدا و راه خدا جدا مي‌سازند به راستي مصداق روشن بيان امامند. چه تعبير لطيفي است، تعبير به اَشراك جمع شَرَك بر وزن نمک كه به معني دام است و شبكۀ صيّاد.

حقّاً كه اين نابكاران با تأسيساتشان دام‌ها و شبكه‌هاي شيطانند كه به‌منظور صيد جوانان و شكار كردن مردان و زنان به دست شيطان گسترده شده‌اند. خانۀ قلبشان لانۀ شيطان گشته و زادگاه: «الْخَنَّاسِ. الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»[[70]](#footnote-70)؛ دم به دم افكار شيطاني است كه از مغزشان مي‌جوشد؛ نگاهشان شيطاني، گفتارشان شيطاني. روز و شب مي‌كوشند و كمند خود را مي‌افكنند و فوج فوج از اين مردم بينوا صيد كرده و تحويل شيطان مي‌دهند.

به ظاهر دنبال پول مي‌دوند و در واقع خدمت شيطان مي‌كنند. شيطان در زمان ما چه عمّال ماهر و كارمندان قابلي دارد. خداي صادق‌الوعد هم در قرآن به شیطان سردستۀ طاغیان و اضلال‌کنندگان فرموده است:

فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أقُولُ. لَأَمْلَأنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ [[71]](#footnote-71)

پس آنچه كه حق است، و من حق مي‌گويم: بطور حتم جهنّم را از تو و اَتباع تو پر خواهم كرد.

بازگشت به مطلب

گفتيم لهوالحديث كه در آيۀ مباركه با شدّت مورد ذمّ واقع شده و به متصدّيان و مشتريانش وعدۀ عذاب مُهين داده است، در روزگار ما مصاديق فراوان و بازار گرم و بارونقي دارد.

فيلم‌هاي سينمايي و مجلّات منحرف و برنامه‌هاي فسادآموز راديو و تلويزيون و هر وسيله و مؤسّسه‌اي كه اثر مشابه آثار اين مؤسّسات را از نظر اضلال و اغفال دارا باشد مصداق لهوالحديث است، و وابستگان به آن مؤسّسات، از هرطريق كه مؤثّر باشند و موجب ترويج لهوالحديث گردند، در عِداد مشتريان لهوالحديث محسوبند و به حكم قرآن كريم محكوم به عذاب مُهينند.

تصديق مي‌فرماييد جايي كه قرآن حكيم افسانه‌هاي نضربن حارث كه فسادي جز اتلاف وقت و بازماندن از فراگرفتن تعليمات ديني نداشت، گفتن و شنيدنش را حرام و موجب آتش مي‌داند، پس بطور مسلّم با اين تأسيسات مُضلّ و مفسد كه مايۀ بطلان آدميّت و انسانيّت هستند نظر مخالف شديدتري خواهد داشت و براي كارگردانان و مشتريان آن‌ها عذاب مُهين محقّقي فراهم خواهد ساخت.

تفسير لهوالحديث از نظر روايات

در ميان روايات تفسيري ذيل آيۀ لهوالحديث؛ از امام باقر، امام صادق و امام رضا؟عهم؟ نقل شده است كه يكي از معاني، مقصود و مراد از لهوالحديث، غِناء يعني موسيقي است. تفسير مجمع‌البيان مي‌نويسد:

وَ هُوَ المَرويّ عَن اَبي جَعفَر وَ اَبي عَبدالله وَ اَبي الحَسَن الرّضا‌؟عهم؟ قالُوا: مِنهُ الغِناء [[72]](#footnote-72)

از سه امام بزرگ نقل شده كه غناء از مصاديق لهوالحديث است.

امام باقر؟ع؟ می‌فرماید:

الْغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ [[73]](#footnote-73)

غناء از جمله چيزهايي است كه خدای عزّوجلّ وعدۀ آتش بر آن داده است. و بعد اين آيه را تلاوت فرمودند:

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَها هُزُواً اُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ [[74]](#footnote-74)

از مردم كساني هستند كه سخنان باطل را انتخاب مي‌كنند و از روي جهالت وسيلۀ گمراهي و ضلالت فراهم كرده و مردم را بی‌هیچ دانشی از راه خدا بازمي‌دارند و آيات الهي را به استهزاء مي‌گيرند، اينان عذاب خواركننده‌اي در پيش دارند.

مصداق مسلّم و رايج لهوالحديث

بطور حتم يكي از مصاديق مسلّم لهوالحديث همين آهنگ‌هاي محرّك و هوس‌انگيز رايج در زمان ماست كه به وسيلۀ راديو و صفحات گرام و نوار ضبط و وسايل ديگر به همه جا راه يافته و در هر كوره‌ده و هر كلبه خرابه‌اي این سفرۀ مسموم شيطان پهن است و مردم بدبخت بينوا چنان معتاد به اين مادّۀ مخدّر روح گشته‌اند كه صبح و شام تا اين نغمه‌هاي شيطاني به گوششان نرسد و شهوات بهيمي‌شان تحريك نشود، خمارند و حوصلۀ هيچ كاري را ندارند.

آري، اين بينوايان به همين تخدير عصبي و نشاط مصنوعي دلخوشند امّا توجّه ندارند كه از همين رهگذر چه ضربه‌اي بر روح انساني‌شان وارد مي‌آيد و چه سرمايۀ عظيمي را از دست مي‌دهند و به چه خسران مهيبي مبتلا مي‌شوند.

موسيقي، اين زيان موحِش را بطور مسلّم دارد

يك ضرر حتمي و قطعي استماع غناء كه از نظر انسان مسلمان معتقد به خدا، ضرري فوق‌العاده عظيم و خطري بي‌نهايت موحِش و هراس‌انگيز است، موضوع واژگون گشتن قلب است و از خدا برگشتن دل، كه ناكامي‌ها و محروميّت‌هاي بي‌پايان به دنبال خود مي‌آورد.

اگر چه ممكن است بسياري از مردم به بزرگي اين خطر پي نبرند و شايد اصلاً از درك اين معني عاجز باشند كه موسيقي قلب و جان آدمي را وارونه مي‌كند يعني چه؟ و اگر بتوانند اين واقعيّت را بفهمند و ضرري را كه از اين راه عائد انسان مي‌شود در ميزان عقل خود بسنجند، وحشت‌زده از اين صداهاي نرم و لطيف كه فضاي زندگي مردم را پر كرده و سرگرمشان ساخته است مي‌گريزند و از صميم دل مي‌گويند:

درود نامحدود بر روان پاك تو يا رسول الله كه به‌منظور زنده نگه داشتن روح انسان و جلوگيري از مرگ دل، دستور تحريم غناء و آواز مهيّج را به امر خدا صادر فرموده‌اي.

مرگ و حيات قلب انسان به چيست؟

آنچه مسلّم است و از نظر ارباب معرفت قابل هيچ‌گونه شكّ و ترديدي نيست، اين حقيقت است كه انسان در حيات انساني خود شرايط مخصوصي دارد غير از شرايطي كه از جنبۀ حيات حيواني و نباتي با ساير حيوانات و نباتات بطور مشترك دارد.

يك بوتۀ گل با نور خورشيد و باران بهار و خاك مناسب حاجتش رفع مي‌شود و حيات نباتي خود را به دست مي‌آورد. يك گوسفند با يك من جو و يك خوابگاه و يك حيوان مادّه يا نر از نوع خود اشباع مي‌شود و شرايط زندگي حيواني‌اش تكميل است. «و اَمَّا الْاِنسانُ فَمَا الْاِنسانُ وَ ما اَدْريٰكَ مَا الْاِنسانُ»؛ ولي انسان موجود عظيم‌الشّأن و رفيع‌القدري است كه خالقش درباره‌اش فرموده است:

فَإذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ [[75]](#footnote-75)

پس وقتي خلقت او را كامل كردم و از روح خود در او دميدم، شما (فرشتگان) در مقابل او به سجده درآييد.

و با اين بيان اشاره به رفعت منزلت و علوّ مقام روح انسان كرده و او را چون دريايي موّاج نشان مي‌دهد كه تنها با شرايط مادّي آرام نمي‌شود و با استخدام علل و اسباب طبيعي از جوش و خروش نمي‌افتد بلكه اگر تمام نيروهاي زميني و آسماني و فرشتگان سماوات نيز در مقابلش خاضع و ساجد گردند، باز در باطن جان احساس كمبود و منقصت كرده و خود را محتاج شرف و كمال ديگري مي‌بيند و آتش اشتياق و طلب از عمق روح او شعله مي‌كشد و ناآرامش مي‌دارد تا آن دم كه با مبدأ هستي كه كلّ‌الكمال و منبع جمال است آشنا گشته و لذّت انس با خدا را بچشد.

در آن موقع است كه آرامش خاصّي در فضاي قلبش پيدا مي‌شود و حيات ويژۀ انساني را به دست آورده و از لذّت و بهجت مخصوص به خود كامياب مي‌گردد.

أَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ [[76]](#footnote-76)

هان! به ياد خداست كه دل‌ها آرام مي‌شود.

فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً [[77]](#footnote-77)

آن كس كه ايمان به پروردگارش بياورد (و دل به خدا ببندد) نه ترس كمبود و منقصت دارد و نه خوف ذلّت و خفّت.

نيايش امام سجّاد؟ع؟ به درگاه خدا

امام‌العارفين، زين‌العابدين‌؟ع؟ به هنگام نيايش و عرض حاجت به خدا چنين مي‌گويد:

وَ فِي مُناجاتِكَ رَوْحي وَ راحَتي وَ عِنْدَكَ دَواءُ عِلَّتي وَ شِفاءُ غُلَّتي وَ بَرْدُ لَوْعَتي [[78]](#footnote-78)

تنها به وقت راز دل گفتن با تو اي معبود! دلشادم و آسايش جان دارم. با داشتن تو اي خدا! دواي هر درد بي‌درمان و آرام‌بخش قلب سوزان را دارم.

يا نَعيمي وَ جَنَّتي و يا دُنيايَ و آخِرَتِي

اي نعیم و بهشت من! اي دنيا و آخرت من! (اي همه چيز و همه كس من).

خوشا آنان كه الله يارشان بي ـــــــبحمد و قل هوالله كارشان بي

خوشا آنان كه دائم در نمازند -/ --بـهشت جاودان بازارشان بي

خوشا به حال خداجويان و راه خدا پويان

به‌راستي كه عالم انسان عالم ديگري است و لذّت انس با خدا لذّت ويژه‌اي است، حَيَوان خبر ندارد ز جهان آدميّت.

وه كه چه خوش حالي است حال مناجات با خدا، و چه مجلس پرشوري است مجلس انس با معبود، بخصوص در آن ساعت از شب كه چشم‌ها در خواب است و صداها خاموش. سكوت و ظلمت نيمه‌شب، آميخته با سطوت و هيبت، بر همه جا مهيمن.

در آن موقع شب، بندۀ عارف مأنوس با خدا بيدار است و با بدني طاهر و قلبي پرشور و چشمي اشكبار، سجده به پيشگاه خالق يكتا برده و از دل مي‌جوشد و از جان مي‌خروشد.

به زبان ياالله و ياربّاه مي‌گويد و با گوش دل، جواب لبّيك مي‌شنود. نسيم لطف و عنايت بر گلستان قلبش مي‌وزد و آن‌چنان روحش را مي‌نوازد و با خود همراز و دمساز مي‌سازد كه دنيا و مافيها در نظرش بي‌ارزش‌تر از خاك زير پا مي‌آيد.

وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَي الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ [[79]](#footnote-79)

اگر اجل مقدّر الهي پاي‌بندشان نبود، از شدّت شوق ثواب و ترس از عقاب، طرفةالعيني مرغ روحشان در قفس تنشان نمي‌زيست.

تنها بهرۀ آدمي از عمر دنيايي

اين درجۀ عاليۀ از ارتقاء روحي و رشد عقلي است كه بايد محصول عمر دنيايي انسان باشد و سرمايۀ زندگي او در عالم ابدي بعد از مرگ گردد، و اساساً ملاك انسانيّت انسان، داشتن همين حالت ارتباط با خدا و مواجه گشتن چهرۀ قلبش با خداست، ورنه دد است و به صورت انسان مصوّر است.

وحشتناك‌ترين زيان موسيقي بر انسان همين است

بدون ترديد استماع موسيقي و سر و كار داشتن با نغمه‌هاي محرّك و آهنگ‌هاي مهيّج، شديدترين لطمه‌اي كه به روح انسان وارد مي‌آورد همين است كه اين حال گرامي ارتباط با خدا را كه مايۀ انسانيّت انسان است از دستش مي‌گيرد و دل را كم‌كم و تدريجاً بطوري كه خود آدم هم متوجّه نمي‌شود از خدا برمي‌گرداند و جان انسان پشت به خدا مي‌كند و قلب، قلب منكوس و واژگون مي‌گردد.

طوري مي‌شود كه ديگر از ياد خدا و از عبادت و مناجات با خدا لذّتي نمي‌برد، از نماز و دعا و قرآن حلاوتي نمي‌فهمد. به فرمودۀ خداوند متعال:

وَ لَا يَاْتُونَ الصَّلاةَ إِلّا وَ هُمْ كُسالَي وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلّا وَ هُمْ كارِهُونَ [[80]](#footnote-80)

نماز نمي‌خوانند مگر با كسالت، انفاق نمي‌كنند مگر با كراهت.

مساجد و مجالس وعظ و نصيحت در نظرش سنگين و خسته‌كننده مي‌آيد. بلكه يك نوع حال تنفّر و اشمئزاز از ذكر خدا و اولياي خدا در دلش پيدا مي‌شود. آن‌چنان كه خدا مي‌فرمايد:

وَ إِذا ذُكِرَ اللهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ [[81]](#footnote-81)

وقتي اسم خدا به ميان بيايد، دل‌هاي مردم بي‌ايمان به آخرت، مشمئز گشته و حال تنفّر و انزجار پيدا مي‌كنند امّا همين‌كه صحبت ديگران پيش آيد (برنامه‌هاي ضدّ خدا مطرح شود، چون موافق با شهوات حيواني آن‌هاست) در آن موقع آنان خوشحال و فرحناك مي‌گردند (از شدّت خوشحالي در پوست خود نمي‌گنجند).

بله، آدم اُلفت گرفتۀ با موسيقي، آنچه در مغزش پيچيده و فضاي قلبش را پركرده همان صداي خوش است و آهنگ خوش.

آنچه كه در دل به او عشق مي‌ورزد و با او نرد محبّت مي‌بازد، همان خوانندۀ خوش لحن و خوش آهنگ است. دائماً به او فكر مي‌كند و آهنگ و تصنيف او را زمزمه مي‌كند، ديگر خدا رفت.

رخت بربست زدل، دوست به هنگام وداع

با غمت گفت كه يا جاي تو يا جاي من است

أَلَا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ [[82]](#footnote-82)

به هوش آييد! اين همان زيان آشكار است.

آيا زيان و خسراني از اين ننگين‌تر و ذلّت‌بارتر سراغ داريد؟ آيا بدبختي و سيه‌‌روزي از اين دردناك‌تر به عالم شناخته‌ايد كه آدمي خود را از شرف اعلاي قُرب ربوبي و مجاورت حضرت كلّ‌الكمال و جميل علي‌الاطلاق سقوط داده و در لجنزار پست‌ترين دركات حيواني غوطه‌ور گردد؟ خدا را از فكر و ذكر خود بيرون كرده و قلب و گوش و زبان خود را دربست در اختيار زنان و مردان آلوده و ايمان‌سوز بگذارد. به‌راستي چه معاملۀ زيان‌بخشي!

وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ [[83]](#footnote-83)

برادران يوسف، يوسف را به بهاي ناچيزي، دراهم معدودي فروختند.

اين مردم نادان بي‌انصاف نيز گوهر ايمان و آشنايي با خدا را فروختند و محبّت و آشنايي با زنان و مردان آوازه‌خوان و ضدّ خدا را خريدند. آيا اين معامله سفيهانه نيست؟!

اُولئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدَي فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ [[84]](#footnote-84)

اينان آن كسانند كه ضلالت و گمراهي را با هدايت معاوضه كرده‌اند، پس سودي از معاملۀ خود نبرده‌اند و راهي به سعادت نيافته‌اند.

يك آزمايش ساده

اي مسلماناني كه در خانه‌هاي خود راديو و تلويزيون داريد، افراد خانوادۀ خود را امتحان كنيد و ببينيد آيا بچّه‌هاي شما با خدا و اولياي خدا بيشتر رابطه دارند يا با خوانندگان راديو؟ آيا محبّت خدا در دلشان نشسته است يا محبّت زنان آوازه‌خوان؟ ببينيد آيا كلام خدا و رسول و امامان در زبانشان بيشتر جريان دارد يا شعر و تصنيف و آهنگ زنان و مردان خوانندۀ راديو؟

اين آزمايش ساده را به عمل بياوريد و آن وقت به بدبختي خود و فرزندان خود اشك تأثّر بريزيد و باور كنيد كه استماع موسيقي چه آتشي در دل‌ها برافروخته و چه فسادي به بار آورده است. تصديق بفرماييد كه موسيقي، درست مانند ماري است خوش‌خطّ و خال، آن‌چنان كه امام اميرالمؤمنين؟ع؟ دربارۀ دنيا مي‌فرمايد:

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ، لَيِّنٌ‏ مَسُّهَا وَ السَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا [[85]](#footnote-85)

دنیا همچون مار است، سودنِ آن نرم، و درونش سمّ کُشنده است.

موسیقی هم زیر این ظاهر زیبا و فریبنده‌اش سمّی کشنده و قتّال دارد، به هر خانه‌اي قدم بگذارد، بعد از گذشت زماني، چنان نيش خود را فروكرده و زهر خود را به جان افراد آن خانه مي‌ريزد و آتشي از هوس‌آلودگي و غفلت‌زدگي و بيگانگي از خدا در عمق روحشان مي‌افروزد كه ديگر با هيچ آبي خاموش نمي‌شود و راهي به سعادت نمي‌يابد.

گوشي كه آواز هوس‌انگيز زنان را شنيده و چشمي كه پيكر عفّت‌سوز آن‌ها را در صفحۀ تلويزيون ديده و آتش هوس در وجودش شعله‌ور گشته است، مگر مي‌تواند سخن خدا را بشنود و سرّ حجاب زن را بفهمد؟! اين قرآن كلام خداي حكيم است كه دنبال آيۀ لهوالحديث مي‌فرمايد:

وَ إِذا تُتْلَي عَلَيْهِ آياتُنا وَلَّي مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْها كَأَنَّ فِي اُذُنَيْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِيمٍ [[86]](#footnote-86)

حاصل مضمون آيۀ شريفه آنكه: آدمي كه به لهوالحديث مأنوس گشته و خوراك روحي‌اش ساز و آوازهاي محرّك و مهيّج باشد، تدريجاً مبتلا به يك نوع بيماري روحي مي‌گردد كه قرآن حكيم از آن بيماري تعبير به«وَقر»مي‌فرمايد، يعني سنگين گوشي[[87]](#footnote-87)، گوش جانش سنگين مي‌شود بطوري كه شنيدن آيات الهي و درك حقايق آسماني براي او غيرممكن مي‌گردد.

وقتي آيات خدا بر او خوانده شود، با يك نوع تكبّر و انزجار و تنفّر از آن روگردان مي‌شود، گويي كه اصلاً نشنيده است. پس به چنین آدم بدبختی بشارت ده که عذاب دردناک در کمین اوست.

آيه‌ي چهارم

خداوند حكيم به‌منظور توجّه دادن بشر و آگاه ساختن انسان به طرق اضلال و اغواي شيطان، خطاب به شيطان مي‌فرمايد:

وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ [[88]](#footnote-88)

هر كدام از آن‌ها را كه بتواني با آواز خود از جای بجنبان (تحريك كن).

«استفزاز» در لغت عرب به معني «اِزعاج بَعدَ الاِستِخفاف» است. يعني چيزي را اوّل سُست كردن و سپس از جا كندن.[[89]](#footnote-89)

ميخي كه در تخته‌اي يا زميني سخت، محكم جا گرفته است به آساني كنده نمي‌شود امّا وقتي اطراف آن را خالي كرديد و پايه‌اش سُست شد با يك تكان مختصر از جا كنده مي‌شود.

عقل آدمي بسان ميخ پولادين در ساختمان وجودش به كار رفته است و كشتي وجود او را در درياي پُر توفان زندگي، آرام نگه مي‌دارد و انسان عاقل به اين آساني تسليم امواج هوس‌هاي نفساني نمي‌شود و خود را به هلاكت نمي‌افكند. امّا همين‌كه عاملي مخرّب و شيطاني به سراغ عقل آمد و به شل كردن پايه‌اش پرداخت و آن را سُست و سبك ساخت، در آن موقع است كه آدم سُست‌عقل و سبكسر با كوچكترين اشارۀ شيطان و جنبش هوس، تكان خورده و از جا كنده مي‌شود و تسليم امواج تمايلات افراطي نفس مي‌گردد و رو به فساد و تباهي مي‌رود.

آن عامل مخرّب سُست كنندۀ پايۀ عقل انسان، به بيان قرآن كريم، صوت شيطان است. تفسير مجمع البيان ذيل همين آيه مي‌گويد: صوت شيطان به غِناء و مزامير و ملاهي يعني «موسيقي» تفسير شده است.[[90]](#footnote-90)

موسيقي، آواي شيطان است

از نظر قرآن حكيم، سازهاي مهيّج و آوازهاي محرّك كه آدمي از شنيدنش تغيير حال مي‌يابد و آب هوس در پوست قلبش مي‌دود و بخار هویٰ در دماغ جانش مي‌پيچد و دلش زير و زبر مي‌شود، بطور مسلّم صداي شوم شيطان است كه به وسيلۀ آن به استفزاز آدمزادگان پرداخته و با مهارتي خاصّ، عقل‌هاي مرد و زن، پير و جوان را بي‌پايه و سُست و سبك مي‌سازد و آنگاه با يك اشاره آنان را از جا كنده و دنبال خود به ميخانه‌ها و رقّاص‌خانه‌ها و مراكز فحشا و اماكن فساد مي‌كشاند.

موسيقي، زمينه را براي گناه آماده و هموار مي‌سازد

موسيقي، اعصاب را تخدير كرده و عقل را مختلّ و دل را شهوت‌آلود مي‌سازد و يك حالت التهاب در جان آدم به‌وجود مي‌آورد. مانند پارچه‌اي كه به نفت يا بنزين آلوده باشد، چگونه آمادۀ اشتعال و آتش گرفتن است و كوچك‌ترين جرقّۀ آتش كه به آن نزديك شود شعله‌ور گشته و خسارت‌ها به بار مي‌آورد؟

همچنين آدمي كه سروكار با موسيقي و ساز و آواز مهيّج دارد جان و دلش شهوت‌آلود است و آمادۀ اشتعال به آتش عصيان وگناه است. از شنيدن آن صداهاي لطيف و شورانگيز، احساسات حادّ و آتشين جنسي در وجودش به هيجان آمده و همچون آدم تشنه‌اي دنبال صحنۀ گناه مي‌گردد بطوري كه كوچك‌‌ترين وسيله‌اي كافي است كه آتش به خرمن عفّت و ايمانش زده و او را به درّۀ انحراف و تباهي بكشاند و بدبختي‌ها به بار آورد.

روايات و موسيقي

حال، نظري هم به گفتار ائمّۀ اطهار‌؟عهم؟ بيفكنيد و از عواقب شوم اين زندگي آلوده‌اي كه با دست خود به‌وجود آورده‌ايد بر خود بلرزيد و به فكر اصلاح بيفتيد.

روايت اوّل

امام صادق؟ع؟ مي‌فرمايد:

بَيْتُ الْغِنَاءِ لا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ وَ لا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ وَ لا يَدْخُلُهُ الْمَلَكُ [[91]](#footnote-91)

خانه‌اي كه در آن ساز و آواز پخش شود، از خطر بلاهاي كوبنده و دردناك در امان نمي‌ماند و دعا در آن خانه مستجاب نمي‌شود و فرشتۀ رحمت وارد آن خانه نمي‌گردد.

بدون ترديد يك قسمت عمده از گرفتاري‌هاي روزافزون زندگي و مستجاب نگشتن دعاها و محروميّت از رحمت و سعادت كه گريبانگير بسياري از خانواده‌هاي مسلمان شده است، از آثار شوم اين بساط شيطاني است كه در آن خانواده‌ها پهن شده است.

روايت دوّم

امام صادق؟ع؟ در جواب سؤالي كه راجع به غناء شده است مي‌فرمايد:

لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً، اَللهُ مُعْرِضٌ عَنْ أَهْلِهَا [[92]](#footnote-92)

وارد آن خانه‌هايي نشويد كه خدا از اهل آن‌‌ها روگردان است.

روايت سوّم

باز هم امام صادق؟ع؟ مي‌فرمايد:

اِسْتِمَاعُ الْغِنَاءِ وَ اللَّهْوِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ [[93]](#footnote-93)

گوش دادن به ساز و آواز، بذر نفاق (بي‌ايماني) را در دل مي‌روياند، آن‌چنان كه آب، گياه را مي‌‌روياند.

روايت چهارم

مردي در حضور امام صادق‌؟ع؟ عرض كرد: من گاهي كه در خانۀ خود داخل مستراح مي‌شوم، صداي ساز و آواز از خانۀ همسايه به گوشم مي‌رسد، توقّفم را آنجا بيشتر طول مي‌دهم و استماع مي‌كنم. امام فرمود: چنين كاري مكن. مرد گفت: آقا! به خدا قسم! من پيش آن‌ها نمي‌روم و در مجلس آن‌ها شركت نمي‌كنم، فقط به صداي آن‌ها گوش مي‌دهم. حضرت فرمود: مگر اين آيۀ قرآن را نشنيده‌اي:

إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً [[94]](#footnote-94)

گوش و چشم و دل هر يك به سهم خود مورد بازخواست مي‌باشند.

مرد گفت: به خدا قسم! گويي تا به حال اين آيه به گوشم نخورده بود. از هم‌اكنون توبه مي‌كنم و از خدا مي‌خواهم كه مرا بيامرزد و توفيقم دهد كه ديگر به چنين كاري برنگردم.

امام؟ع؟ فرمود: برخيز و غسل كن و مقداري كه مي‌تواني نماز بخوان و از خدا بخواه تا توبه‌ات را بپذيرد.

فَإِنَّكَ كُنْتَ مُقِيماً عَلَي أَمْرٍ عَظِيمٍ مَا كَانَ أَسْوَأَ حَالَكَ لَوْ مِتَّ عَلَي ذَلِكَ

زيرا تو در گناه بزرگي افتاده بودي و چه بدبخت و تيره‌روز بودي اگر در همان حال مي‌مردي.

اكنون خدا را شكر كن كه توفيق توبه‌ات داد، و از هر چه ناپسند خداست بركنار باش.

وَ الْقَبِيحَ دَعْهُ لِأَهْلِهِ فَإِنَّ لِكُلٍّ أَهْلاً [[95]](#footnote-95)

و كار زشت را به اهلش واگذار و بدان هر كاري اهلي دارد.

خلاصه‌اي از مضامين رواياتي چند

از مضمون چند حديث بطور خلاصه استفاده مي‌شود:

خانه‌اي كه تا چهل روز صداي ساز و آواز در آن پخش شود؛ حياء از اهل آن خانه مي‌رود و غيرت كم مي‌شود و به بي‌عفّتي راغب مي‌شوند و تبهكاري در نظرشان سهل و آسان مي‌گردد و با اندك تحريكي به سوي گناه كشيده مي‌شوند و روز قيامت، كور و كر و لال محشور مي‌گردند.[[96]](#footnote-96)

خدايا! به حرمت قرآن و اهل‌بيت رسول، دل‌هاي ما را متنبّه و بيدار گردان و ملّت ما را از شرّ شيطان موسيقي برحذر بدار، آمين.

مطبوعات منحرف،عامل ديگر توليد قساوت

عامل ديگر از عوامل توليد قساوت در دل مردم امروز، با كمال تأسّف مطبوعات ماست. همين جرايد و مجلّاتي كه روز به روز رنگين‌تر و جالب‌تر در دسترس پسران و دختران جوان ما قرار داده مي‌شوند و اكثراً جز دريدن پردۀ شرم و حياء، و آتش زدن بر خرمن عفّت و عصمت جوانان، و افزودن بر تعداد بيماران قساوت جان، نتيجه‌اي ندارند. (البتّه مجلّات متين و جرايد وزيني كه مايۀ تنوير افكار و وسيلۀ هدايت اجتماعند و متأسّفانه بسيار در اقلّيتند، مستثنی از بحثند و جدّاً شايان تقديرند).

به راستي تأسّف‌آور است كه انسان بطور آشكار و عَلَن ببيند يك عامل بزرگ هدايت، چگونه به دست يك مشت سبك مغزان بي‌خرد به صورت يك وسيلۀ خطرناك ضلالت در آمده است.

قلم و نويسندگي كه يكي از بزرگترين و بهترين وسايل اعتلاء و ارتقاء يك ملّت است، با كمال بي‌رحمي و نامردي در راه انحطاط و نابودي مردم بينوا به كار افتاده و جدّاً مهم‌ترين سدّ عصمت و عفّت در اين مملكت به دست گردانندگان اين‌گونه جرايد ننگين، در هم شكسته و ضربتي كاری بر پيكر عقل و ايمان مردم وارد آمده است.

درك و همّتي لازم است

آيا هستند صاحب مغزان زنده‌اي كه بفهمند اين دسته از قلم‌هاي منحرف با فروش عفّت و شرافت اين آب و خاك، تجارت مي‌كنند؟ محصول دسترنج ملّت را مي‌گيرند و در عوض، نسل جوان و ذخاير انساني مملكت را به سياه‌چال فحشاء و نكبت مي‌كشانند.

آيا هستند مردمي كه اين را بفهمند و به حكم غيرت انساني و اسلامي، با جدّ تمام تا آنجا كه مي‌توانند در مقام مبارزه با اين عوامل فساد و ضلال برآيند و حدّاقل از خريد اين اوراق شيطاني و وارد ساختن آن‌ها به محيط خانواده خودداري كنند؟

وااسفاه از اين مسلماني! آيا تا اين حدّ بي‌قيدي و بي‌اعتنايي؟! تا اين درجه استخفاف به فرامين الهي و سبك شمردن تهديدات كتاب آسماني! مگر اي مسلمانان! تا به حال به گوشتان نرسيده است اين انذار رعب‌انگيز قرآن:

إِنَّ الَّذينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ [[97]](#footnote-97)

مردمي كه دوست دارند (و از خود علاقه نشان مي‌دهند) كه زشتي‌ها و تبهكاري‌ها در ميان اهل ايمان (و محيط زندگي مسلمانان) شايع گردد( و قبح گناه از نظرها برود و بي‌شرمي و پرده‌دري يك امر عادي و معمولي گردد و راه به سوي گناه از هر جهت پيش پاي جوانان باز و بلامانع شود، اينان مطمئن باشند) در دنيا و آخرت عذابي دردناك خواهند داشت (و دير يا زود گرفتار آن خواهند شد)، خدا مي‌داند و شما نمي‌دانيد.

آيا اين‌ها اشاعۀ فحشاء نيست؟

شما را به خدا اي مسلمانان غيور! انصاف بدهيد. اين اوراق ننگين شرم‌آور كه روز و شب مقابل چشم پسران و دختران شما با وضعي مهيّج جلوه‌گر است و آنان را با كمال صراحت دعوت به فساد و تباهي و شكستن سدّ حياء و عفّت مي‌كند آيا بهترين وسيلۀ اشاعۀ فحشاء نيست؟

آيا ديگر ممكن است با اين‌چنين شرايطي، در دل جوانان ما آمادگي براي هدايت به سوي خدا و آخرت بماند؟ مسلّم بسي دشوار و بسيار مشكل خواهد بود.

بلكه در اثر آميزش فکری مداوم با آن نوشته‌هاي بدآموز و تصويرهاي رسوا، آن‌چنان قساوتي عميق دل‌ها را مي‌گيرد كه جز با گناه و بعد هم با عذاب، با چيز ديگري تناسب و سنخيّت نخواهند داشت.

شما از عوامل اشاعۀ فحشاء نباشيد

آري، شما اي مردان و زنان مسلمان! متوجّه باشيد كه با خريدن و خواندن اين‌گونه مجلّات و مقالات و نقل كردن محتويات آن‌ها در نوشته و گفتار، خود از عاملين اشاعۀ فحشاء نباشيد.

و هم شما اي پدران و مادران مهربان كه پول در اختيار فرزندان خود مي‌گذاريد و مي‌دانيد در اين راه صرف مي‌شود و درنتيجه كمك به انتشار فساد مي‌گردد، دقيق و مراقب باشيد كه از عاملين اشاعۀ فحشاء نباشيد و گرفتار عذاب خدا نگرديد.

بي حجابي زن، عامل مهمّ ديگري از عوامل توليد قساوت

عامل ديگر از عوامل مؤثّر در توليد قساوت دل، جلوۀ بي‌پردۀ زن در برابر مرد است كه در دنياي امروز به نام تمدّن و تجدّد در زندگي، به حدّ افراط رسيده و بلوايي در عالم به پا كرده و آتشي در اجتماعات بشري افروخته است كه به اين آساني خاموش نخواهد شد.

مسير بحث و هدف را فراموش نكنيد

باز هم طبق وعده‌اي كه در اوّل كتاب داديم بحث ما در اين موضوع نيز تنها از نظر آيات قرآن و روايات معصومين؟عهم؟ تعقيب مي‌شود، آن هم از اين جهت كه در توليد يا تشديد بيماري قساوت كه موضوع اصلي بحث است اثر مي‌گذارد وگرنه اختلالات و ازهم پاشيدگي‌ها كه در نظام زندگي خانوادگي و اجتماعي و فرهنگي و اقتصادي و سياسي از ناحيۀ بي‌پردگي زن در جامعۀ بشري به‌وجود آمده و ثمرات تلخ و غم‌انگيزي به بار آورده، فراوان است و احتياج به بحث مفصّل دامنه‌داري دارد كه از مسير بحث فعلي ما خارج است.

آنچه كه فعلاً منظور بحث ماست، شناختن موجبات بيماري مهلك قساوت قلب و سنگدلي است كه در لسان شرع مقدّس، مايۀ بطلان انسانيّت انسان و موجب هلاكت دائم معرّفي شده است و از جملۀ آن‌ها بي‌حجابي زن در برابر مرد و معاشرت بي‌قيد و بند مردان با زنان است كه به راستي از خطرناك‌ترين عوامل انحراف بشر است.

مراد از «نَفّاثاتِ في العُقَد» در قرآن

خداوند حكيم در سورۀ فلق كه موارد پناه بردن به خدا را مي‌شمارد از جمله مي‌فرمايد:

وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِي الْعُقَدِ [[98]](#footnote-98)

پناه به خدا مي‌برم از شرّ آن‌ها كه در گره‌ها و بندها مي‌دمند.

صاحب تفسير مجمع البيان ضمن تفسير آيۀ شریفه و بيان اين‌كه مورد نزول آن، زن‌هاي ساحر و جادوگرند معناي جامعي را نقل مي‌كند كه از نظر جامعيّتي كه آيات قرآن كريم دارند و نمي‌شود مختصّ به مورد نزول دانست، معناي لطيف و مناسبي است. مي‌گويد:

اَلنَّفّاثات، اَلنِّساءُ الّلاتي يُمْلِنَ آراءَ الرِّجالِ وَ يَصْرِفْنَهُمْ عَنْ مُرادِهِمْ وَ يَرُدَّنَّهُمْ اِلَي آرائِهِنَّ [[99]](#footnote-99)

نفّاثات في العقد، زناني هستند كه مردان را تحت تأثير جمال و رفتار و گفتار تحريك‌آميز خود قرار داده و آن‌ها را از عزم و تصميمي كه دارند برمي‌گردانند و تسليم هواي نفس خود مي‌سازند.

يعني جلوۀ زن است كه عقدۀ ايمان را از دل مي‌گشايد و رشتۀ حميّت و مردانگي را پاره مي‌كند و عزم و اراده و تصميم را از دست مي‌گيرد و يك حالت بي‌قيدي و بي‌بندوباري در آدمي ايجاد مي‌كند. در آن موقع است كه مردي كه مسحور زن واقع شده است، از اقدام به هيچ گناه و جنايتي خودداري نمي‌كند.

به همين جهت مي‌گويند: هر جنايتي كه در عالم واقع شده است، اگر علل و موجبات آن را بشكافيم، مي‌بينيم پاي زني در ميان بوده است.

دلدادگي به زن، مايۀ تضعيف نيروي اراده است

امام اميرالمؤمنين؟ع؟ هنگامي كه لشكري به جنگ با دشمن مي‌فرستاد، براي بدرقۀ آن‌ها آمده و در مقام اندرز و نصيحت فرمود:

اَعْذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ [[100]](#footnote-100)

تا مي‌توانيد از زن‌ها دوري كنيد.

سيّد رضي(رضوان الله عليه) در شرح اين جمله مي‌فرمايد: يعني به هنگام جنگ از ياد زن‌ها و دل‌بستن به آن‌ها دوري نماييد كه آن، بازوي حميّت و مردي را سُست مي‌گرداند و در تصميم‌ها اخلال نموده و رخنه مي‌كند و شخص را از دشمن شكست مي‌دهد و از پيشرفت و فعّاليت در ميدان نبرد باز مي‌دارد.

وقتي در ميدان جهاد اصغر كه جنگ با كفّار است، فكر زن و دلدادگي به زن مايۀ شكست سربازان گردد، آيا در ميدان جهاد اكبر كه جنگ با هوس‌هاي سركش نفساني است جلوۀ زن و خاطرمشغولي به زن، چه شكست‌هايي براي مردان و جوانان به‌وجود مي‌آورد؟!

همچنان كه مي‌بينيم، در تمام جهات و جوانب ميدان زندگي با شكست‌هاي ننگين و شرم‌آور مواجه مي‌شوند. قواي عالي فكري و نيروهاي سرشار جوانان، دستخوش امواج كوبندۀ توفان هوس گشته و قرباني جلوه‌هاي نامشروع زنان مي‌گردد.

و در اثر دل‌مشغولي و پريشان فكري كه معلول قهري و طبيعي جلوه‌هاي گوناگون زنان است؛ نه در ميدان تحصيل علم و دانش فاتح و پيروز مي‌شوند و نه در ميدان كسب و كار و تجارت به جايي مي‌رسند. هم در جبهۀ سياست و حفظ مصالح ملّت و مملكت شكست مي‌خورند و هم در مسير عبادت و خداپرستي و تحصيل سعادت آخرت، بي‌بهره و تهي‌دست مي‌مانند. پيغمبراكرم؟صل؟ چه نيكو و راست فرموده است:

ما تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً اَضَرَّ عَلَي الرِّجالِ مِنَ النِّساءِ [[101]](#footnote-101)

خطرناك‌ترين فتنه براي امّتم بعد از من، فتنۀ زنان خواهد بود.

دستور اسلام چه حكيمانه است

از همين جا ارزش و عظمت دستور حكيمانۀ اسلام به دست مي‌آيد كه زن را موظّف به حجاب و پوشش فرموده و مرد را هم از نگاه به زن، نهي صريح كرده و با اين دو دستور متين آسماني، سدّي محكم ميان مرد و زن كشيده و آن دو را به طرزي عجيب از هم جدا ساخته است.

با اينكه مردان و زنان مسلمان (به معناي واقعي كلمه) در يك محيط و در يك اجتماع زندگي مي‌كنند، در يك شهر و در يك محلّه و احياناً در يك خانه‌اند. امّا در عين اجتماع، چنان از هم دور و از مفاسد رفتار و گفتار تحريك‌آميز و خطرانگيز يكديگر در امانند كه گويي هر يك در ميان قلعه و حصاري جداگانه هستند و كاملاً از آرامش فكري و طهارت زندگي برخوردارند. و اين نتيجۀ عمل به همان دو دستور عالي اسلامي است: زن داراي حجاب است و مرد هم چشم‌پوش از زن.

اسلام چه محيط پاكي مي‌سازد

در يك كشور اسلامي، زن مسلمان طبق دستور دينش به هنگام خروج از منزل، سراپاي بدن را در حجاب عفّت مي‌پوشاند و چشم به مردان بيگانه نمي‌دوزد. از كوچك‌ترين رفتار و گفتار تحريك‌آميز مي‌پرهيزد و از ورود به محلّ اجتماع مردان خودداري مي‌كند.

از آن طرف مرد مسلمان نيز طبق دستور دينش از نگاه به زنان نامحرم مي‌پرهيزد و بيش از حدّ ضرورت با يك زن نامحرم سخن نمي‌گويد و از ورود به محلّ اجتماع زنان دوري مي‌كند.

درنتيجه نه افكار شيطاني به دل‌ها راه مي‌يابد و نه مغزهاي جوانان توفاني مي‌شود؛ نه مردان بوالهوس مي‌گردند، و نه زن‌ها هرزه‌دل، نه بلاي خانمانسوز طلاق، آشيانه‌ها را بر هم زده و اطفال بي‌گناه را بي‌سرپرست و نابسامان مي‌سازد، و نه مراكز فحشاء رونق مي‌يابد، نه جوانان ديوانه شده و خودكشي مي‌كنند، و نه دختران گوهر عفّت خود را به رايگان از دست مي‌دهند.

بلكه همه جا فكرها پاك است و مغزها آرام. مردها مشغول كارند و زن‌ها تاج افتخار. خانواده‌ها كانون محبّت‌اند و كودكان شاداب و خرّم. جوانان سرگرم مطالعات علمي‌اند و در مسير ترقّي، و دختران همچون گوهر درخشان در صدف عفّت و عصمت در امان.

نظري به آيات قرآن و گفتار امامان

اينك اي مسلمانان! به دستور آسماني قرآن و گفتار پيشوايان دين خود توجّه كنيد.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكیٰ لَهُمْ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ [[102]](#footnote-102)

بگو به مردان باايمان! ديدگان خود را فروخوابانند (از ديدني‌هاي ناشايست چشم بپوشند) و دامن‌هاي خود را حفظ كنند. اين براي آنان پاكيزه‌تر است. خدا به آنچه مي‌كنند آگاه است.

با جملۀ «ذلِكَ أزْكیٰ لَهُمْ» نشان مي‌دهد كه پاكي و طهارت اجتماعي در گرو پاكي دامن‌هاست، و پاكي دامن‌ها بستگي به پاكي چشم‌ها دارد. دل به دنبال چشم مي‌رود و زناي چشم، زناي دامن را باعث مي‌شود.

در محيطي كه زن‌ها بي‌پرده جلوه كنند و مردها هم بي‌پروا نگاه به اندام زن نمايند، مسلّم اين محيط مراكز فحشاء به‌وجود مي‌آورد و مردان و زنان زناكار در خود مي‌پروراند و امراض خانمانسوز و نسل برانداز از خود مي‌جوشاند و آلودگي و ناپاكي در تمام شئون زندگي ظاهر مي‌شود. نطفه‌هاي ناپاك در آن‌چنان محيط نشو و نما كرده و پُست‌ها و مشاغل حسّاسي را به دست مي‌گيرند و تمام زندگي مادّي و معنوي مردم را به آلودگي و ناپاكي مي‌كشانند و به همه چيز رنگ فساد مي‌زنند. پس بسيار متين و عميق است فرمان قرآن كه مي‌فرمايد:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أزْكيٰ لَهُمْ

اين هـمه آفت كه به تن مي‌رسدــــــــــاز نظر تـوبه شكن مي‌رسد

ديده فروپوش چو دُرّ در صدفــــــــــتا نـشوي تيـر بلا را هدف

نگاه خطرناك

امام جعفر صادق؟ع؟ مي‌فرمايد:

اَلنَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهامِ اِبْليسَ مَسْمُومٌ [[103]](#footnote-103)

نگاه شهوت‌آلود، تيري است از تيرهاي زهرآگين شيطان.

و هم آن حضرت مي‌فرمايد:

النَّظْرَةُ بَعْدَ النَّظْرَةِ تَزْرَعُ‏ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً [[104]](#footnote-104)

نگاه خيره، در زمين دل بذر شهوت را مي‌روياند، و همان كافي است كه آدمي را به راه فساد افكنده و گرفتارش سازد.

سخني با بانوان مسلمان

شما اي خانم‌هاي مسلمان و خواهران ايماني! توجّه بيشتري بفرماييد و بدانيد كه وظیفۀ شما در اين محيط فعلي و دنياي امروز فوق‌العاده سنگين است. نحوۀ زندگي و طرز رفتار شما از حيث شوهرداري و بچّه‌پروري، لباس پوشيدن و از خانه بيرون رفتن و در خارج خانه، كيفيّت راه رفتن و سخن گفتن و با مردان نامحرم مواجه گشتن و ساير جزئيّات كارتان، در اصلاح و افساد زندگي خانوادگي و اجتماعي، بسيار مؤثّر و شايان دقّت و مراقبت است.

بطوري كه كوچك‌ترين مسامحه و سهل‌انگاري يا بي‌پروايي و بي‌تقوايي از ناحيۀ شما خطري بزرگ به بار آورده و مسئوليتي عظيم در پيشگاه خداوند سريع‌الحساب و شديدالعقاب خواهيد داشت.

روي سخن با كدام گروه از خانم‌هاست؟

باز هم تذكّراً بايد بگويم من در اين سخن با خانم‌ها و دختر خانم‌هايي طرف صحبتم كه مسلمانند و معتقد به قرآن، معتقد به رسالت پيغمبر اعظم حضرت محمّدمصطفي؟صل؟، و به رستاخيز قيامت و ثواب و عقاب خدا اقرار و اعتراف دارند، و به آستان مقدّس اهل‌بيت عصمت و طهارت؟عهم؟ عرض احترام و ادب مي‌كنند، و دستورات آسماني خدا و پيغمبر و امام را فوق تمام مقرّرات و قوانين بشري مي‌دانند، و براي هيچ فكر و دستوري كه مخالف احكام مقدّسۀ قرآن و دستورات امامان؟عهم؟ باشد ارج و احترامي قائل نيستند، و هر تمدّني را كه مباين با تمدّن اسلامي باشد توحّش مي‌دانند و از آن متنفّرند.

بله، با اين گروه از بانوان و دوشيزگان آشناي با دين كه حقّاً روشنفكران واقعي و واقع‌بينان روشن هستند طرف صحبتيم.

وگرنه زنان و دختراني كه اصلاً از منطق دين بي‌خبرند و از اوّل تربيت مذهبي نداشته‌اند، تا چشم گشوده‌اند خود را در دامن سينماها و مجلّات اغواگر ديده‌اند و نعره‌هاي مستانۀ خوانندگان راديو را شنيده‌اند و فريب الفاظ بي‌مغز: متمدّن و متجدّد و روشنفكر را خورده‌اند و بي‌اطّلاع از منطق عقلاني خردمندان و روشنفكران واقعي جهان، تن به توفان هوس داده و به تحريك شيّادان و هوسبازان به جنبش درآمده و با كمال سفاهت و جهالت، پشت پا به تمام حدود و قيود اخلاقي زده‌اند.

نه معرفت و شناسايي نسبت به خالق و آفريدگار عالم دارند، و نه حرفي از احكام الهي و مقرّرات ديني به گوششان خورده، و نه حقوق طبيعي مرد و زن فهميده‌اند، و نه خبري از عوالم بعد از مرگ و بدبختي‌ها و نكبت‌هاي آيندۀ خود شنيده‌اند.

همچنان مست لايعقل به زندگي آلوده و نكبت‌بار خود ادامه مي‌دهند و از راه‌هاي گوناگون به آتش فساد اجتماع دامن مي‌زنند و شعله‌ور مي‌سازند؛ هم خود مي‌سوزند و هم ديگران را مي‌سوزانند.

مسلّم با اين دسته از زنان مست اسير دام هوس، سخن وعظ و نصيحت گفتن و آيات قرآن خواندن، آهنِ سرد كوبيدن است و آب در غربال ريختن، كه ابداً سودي نخواهد داشت. چه به‌جا گفته‌اند:

محـلّ قـابل و آنـگـه نـصـيحـتِ قـائـل

چـو گوش هوش نباشد چه سود حُسن مقال

نصيحتِ همه عالم چـو باد در قفس است

بـه گـوش مــردم نــادان و آب در غـربـال

بحث با اين دسته از مردم راه ديگري دارد و منطق خاصّي، كه مربوط به بحث در عقائد است و فعلاً از هدف اين مقاله خارج است.

هدف اصلي نگارنده

نظر اصلي نويسندۀ اين كتاب، بيدار كردن حسّ ديني مردان و زنان مسلمان است، و تمام همّش اين است كه به خواست خدا اين رسالۀ مختصر به خانه‌هاي مسلمانان راه يابد و با زباني ساده و آرام به زنان و دختران مسلمان پند و نصيحت دهد.

كلام خالق مهربان و آيات قرآن را بر آنان بخواند و تا آنجا كه مي‌تواند اشتباهات و كجروي‌هاي آنان را نشانشان داده و از عواقب شوم گناه و عذاب‌هاي دردناك آخرت باخبرشان سازد و بگويد:

اي بانوان مسلمان! اي معتقدان به حرمت قرآن! اي كساني كه جلد و كاغذ قرآن را مي‌بوسيد و روي چشم مي‌گذاريد، اي خانم‌هايي كه هنگام پيشامد مشكلات و ناملايمات، دست توسّل به دامن اولياي دين دراز كرده و از مقام اقدسشان انتظار لطف و عنايت داريد، و گاهي بار سفر بسته به زيارت خاك قبرشان مي‌رويد، و هنگام ذكر مصائبشان ناله سر مي‌دهيد و اشك تأثّر مي‌ريزيد.

بله، شما اي بانوان باايمان! بياييد به نداهاي آسماني همين قرآن عزيز گوش فرا دهيد، به راهنمايي‌ها و بانگ‌هاي بيدارباش اين كتاب الهي توجّه كنيد، به فريادهاي دلسوزانۀ پيغمبر محبوب و امامان بزرگوار خود احترام بگذاريد. با اعمال ناپسند خود هتك حرمت قرآن نكنيد و حربه به قلب پيغمبر و امام زمان خود نزنيد.

ارزش دين و حرمت قرآن تا چه حدّ است

هيچ مي‌دانيد دين خدا و احكام خدا براي پيغمبر و امام از جانشان و از فرزندانشان عزيزتر است؟ و به همين جهت حاضر شدند در راه حفظ احكام دين، همه‌گونه مصائب متحمّل شوند. عزيزانشان مقابل چشمشان قطعه قطعه و پيكرهاي شريفشان هدف تيرها و نيزه‌ها گردد امّا لطمه‌اي به دين مقدّس خدا وارد نيايد؛ حلال خدا حرام نشود و حرام خدا حلال نشود و احكام خدا محفوظ بماند.

پس توجّه داريد كه شما اگر خداي ناكرده هتك حرمت دين كنيد و با رعايت نكردن حجاب صحيح اسلامي كه از وظايف اصيل و اساسي شما خانم‌هاي مسلمان است، به فرمان خدا بي‌اعتنا باشيد، در واقع كارد به قلب پيغمبر زده‌ايد و شمشير به روي امام زمان خود كشيده‌ايد و خود را به نكبت دنيا و عذاب شديد آخرت مبتلا ساخته‌ايد.

اينك با توجّه گوش به فرمان خدا بدهيد

آري، به خود رحم كنيد و فريب دنياي چند روزۀ زودگذر را نخوريد و با كمال ادب و احترام به اين آيات آسماني قرآن توجّه داشته و فرمان خالق مهربان خود را اطاعت نماييد.

وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى‏ جُيُوبِهِنَّ وَ لا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَني‏ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَني‏ أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى‏ عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفينَ مِنْ زينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَميعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ [[105]](#footnote-105)

بگو به زن‌هاي باايمان، چشم‌هاي خود را (از ديدني‌هاي ناشايست) فروگيرند (هرزه‌دل و دريده‌چشم نباشند) و دامن‌هاي خود را ضبط كنند (از آلودگي و ناپاكي و بي‌عفّتي بپرهيزند) و زينت و آرايش خود را آشكار نكنند (در معرض ديد و تماشاي مردان قرار ندهند) مگر آن زينتي كه خود به خود ظاهر است (كه در پوشاندن آن زحمت و دشواري فراوان است). سرپوش‌هاي خويش را بر گريبان‌ها بزنند و زينت خود را آشكار نسازند مگر براي شوهران يا پدران يا پدر شوهران يا پسران يا پسر شوهران يا برادرزادگان يا خواهرزادگان يا زنان مسلمان يا مملوكانشان يا مردان زيردستي كه فاقد ميل جنسي هستند يا كودكاني كه واقف بر امور نهاني زنان نيستند. و پاي بر زمين نكوبند كه زيورهاي مخفي‌شان دانسته شود. اي گروه اهل ايمان! همگي به سوي خدا بازگرديد، باشد كه رستگار شويد.

به حكم اين آيۀ شريفه، بر هر زن مسلماني واجب است آنچه را كه زينت و آرايش او و وسيلۀ جلب توجّه مرد مي‌باشد؛ از قبيل گردن‌بند و بازوبند و گوشواره و گل سر و سينه و امثال این‌ها را از چشم مردان بپوشاند.

البتّه واضح است وقتي پوشاندن زينت، واجب و نماياندنش به مردان حرام شد، مسلّماً و قطعاً به طريق اولويّت، پوشاندن اعضاي بدن كه جايگاه زينت است يعني سر و مو و سينه و گوش و گلو و ساق و ساعد و بازو واجب خواهد شد و ظاهر ساختنش در مرئیٰ و منظر مردان حرام خواهد بود. زيرا اعضاي بدن زن، بيش از زينت و آرايش او دل و ديدۀ مردان را به خود جلب كرده و مايۀ تحريك و تهييجشان مي‌گردد.

به همين جهت بعض مفسّران مي‌گويند: مراد از زينت در آيۀ مباركه همان مواضع زينت است، يعني اعضاي بدن زن كه جايگاه زينت است و سِترش واجب است.[[106]](#footnote-106)جملۀ بعدي آيه مي‌فرمايد:

وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُيُوبِهِنَّ

واجب است بر زنان، روسري و جامه‌اي را كه بر سر افكنده‌اند بر سينه و گريبان خود بزنند (يعني از دو طرف روي‌هم آورده و كاملاً گلو و گردن و سينۀ خود را بپوشانند).

تذكّر

البتّه بر اهل فضل روشن است كه غرض، بحث فقهي در مسأله نيست كه جنبۀ فنّي داشته و مربوط به اهلش باشد و عرضه كردن به افكار عمومي را نشايد. بلكه سخن جنبۀ بحث تفسيري دارد و آنچه كه مستفاد از آيات شريفه است بيان مي‌شود و با عامّۀ مردم مسلمان كه به سهم خود وظيفۀ تدبّر در قرآن و انذار شدن از كلام خالق خود را دارند به ميان نهاده مي‌شود، تا باشد كه موعظه شوند و به راه آيند.

امّا بحث فقهي مطلب، پيداست كه در صلاحيّت آقايان فقهاي عظام است و بحمدالله حضرات آقايان نيز نظرات خود را در رسائل مربوطه بيان كرده و در دسترس مؤمنين نهاده‌اند. پس برگرديم باز هم نظري به قرآن بيفكنيم.

قرآن دستور پوشش كامل مي‌دهد

خداوند متعال در آيۀ ديگر مربوط به پوشش زن مي‌فرمايد:

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ وَ بَناتِكَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابِيبِهِنَّ ذلِكَ أَدْنَي أنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ وَ كانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً [[107]](#footnote-107)

اي پيغمبر! بگو به همسران و دخترانت و زنان مؤمنين كه جِلباب‌هاي خود را به خود نزديك سازند، اين كار براي اين‌كه شناخته شوند (به نجابت و عفّت) و مورد اذيّت (و مزاحمت) واقع نشوند نزديك‌تر است. و خدا آمرزنده و مهربان است.

مقصود از جِلباب چيست؟

جَلابِيب جمع جِلْباب است و جِلباب بر حسب آنچه از گفتار اهل تفسير و لغت استفاده مي‌شود، پوشاكي است كه علاوه بر خِمار و روسري، قسمت عمدۀ بدن زن را مي پوشاند، و در واقع لباس بيروني زن و مخصوص خارج از منزل است. المنجد مي‌نويسد:

اَلْجِلْبابُ هُوَ الْقَميصُ اَوِ الثَّوبُ الْواسِعُ

جلباب، پيراهن يا لباس گشاد است.

تفسير مجمع البيان مي‌گويد:

اَلْجِلبابُ خِمارُ الْمَرْئَةِ الَّذِي يُغَطِّي رَأْسَها وَ وَجْهَها اِذا خَرَجَتْ لِحاجَةٍ[[108]](#footnote-108)

جلباب، آن روسري و پوشاكي است كه زن هنگام خروج از منزل براي كاري، سر و صورت خود را با آن مي‌پوشاند.

پوشش كامل زن، نشان عفاف و حصار امان است

پس به حكم اين آيۀ شريفه (آيۀ جلابيب)، زن مسلمان موظّف است كه هنگام خروج از منزل تمام بدن خود را بپوشاند و جملۀ «يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابِيبِهِنَّ» دلالت بر اين دارد كه بايد جلباب و لباس رويي خود را طوري به بدن نزديك كرده و اطراف آن را جمع‌آوري نمايد كه تستّر و پوشش كامل محقّق شود تا نشان وقار و متانت و عفاف كامل بانوي مسلمان بوده و او را از زنان جلف و نادان و سبكسر جدا سازد و نتيجتاً حريم عفّتش از تعرّض افراد گستاخ و مزاحم در امان باشد كه مي‌فرمايد:

ذلِكَ أدْنَي أَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ

یعنی سِتر تمام بدن، نشان تَحَصُّن و تَعَفُّف زن است و حصاري بر گرد عفاف زن، كه به هيچ مردي اجازۀ گستاخي و تعرّض نمي‌دهد.

امّا بي‌پردگي زن در واقع اجازۀ گستاخي دادن به مردان است و راه تعرّض را براي آنان هموار ساختن. و اين عمل، منافات با شأن يك بانوي تربيت يافتۀ در مكتب قرآن دارد كه بايد همچون گوهري گرانبها مصون از تعرّض دزدان و اهريمنان باشد.

در باريک بيني‌هاي قرآن بينديشيد

قرآن كريم آن‌چنان در حفظ عفاف زن و جلوگيري از هرگونه رفتار تحريكي زن دقيق است كه خطاب به زن‌هاي پيغمبراکرم؟صل؟ مي‌فرمايد:

يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ [[109]](#footnote-109)

اي زنان پيغمبر! شما (از آن نظر كه داراي شرف ارتباط نزديك با رسول‌خدا هستيد) در رديف ساير زنان نيستيد، با اين شرط كه تقوا پيشه كنيد (در اين صورت قرب منزلت و حرمت خاصّي در پيشگاه خدا داريد). مواظب باشيد در حين سخن گفتن، نرمش دلربا و مهيّج به كار نبريد، صدا و گفتار خود را هوس‌انگيز نسازيد كه موجب تطميع و تحريك هوس در دل ناپاكدلان گرديد.

وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً... وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْاُولیٰ [[110]](#footnote-110)

به شايستگي سخن بگوييد و در خانه‌هاي خود قرار گيريد و مانند زنان جاهليّت نخستين، به خودنمايي و جلوه‌گري نپردازيد.

زنان بايد از مردان فاصله بگيرند

باز دربارۀ زنان پيغمبر؟صل؟ مي‌فرمايد:

وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ذلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ [[111]](#footnote-111)

وقتي مي‌خواهيد (شما مردان) چيزي از وسايل زندگي از آنان بگيريد، از پشت پرده بخواهيد كه اين روش (يعني در حجاب بودن زنان و فاصله گرفتنشان از مردان) براي حفظ طهارت و پاكي دل‌هاي مرد و زن مناسب‌تر و پسنديده‌تر است.

جملۀ «ذلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ» كه به عنوان حكمت احتجاب زن آمده است، نشان مي‌دهد كه جَذْبَه و كشش جنسي ميان مرد و زن به حدّي قوي است و آن‌چنان در پريشاني فكر و آلودگي دل مؤثّر است كه امكان اين هست كه برخورد و يك نگاه اتّفاقي (حتّي به زنان پيامبر؟صل؟ كه اكثراً پير بودند و معمولاً بركنار از تبرّج)، بذر فساد در دل بپاشد و آرامش روح را بر هم زده و احياناً اساس خانواده‌اي را متزلزل سازد.

ملاحظه مي‌فرماييد وقتي بنا شد در مورد زنان پيامبر؟صل؟ اين‌چنين خطرات محتمل باشد، با آنكه آن‌ها به تصريح قرآن مادران امّتند كه مي‌فرمايد:

النَّبِيُّ أَوْليٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ اُمَّهاتُهُمْ [[112]](#footnote-112)

پيغمبر؟صل؟ سزاوارتر است به مؤمنين از خودشان، و همسران او مادران آنانند.

و بسيار بعيد است كه كسي با نظر ريبه و تلذّذ به مادر يا مادر مقامي خود بنگرد، با اين وصف تا اين درجه از تستّر به آن‌ها دستور داده مي‌شود كه هنگام چيزي دادن و گرفتن از مردان در حجاب باشند و موقع سخن گفتن با آنان، نرم و لطيف و دلربا سخن نگويند، مبادا ناپاكدلي در آنان طمع كرده و قلبي شهوت‌آلود گشته و به ناپاكي گرايد.

حال از روي انصاف و داوري وجدان، بفرماييد آيا صاحب اين قرآن نسبت به ساير زنان مسلمان تا چه حدّ دقّت در تستّر و پوشش را لازم خواهد دانست؟ و آيا اختلاط و آميزش مردان و زنان مسلمان، مخصوصاً در اين زمان و با اين اوضاع و احوال كه مشاهده مي‌شود، تا چه مقدار فتنه‌انگيز و خطرناك خواهد بود؟ و چه دل‌هايي طهارت و پاكي خود را از دست داده و به ناپاكي و آلودگي خواهد گراييد، و چه ناپاكدلاني در اثر بي‌بندوباري زنان، تطميع گشته و مرزها را خواهند شكست، و چه رسوايي‌ها در خانواده‌ها به وقوع خواهد پيوست، و چه زندگي ننگين و عاري از شرفي به‌وجود خواهد آمد.

لازم است بانوان مسلمان به مسئوليت قرآني خود پي ببرند

بسيار روشن است كه در چنين اوضاع و شرايط مشهود زمان، وظيفۀ زنان مسلمان فوق‌العاده سنگين و پرمسئوليت خواهد بود كه شديداً بايد در تستّر و حجاب خود بكوشند، و مراقب باشند با بي‌پردگي و بي‌حجابي خود، راهزن مردان و جوانان نشوند، دزد غارتگر ايمان مردم نگردند، با تحريك شهوت جنسي مردان و جوانان، راه عصيان را به روي آنان نگشايند، و راه عبادت و خداپرستي را به روي جامعه و ملّت خود نبندند كه رسول خدا؟صل؟ مي‌فرمايد:

لَوْ لَا النِّساءُ لَعُبِدَ اللهُ حَقّاً حَقّاً [[113]](#footnote-113)

اگر زنان نبودند هر آينه خدا آن‌چنان كه بايد و شايد پرستش مي‌شد.

اين بيان نبيّ اكرم؟صل؟ نشان مي‌دهد كه قسمت عمدۀ بي‌ديني و انحراف جامعۀ انسان از صراط عبادت و افتادن در مسير گناه و معصيت، از ناحيۀ زنان سرچشمه گرفته است و مي‌گيرد (البتّه در ميان زنان، كساني هستند كه مايۀ افتخار عالم اسلام بلكه انسانيّتند).

آري، جمع كثيري از زن‌ها هستند كه با بي‌تقوايي و بي‌بندوباري خود، سدّ راه عبادت و خداپرستي مي‌شوند؛ راه بهشت و سعادت را به روي مردم بسته و راه جهنّم و هلاك ابدي را پيش پاي جوانان باز كرده و هموار مي‌سازند. آيا اين‌گونه زنان، دزدان و غارتگران خطرناك اجتماع نيستند؟

جنايتكارترين دزدان، دزدان ايمان مردمند. پليدترين راهزنان، كساني هستند كه بر صراط ايمان بنشينند و بندگان خدا را از راه خدا منحرف كرده و به راه شيطان بيفكنند و با اين كار، وفاداري خود را نسبت به شيطان به ثبوت برسانند كه گفته است:

لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ [[114]](#footnote-114)

بطور حتم سر راه تو (خدا) در كمينشان مي‌نشينم؛ از پيش رو و از پشت سر و از چپ و راستشان مي‌آيم و منحرفشان مي‌سازم، و بیشتر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت.

اينان به حقيقت دستياران وفادار ابليسند و مستحقّ كيفر دردناك و مجازات شديدند كه به همين زودي گرفتار عذاب‌‌هاي اليم پروردگار خواهند شد. اين بيان قرآن است:

قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّكَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ [[115]](#footnote-115)

بگو: بهره بگير از اين كفر و طغيان اندك زودگذرت، كه بطور قطع تو از ياران آتشي.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ [[116]](#footnote-116)

واي از بدبختي و تيره‌روزي مردم مكذّب، كه روز حساب را باور نكرده و افسانه پنداشته‌اند.

ما از قرآن خيلي فاصله گرفته‌ايم

اي زنان مسلمان! به خود آييد و فرمان تهديدآميز خدا را به شوخي تلقّي نكنيد. دقّت‌ها و باريك‌بيني‌هاي قرآن را در امر حجاب زن با دقّت بنگريد و در آن بينديشيد و سپس با وضع رفتار و اعمال خود بسنجيد و ببینید تا چه حدّ ما از قرآن و احكام اسلام فاصله گرفته‌ايم.

قرآن چه مي‌گويد و ما چه مي‌كنيم!

در آيۀ 31 سورۀ نور كه قبلاً گذشت، ضمن دستور پوشش زن، عدّه‌اي را استثناء مي‌فرمايد كه به اصطلاح فقهي آن‌ها محارم زن محسوب مي‌شوند و واجب نيست كه زن، خود را از آن‌ها بپوشاند. و از جملۀ آن‌ها مي‌فرمايد: «أَوْ نِسائِهِنَّ»؛ يعني زن‌هاي مسلمان نسبت به زن مسلمان محرمند و زن مي‌تواند خود را پيش زنان مسلمان مكشوف سازد. بنابراين مفهوم آيه اين مي‌شود كه زنان غيرمسلمان مثل يهوديّه و نصرانيّه نسبت به زن مسلمان نامحرمند و زن مسلمان نمي‌تواند خود را پيش يك زن يهوديّه و نصرانيّه و غيرمسلمان، بي‌پرده و بي‌حجاب نمايان سازد.

حالا اگر چه آقايان فقها فتوا به وجوب پوشش در اين مسأله نمي‌دهند بلكه فتوا به كراهت مي‌دهند، يعني مكشوف بودن زن مسلمان پيش زن غيرمسلمان مكروه است، ولي منظور دقّت و باريك‌بيني عميق اسلام است كه چرا زن غيرمسلمان بر زن مسلمان نامحرم است و روا نيست بدن خود را به او بنماياند. سرّش را از بيان امام صادق؟ع؟ بشنويد كه مي‌فرمايد:

لا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ فَإنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ [[117]](#footnote-117)

روا نيست كه زن مسلمان، خود را پيش زن يهوديّه و نصرانيّه بي‌پرده سازد، زيرا آن‌ها اوصاف زن مسلمان را براي شوهران خود وصف مي‌كنند.

يعني غيرت اسلامي اِباء از اين دارد كه اوصاف زن مسلمان به گوش مرد نامحرم برسد. منتهی چون زنان مسلمان، نظر به تربيت ديني‌اي كه دارند هرگز اوصاف زن ديگري را به گوش شوهرانشان نمي‌رسانند، از اين جهت آن‌ها محرمند. امّا زنان غيرمسلمان از اين جهت معتمَد نيستند. اسلام آن‌ها را نامحرم معرّفي كرده و سزاوار نمي‌بيند كه زن مسلمان پيش آن‌ها مكشوف گردد، مبادا وصف زيبايي‌اش به گوش مرد نامحرم برسد.

آيا اين دين مقدّس اجازه مي‌دهد كه مرد نامحرم سر و رو و اندام زن را با چشم آلوده به شهوت بنگرد؟ مسلّم خير. پس تصديق مي‌فرماييد كه ما فرسنگ‌ها از قرآن فاصله گرفته‌ايم. قرآن به راهي مي‌رود و ما به راه ديگري افتاده‌ايم.

نظر قرآن دربارۀ پيرزنان

قرآن دربارۀ زنان پير سالخوردۀ از پا افتاده‌اي كه جاذبۀ جنسي خود را از دست داده و مورد رغبت جنسي مردان واقع نمي‌شوند نيز رعايت احتياط مي‌كند. در عين حال كه مي‌فرمايد باكي نيست بر آن‌ها كه جامۀ رويي خود را كنار بگذارند منتهی با اين شرط كه متبرّج به زينت نباشند، يعني خود را نيارايند و زينت و زيوري به خود نبندند. با اين وصف باز هم مي‌فرمايد: اگر همان پيرزنان جانب عفاف را رعايت كرده و خود را كاملاً بپوشانند بهتر است و به پسند خدا نزديك‌تر.

اينك به خود آيۀ شريفه توجّه فرماييد:

وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ الّلاتِي لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ [[118]](#footnote-118)

«وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ» يعني زن‌هاي بازنشستۀ از تمايل جنسي كه ديگر اميد مطلوبيّت در نظر مردها ندارند. اين‌گونه زن‌ها باكي نيست بر آن‌ها كه جامۀ رويي خود را از خود دور كنند به شرط اين‌كه خويشتن را به زيور و زينت نيارايند. ولي در عين حال رعايت احتياط را نيكو دانسته و مي‌فرمايد: «وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ»؛ اين‌كه خود را بپوشانند و عفاف كامل را رعايت نمايند بهتر و پسنديده‌تر است.

با این حال بفرمایید آیا قرآن دربارۀ زنان زیبا و جوان تا چه حدّ رعایت احتیاط و حفظ عفاف کامل را لازم و واجب خواهد دانست؟ در این آیه هم تأمّل بفرمایید:

وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ [[119]](#footnote-119)

زنان مسلمان پاي به زمين نكوبند كه زينت مخفي‌شان دانسته شود و جلب توجّه مردان نمايد.

آن‌چنان كه زنان عرب جاهلي خلخال به مچ پا مي‌بستند و موقع راه رفتن براي جلب توجّه مردان پا به زمين مي‌كوبيدند و از اين راه چشم و دل مردها را به سمت خود معطوف داشته و افكار آرام آنان را آشفته و ناآرام مي‌ساختند.

لازم است خانم‌هاي مسلمان در اين‌گونه دقّت‌ها و باريك‌بيني‌هاي قرآن بينديشند و پي به مسئوليت سنگين خود ببرند و بدانند دين مقدّس اجازۀ هيچ‌گونه رفتار و گفتاري كه اندك اثر تحريكي نسبت به مردان نامحرم داشته باشد به زنان مسلمان نمي‌دهد و با حسابي دقيق، تمام اعمال زن را از طرز راه رفتن و سخن گفتن و لباس پوشيدن و نگاه كردن و آرايش نمودن، تحت مراقبت كامل و كنترل شديد قرار داده است، و در جزئي‌ترين كارش رعايت اصل تحفّظ و عفاف را لازم دانسته و بالمآل، صلاح و فلاح و سعادت و سلامت جامعۀ مسلمين را در گرو مستوريّت زن و بركنار بودن او از چشم‌انداز شهوت‌آلود مردان نشان مي‌دهد. و در آخر آيۀ مربوط به پوشش زن مي‌فرمايد:

تُوبُوا إِلَي اللهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ [[120]](#footnote-120)

همگي به سوي خدا توبه بريد اي گروه مؤمنان! باشد كه به فلاح و رستگاري نائل شويد.

سرّ دستور توبۀ عمومي در ذيل آيۀ حجاب

از اين‌كه دنبال موضوع حجاب و پوشش زن، توبۀ عمومي و همگاني را قرآن دستور مي‌دهد، معلوم مي‌شود كه بي‌حجابي زن، گناه عمومي و انحراف اجتماعي را باعث و موجب مي‌گردد، بطوري كه افكار تمام طبقات را آلوده و فاسد مي‌سازد و صحنۀ لغزش براي همگان به‌وجود مي‌آورد.

طبيعي است در یک محيطي كه زنان و دختران، بي‌پرده و با تبرّج به زينت در برابر مردان و جوانان جلوه كنند و با رفتار و گفتار تحريك‌آميز خود، هيجان و توفان در دل‌ها ايجاد نمايند، در يك چنين محيطي بسيار مشكل است كسي سالم از گناه بماند و فكر معصيت در مغز خود نپروراند. به هر نحوي است وسوسه‌اي در دلش پيدا مي‌شود و خاطرۀ شيطاني، از حال الهي و قداست روحي بيرونش مي‌برد.

پس محيط بي‌حجابي نسوان درواقع محيط طغيان و عصيان است، مرتع و چراگاه مخصوص شيطان است، و قهراً از مسير فلاح و سعادت منحرف بوده و محتاج به توبۀ عمومي و تطهير اجتماعي است. و لذا مي‌فرمايد:

تُوبُوا إِلَي اللهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

همگي توبه به سوي خدا بريد تا رستگار شويد.

تذكّري راجع به مسألۀ استثناي محارم

مي‌دانيم كه در شرع مقدّس عدّه‌اي از مردان نزديك سببي و نسبي به عنوان محارم زن معرّفي شده‌اند و زن موظّف به تستّر از آن‌ها نيست. يعني واجب نيست كه خود را از آن‌ها بپوشاند. اصناف محارم عبارتند از: شوهر، پدر، پدرشوهر، پسر، پسرشوهر، برادر، برادرزاده، خواهرزاده، عمو، دايي، داماد (شوهر دختر).

البتّه اين‌ها شرعاً نسبت به زن محرمند امّا توجّه به اين نكته هم بسيار لازم است كه مسألۀ استثناي محارم در باب حجاب زن طوري نيست كه موجب فتح باب براي بي‌پروايي و بي‌بندوباري گشته و مردمي آن را بهانۀ آزادي در اختلاط مرد و زن قرار داده و تشكيل محافلي به عنوان محفل فاميلي بدهند و مردان و زنان جوان به اين عنوان كه به هم محرمند؛ آن مادرزن است و اين هم داماد، آن عروس است و اين هم پدرشوهر، آن پسر شوهر است و اين هم زن پدر، تحت اين عناوين بهانه‌اي به دست آورده و خود را آزاد در جلوه‌گري و نظربازي بدانند و بي‌پروا و آرايش كرده با هم بنشينند و برخيزند، بگويند و بخندند.

و به‌كلّي موضوع جذبۀ حادّ و آتشين غريزۀ جنسي را ناديده بگيرند و چنين پندارند كه با يك جمله صيغۀ عقد كه جاري شد و درنتيجه يكي داماد شد و ديگري مادرزن، به‌كلّي آن غريزۀ سركش جنسي هم خاموش شد و از بين رفت و ديگر هيچ‌گونه خُلطَه و آميزش ميان آن مرد جوان كه داماد است با اين زن جوان كه مادرزن است، يا ميان آن پسر جوان كه پسرشوهر است با اين زن جوان كه زن پدر است، توليد جذب و انجذاب نخواهد كرد و خطري به‌وجود نخواهد آورد.

به همين جهت و براساس همين اشتباه يا بهانه‌جويي است كه شنيده مي‌شود بعضي از خانواده‌ها كه از يك طرف مسلمانند و مي‌خواهند مرز دينی‌شان به ظاهر محفوظ باشد و از طرف ديگر هم تابع جريان روزند و مي‌خواهند همرنگ جماعت گردند و مجمع فاميلي تشكيل داده و مرد و زن با هم مخلوط گشته و از قيد و بند حجابِ دست و پاگير رها شوند، فوراً به سراغ قانون محرميّت در اسلام مي‌روند.

و دختر بچّۀ آن زن را براي اين مرد جوان عقد موقّت كرده و بعد بذل مدّت مي‌كنند و درنتيجه با هم داماد و مادرزن مي‌شوند، و همچنين دوّمي و سوّمي و چهارمي، همه با هم محرم مي‌شوند، و بعد پرده و حجاب را كنار گذاشته و با كمال اطمينان خاطر و آزادي مطلق، مرد و زن در ميان هم مي‌لولند و بسيار هم دلخوشند كه هم مرز ديني خود را حفظ كرده‌اند و در مجمع خود نامحرمي را راه نداده‌اند و هم از قافلۀ روشنفكران عقب نمانده‌اند، و مرد و زن با هم مختلط گشته و از قيد و بند حجاب رسته‌اند.

اين معناي سوء استفاده از قانون است و با خودِ دين، مرز دين را شكستن و به بي‌پروايي و بي‌تقوايي، رنگ دين و دينداري زدن و احكام خدا را ملعبۀ دست خود ساختن. در صورتي كه هر كس به آيات و روايات مربوط به حجاب زن مراجعه نمايد و دقّت‌هاي عجيب شرع مقدّس را در جدا ساختن مرد و زن از هم در نظر بگيرد، به يقين مي‌داند كه هرگز شارع حكيم، رضا به اين بازيگري‌ها نمي‌دهد و اين بازيگران را در رديف مستهزئين به احكام خدا مي‌شمارد.

قانون حكيمانۀ محرميّت در اسلام كجا و اين مسخرگي‌‌ها كجا؟

قانون محرميّت در اسلام براي رفع حَرَج است نه براي رفع حُجْب و حياء و فتح باب براي اختلاط مرد و زن.

البتّه بعد از اين‌كه پيوند متين ازدواج بر اساس ناموس طبيعي و اجتماعي محقّق شد، قهراً اختلاط و ارتباط افراد در فاميل با هم بيشتر و نزديك‌تر مي‌شود و در اين صورت اگر زن موظّف به پوشش كامل از مردان نزديك فاميل مانند پدرشوهر و پسر شوهر و شوهر دخترش باشد و آن‌ها نيز مكلّف به چشم‌پوشي و ترك نگاه به آن زن باشند، مسلّم به مشقّت و دشواري فراوان خواهند افتاد و زندگي بر هر دو دسته حَرَجي خواهد شد.

اينجاست كه شرع مقدّس در وظيفۀ پوشش زن تخفيفي داده و مي‌فرمايد: در صورت ايمن بودن از نگاه‌هاي شهوت‌آلودِ همان مردان نزديك فاميل كه به عنوان محارم در دين معرّفي شده‌اند، زن مي‌تواند خود را از آن‌ها نپوشاند و آن‌ها نيز به شرط عدم ريبه و تلذّذ، نگاه كردنشان به آن زن جايز است.[[121]](#footnote-121)

حالا اين قانون مبتني بر اساس حكمت رفع حرج كه جنبۀ استثنايي دارد، كي و چگونه ممكن است تجويز كند كه به‌منظور تسهيل اختلاط غيرضروري مرد و زن، صورت عقدي به‌وجود آوريم و داماد و مادرزن مصلحتي بسازيم و نتيجۀ بي‌قيدي و بي‌پروايي بگيريم. و غالباً در اين موارد چون قصد ازدواج واقعي در كار نيست، تمشّي قصد انشاء زوجيّت كه شرط صحّت عقد است خالي از اشكال نيست (البتّه موارد ضروري براي تخلّص از ابتلاء به حرام كه آقايان فقها تجويز مي‌كنند خارج از بحث است).

به هر حال اين مسأله مورد اتّفاق آقايان فقهاي عظام است كه زن در صورتي كه نسبت به محارمش ايمن از نظر ريبه و نگاه شهوت‌آلود آنان نباشد واجب است خود را از آن‌ها نيز بپوشاند و بر فرض ايمن بودن از ريبه و تلذّذ نيز احتياط آن است كه از ناف تا زانو، خود را از محارمش (غيرشوهر) بپوشاند[[122]](#footnote-122).

احتياط را از دست ندهيد

در محيطي كه زنان جز تبرّج و خودآرايي همّي ندارند و مردان از نظربازي و چشم‌چراني سير نمي‌شوند، و از طرفي هم از راه‌هاي گوناگون دامن به آتش شهوت جنسي مرد و زن زده مي‌شود و روابط را نزديك‌تر و خطرناك‌تر مي‌سازد بطوري كه گويي ميدان زندگي، ميدان تلذّذ است و كامجويي، در چنين محيط و با اين شرايط، بطور قطع رعايت جانب احتياط در امر حجاب زن، روش مرضيّ خدا و پسنديدۀ عقل است و كم‌ترين اهمال و تسامح، مستلزم خطراتي عظيم و مفاسدي ناگوار خواهد بود.

به همين جهت حضرات آقايان فقهاي معاصر متّفقاً در مسألۀ وجه و كفّين زن (صورت و دست‌ها) نيز طريق احتياط را كه طريق سلامت و نجات است پيموده‌اند. هم در مسألۀ نظر (نگاه مرد به چهره و دست‌هاي زن) و هم در مسألۀ تستّر (پوشاندن زن صورت و دست‌هاي خود را از مرد) مطلقاً دستور احتياط لازم داده‌اند (علاوه بر آن‌كه در صورتِ ريبه و تلذّذ، فتواي قطعي به حرمت نظر و وجوب تستّر دارند).[[123]](#footnote-123)

شايد بعضي تصوّر كنند كه علّت بي‌پروايي و افراط در بي‌بند و باري زنان امروز، سخت‌گيري‌هاي در امر حجاب است كه اگر مثلاً پوشاندن صورت و دست‌ها بر زن واجب نباشد، تا اين درجۀ از بي‌شرمي و گستاخي پيش نمي‌آيد. ولي به‌نظر مي‌رسد اين تصوّر اشتباه است، زيرا بطور مسلّم آنچه موجب عصيان و بي‌تقوايي است، نبود ايمان يا لااقل ضعف ايمان اكثر مردم به مبدأ و معاد است.

آري، از يك طرف ايمان محكم به عواقب شوم و دهشتناك گناه و نافرماني خدا ندارند، و ازطرف ديگر مقهور شهوات و هوس‌هاي بي‌قيد و بند نفساني خود مي‌باشند. البتّه اين‌چنين مردم بي‌ايمانِ اسير دام هوس، تسليم هيچ قانون ضدّ هوس نخواهند شد و از پيشتازي در مسير بي‌بند و باري عقب‌نشيني نخواهند كرد. حالا چه سخت‌گيري درامر حجاب بشود يا سهل‌انگاري. این سخنان از ناحیۀ آن‌چنان مردم، بهانه‌جویی است نه حقیقت‌خواهی.

امّا زنان مسلماني كه تربيت واقعي ديني دارند و مؤمن به خدا و روز حساب مي‌باشند و ترس از كيفرهاي دردناك روز قيامت در جانشان نشسته است، هرگز مقهور هوس نمي‌شوند و با زير پا نهادن فرمان خدا، خود را مستحقّ عذاب اليم آخرت نمي‌سازند، هر چند در راه دينداري و پيروي از رسول‌خدا؟صل؟ بسياري از خواسته‌هاي دلشان عملي نشود و بهره‌هاي فراوان دنيايي از دستشان برود.

بنا براين استثناء وجه و كفّين از حكم وجوب تستّر مثلاً در مرحلۀ عمل، آن هم در محيط كنوني، نه دستۀ اوّل را به حجاب مي‌آورد و نه دستۀ دوّم را بي‌حجاب مي‌سازد، بلكه تنها اثرش اين مي‌شود كه بسياري از باحجاب‌هاي متوسّط را به اهمال و تسامح راغب كرده و تدريجاً به آزادي مطلق سوقشان مي‌دهد و گناه را در نظرشان به صورت مباح درمي‌آورد. يعني الآن گناه مي‌كنند امّا خود را گنهكار شرمسار مي‌دانند ولي در آن موقع، هم گناه مي‌كنند و هم خود را مجاز از طرف دين دانسته و زشت‌كاري و تبرّج را به حساب خدا مي‌گذارند. آن‌چنان كه قرآن مي‌فرمايد:

وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَ اللَّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللَّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ [[124]](#footnote-124)

وقتي مرتكب گناه و زشت‌كاري مي‌شوند (آن را به حساب خدا و دين مي‌گذارند) مي‌گويند پدران و گذشتگان خود را مرتكب اين كار ديده‌ايم و خدا به ما چنين دستوري داده است. بگو خدا هرگز امر به زشت‌كاري نمي‌كند، چرا چيزي را كه نمي‌دانيد به خدا نسبت مي‌دهيد؟

تذکّر

هم‌چنان كه از قيافۀ بحث پيداست، غرض، بحث فقهي و استنباط حكم مسأله نيست زيرا همان‌گونه كه قبلاً هم گفته شد، اين كار براي خود اهلي دارد و بحمدالله حكم هم از طريق استنباط اهلش معلوم است و در گذشته بيان شد.

بلكه غرض، بحث در كيفيّت عمل به حكم مسأله در محيط كنوني و احراز شرايط و تشخيص مصداق است، كه بايد در نظر بگيريم ما در چه محيطي هستيم و مرد و زن در چه شرايطي به سر مي‌برند. آنگاه تصديق خواهيم كرد در محيط سراسر ريبه و تلذّذي كه ما داريم، اصلاً زمينه‌اي براي پياده كردن حكم جواز نظر و عدم وجوب تستّر(بر فرض ثبوت فتوايي در محلّ خود) نمي‌ماند. چون بديهي است زمينۀ بحث و سخن، همين اجتماع موجود است كه مي‌بينيم و مي‌شناسيم نه يك اجتماع طيّب و طاهر بي‌غلّ و غشّ و عاري از ريبه و تلذّذِ ساختۀ درعالم خيال كه پرورده‌هايش همه مريم و يوسف باشند.

و امّا اشكال ديگري كه طرح مي‌كنند، مي‌گويند: اگر وجوب تستّر وجه و كفّين عملي شود مستلزم محدوديّت فعّاليت زن گشته و كار او را منحصر به امور خانه و اجتماعات خاصّ زنان مي‌گرداند.

مي‌گوييم بسيار خوب، چه لزومي دارد كه ما زن را ازخانه بيرون كشيده و در مرئیٰ و منظر مردان به فعّاليت واداريم؟

آيا اگر كار زنان منحصر به امور تدبير منزل و فعّاليت‌هاي فرهنگي و بهداشتي مختصّ به زنان بشود و هيچ‌گونه تماسي با مردان پيدا نكنند، نقص و فُتُوري در زندگي اجتماعي حادث مي‌شود؟ آيا اگر زن مثلاً راننده و فروشنده در مراكز فروش عمومي و پشت ميزنشين اداره و معلّم كلاس مردان و نظاير اين امور نشود، نظام زندگي مختلّ است؟ يا خير. برعكس، اگر قوانين متين حقوقي اسلام دربارۀ مرد و زن اجرا شود و هر يك جدا از ديگري به فعّاليت‌هاي مناسب خود بپردازد، بطور قطع نظام زندگي با آرامش و متانت كامل محفوظ مي‌ماند و هر دو دسته به سعادت و خوشبختي خود نائل مي‌شوند.

بله، حقيقت اين است كه اگر بخواهيم زندگي آلوده به هوس اقتباس شده و تقليدي از اروپائيان را اصل بدانيم، ناچار بايد از حجم قوانين ديني بتراشيم تا با قالب زندگي روز منطبق درآيد. ولي اگر دين و قوانين الهي را اصل بدانيم، در اين صورت موظّفيم از حجم سنّت‌هاي هوس‌آلود زندگي تقليدي بتراشيم تا مطابق با قالب دين گردد، اگر چه با ملامت‌ها و سرزنش‌هاي تودۀ غربزدۀ نادان مواجه گرديم. چرا كه ملازم حق بودن نيازمند به جهاد است و يكي از اوصاف مجاهدين به بيان قرآن همين است كه:

لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ [[125]](#footnote-125)

از ملامت ملامت كننده‌اي نمي‌ترسند.

حال، در خود بينديشيم كه طرفدار كدام اصليم و موظّف به كدام وظيفه‌ايم.

وصيّتي از امام اميرالمؤمنين؟ع؟

در پايان بحث مربوط به حجاب زن، مناسب است جمله‌اي از وصيّت امام اميرالمؤمنين؟ع؟ را كه به حضرت مجتبي؟ع؟ فرموده است بياوريم. حضرت ضمن وصايایي چند مي‌فرمايد:

وَ اكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَي عَلَيْهِنَّ وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لا يُوثَقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ [[126]](#footnote-126)

با پوشاندن و در حجاب قرار دادن زنان، ديدگان آن‌ها را (از ديدار ديگران) بازدار (از معاشرت و آميزش با اغيار پرهيزشان ده) زيرا سخت‌گيري در حجاب، براي ابقاي (شرف و شخصيّت) آن‌ها بهترين وسيله است. وارد كردن اشخاص غيرقابل اعتماد بر زن‌ها، فسادش كمتر از بيرون رفتن آن‌ها نيست (يعني هم بيرون رفتن زن از منزل داراي فساد است و هم راه دادن مردان نامحرم به خانه، مستتبع فسادي بيشتر) و اگر بتواني چنان كني كه زنان جز تو مرد ديگري را نشناسند، چنين كن.

اين بيان امام؟ع؟ با كمال صراحت از اختلاط مردان با زنان در صحنۀ فعّاليت‌هاي زندگي نهي مي‌كند و سخت‌گيري در امر حجاب را بهترين وسيلۀ حفظ شرف و ابقاي شخصيّت زن مي‌داند، تا آنجا كه كمال فضيلت زن را در اين نشان مي‌دهد كه در سراسر زندگي خويش، مردي را جز شوهر خود نشناسد. اين نظر، نظر عليّ اميرالمؤمنين است كه وليّ امر جامعۀ انسان از طرف خالق انسان است، تا نظر طبقۀ به قول خود روشنفكر، و به قول ما غربزدۀ عصر كنوني چه باشد.

نتيجه‌گيري از مجموع مباحث

حاصل گفتار اين شد كه اموري چند از مظاهر تمدّن مادّي در زندگي ما مسلمانان راه يافته و موجب پيدايش بيماري مهلك قساوت دل در مردم گشته و يك نوع حالت صلابت و غلظت و سنگدلي در جان‌ها پديد آمده و اهليّت تفهّم و تأثّر از مذكّرات معنوي و روحاني از قلب‌ها رخت بربسته است.

بطوري كه نه از شنيدن آيات آسماني قرآن تكان مي‌خورند و نه از مواعظ بالغه و شورانگيز امامان؟عهم؟ به شور و فغان مي‌آيند و نه از مشاهدۀ حوادث عبرت‌انگيز عالم بيدار شده و به حال توبه و بازگشت به سوي خدا برمي‌آيند. گويي به فرمودۀ قرآن حكيم از تخته سنگ‌هاي كوهستان نيز سخت‌تر گشته‌اند:

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً [[127]](#footnote-127)

آري، اين حال، حال قساوت است و بيماري مهلك بشر، نطفۀ شَقاء و بدبختي و هلاك ابدي انسان همين است كه عاقبت و منتهي‌اليه سيرش جهنّم سوزان و عذاب بي‌پايان خواهد بود.

و از جمله علل و عوامل توليد اين حالت شوم بدفرجام كه در زندگي فعلي ما رواج كامل دارد و ملّت خودباختۀ غربزدۀ ما را مِنْ حَيْثُ لايَشْعُرْ دست‌افشان و پاي‌كوبان به وادي بدبختي‌هاي بي‌پايان سوق مي‌دهد، همان‌هاست كه در صفحات گذشتۀ اين كتاب از خلال آيات قرآن حكيم و بيانات ائمّۀ معصومين؟عهم؟ به مرد و زن مسلمان نشان داده شد.

به اين اميد كه خالق مهربان بذل عنايتي بفرمايد و حضرت وليّ زمان عجّل‌الله‌تعالي‌فرجه‌الشّريف عطف توجّهي بنمايد تا از خلال همين سطور، نوري بر دل خوانندگان گرامي بتابد و ظلمت غفلت را از فضاي جان‌ها بزدايد. تنبّهي پيدا كنند و در عاقبت شوم اين زندگي آلودۀ خود بينديشند و تا فرصت و مهلت باقي است به اصلاح كار خود بپردازند و اين نداي آسماني قرآن را مكرّر در مكرّر بر خود و خاندان خود تلقين نمايند:

أَ لَمْ يَأنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ [[128]](#footnote-128)

آيا وقت آن نرسيده كه مردم مدّعي ايمان، به ياد خدا و وعده‌هاي صدق خدا بيفتند و از خدا بترسند؟ و نباشند مانند امّت‌هاي پيشين كه با داشتن كتاب آسماني در اثر طول مدّت مهلت، دل‌هايشان قساوت گرفت و بسيارشان فاسق و خارج از وادي حق گشتند.

بانگ انذار

حال، اي مردان و زنان مسلمان! به خود آييد. به نداي مُشفقانۀ قرآن توجّه كنيد و فرمان خدا را شوخي و بازي تلقي نكنيد. همه با هم به سوي خدا برگرديد. خود را مضبوط و منظّم سازيد تا صلاح و سعادت خود را دريابيد.

وگرنه با چنين بي‌پروايي و هتّاكي كه جلو مي‌رويد و روز به روز هم هتّاك‌تر و پرده‌درتر مي‌شويد، پيش از آن‌كه به عذاب روز جزا مبتلا شويد، در همين دنيا در پنجۀ بلا و عذاب خدا فشرده خواهيد شد.هرج و مرج و فضاحت و رسوايي، سراسر زندگي شما را خواهد گرفت بطوري كه نه فكري آرام خواهيد داشت و نه قلبي پاك، نه تدبيري صحيح و نه عملي صالح، نه زن‌هاي شايسته و نه فرزندان مطيع. زندگي همچون جهنّم سوزان گشته و عاقبت، بلا از زمين و آسمان بر شما حمله‌ور خواهد شد.

فرمان تهديدآميز قرآن

وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِينَ. إنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ. وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ. فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّي حِينٍ. وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ. أَ فَبِعَذابِنا يَسْتَعْجِلُونَ. فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ فَساءَ صَباحُ الْمُنْذَرِينَ [[129]](#footnote-129)

ما چنين خواسته‌ايم و چنان خواهد شد كه پيغمبران و پيروان راستين آنان، فاتح و پيروز مي‌شوند. متمرّدين و گردنكشان به ذلّت و خواري مي‌افتند. منتهي مهلتي لازم است تا هم تو طغيان آن‌ها را ببيني و هم آن‌ها سزاي طغيان خود را ببينند. آن دم كه عذاب ما در عرصۀ زندگي آنان فرود آيد چه روز بدي خواهند داشت و به چه بدبختي‌اي خواهند افتاد.

اين تهديد را هم از سورۀ رعد بشنويد

وَ لا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دارِهِمْ حَتَّي يَأْتِيَ وَعْدُ اللهِ إِنَّ اللهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ [[130]](#footnote-130)

هميشه و در هر زمان، مردم طاغي و سركش در اثر بدكاري‌ها گرفتار حوادث كوبنده‌اي مي‌شوند، و يا حادثه و بلا تا نزديكي خانه‌هاي آن‌ها آمده (و دورادور چهرۀ رعب‌انگيز خود را نشان مي‌دهد) تا آن دم كه (مدّت مهلت منقضي گشته و) فرمان قهر خدا صادر شود و (عذاب الهي بر سر آنان نيز دامن بگستراند) بطور مسلّم خدا تخلّف از وعده نمي‌كند.

به صحنه‌اي از عذاب آخرت نيز بنگريد

وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنا لِلظَّالِمِينَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغاثُوا بِماءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَ ساءَ‌تْ مُرْتَفَقاً [[131]](#footnote-131)

بگو اين (قرآن با تمام اوامر و نواهي و وعد و وعيدش) حق است و از جانب خداي شماست. هر كه خواهد، گو ايمان آر (و تصديق كن) و هر كه خواهد، گو كافر شو (و تكذيب كن.عالم، عالم اختيار است) ما بطور مسلّم براي مردم گردنكش (نافرمان) آتشي آماده كرده‌ايم كه سراپرده‌هایش محيط بر ايشان است (آنان در وسط آن خيمۀ آتشين گرفتارند و از همه جانب راه به رويشان مسدود است) هر دم كه از سوز عطش فرياد سر داده و آب بخواهند، به فريادشان جواب داده مي‌شود با آبي كه (از شدّت داغي و سوزندگي) مانند مس (یا سرب) ذوب شده است كه صورت‌ها را مي‌گدازد و بريان مي‌سازد (بد آبي است آن آب و) زشت شرابي است آن شراب. بد تكيه‌گاهي است جهنّم (و زشت جايگاهي است دوزخ).

نداي دلسوزانۀ علي؟ع؟، امام خود را هم بشنويد

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَي النَّارِ فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا، أَ فَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَ الْعَثْرَةِ تُدْمِيهِ وَ الرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابَقَيْنِ مِنْ نَارٍ ضَجِيعَ حَجَرٍ وَ قَرِينَ شَيْطَانٍ أَ عَلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكاً إِذَا غَضِبَ عَلَي النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضاً لِغَضَبِهِ وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعاً مِنْ زَجْرَتِهِ [[132]](#footnote-132)

بدانيد اين پوست نازك (بدن شما) تاب تحمّل آتش را ندارد. پس به خود رحم كنيد (و خود را مستحقّ آتش نسازيد) شما كه خود را در دنيا با مصائب دنيا آزموده‌ايد (مي‌دانيد كه چگونه در برابر كوچك‌ترين سختي و ناملايمي بيچاره و ناتوانيد). آيا ديده‌ايد يكي از شما اگر خاري به بدنش فرو رود چه نالان مي‌شود، و از لغزيدني كه او را خونين كند، و از ريگ گرم بيابان كه او را بسوزاند چگونه جزع مي‌كند، و اظهار درد و ناراحتي مي‌نمايد؟ پس (اين انسان ضعيف ناتوان) چه حالي خواهد داشت وقتي (خود را در ميان جهنّم ببيند) كه بين دو تابۀ از آتش باشد در حالي كه همخواب سنگ سوزان و همنشين شيطان گردد. آيا مي‌دانيد كه مالك دوزخ هرگاه بر آتش خشم كند، از خشم او آتش به خروش آمده و بعضي، بعضي را مي‌مالاند، و چون بانگ بر آتش زند، آتش ناله‌كنان در ميان طبقات جهنّم بَرجَهد؟

تا مهلت داريد كار كنيد

فَاللهَ اللهَ مَعْشَرَ الْعِبَادِ وَ أَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصِّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ، فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا، أَسْهِرُوا عُيُونَكُمْ وَ أَضْمِرُوا بُطُونَكُمْ وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ وَ أَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَي أَنْفُسِكُمْ وَ لا تَبْخَلُوا بِهَا [[133]](#footnote-133)

پس اي گروه بندگان! از خدا بترسيد، از خدا بترسید، هم اكنون كه بدني سالم و فضايي وسيع داريد به فكر تأمين سعادت خود باشيد؛ پيش از آن‌كه به چنگال بيماري و مرگ بيفتيد و به جايگاه تنگ قبر درآييد. بكوشيد قبل از اين‌كه گردن‌هاي شما در گرو آتش برود خود را از گرفتاري‌هاي بعد از مرگ برهانيد. چشم‌ها را بيدار نگه‌داريد (از شب‌زنده‌داري شب‌هاي دنيا به عبادت بهره برداريد) شكم‌هاي خود را (با روزه گرفتن و كم خوردن) لاغر سازيد. قدم‌ها را در كارهاي خير به كار اندازيد. با انفاقات مالي در راه خدا، بهرۀ خود را از اموال خود برگيريد. اين بدن‌هاي فاني شونده را در راه روح و جان خود فدا نماييد و در اين كار بخل نورزيد.

پروردگارا! به حرمت مقرّبان درگاهت توفيق علم و عمل به احكام شرع مقدّست را به ما عطا فرما.

دل‌هاي ما را از ابتلاء به بيماري مهلك قساوت در امان نگه‌دار.

وَ الحَمدُلِلهِ وَ صَلَّي اللهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِه

وَالسّلامُ عَلَي مَنِ اتَّبَعَ الهُدَي

عصر روز نهم ذي‌الحجّه (روز عرفه)1392هجري قمري

دي ماه1351

سيّدمحمّد ضياءآبادي

#### فهرست

عنوان صفحه

ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

مقدّمه و غرض از نگارش 1

**آنچه در اين كتاب مي خوانيد** **3**

قساوت،بيماري خطرناك عصر كنوني 7

قساوت يعني چه؟ 7

قلب قَسيّ كدام است؟ 7

**غرض از خلقت انسان** **9**

انسان از نظر قرآن و حديث 11

انسان در اصل فطرت،طالب كمال است 13

اگر غوغاي زندگي مادّي مجالي دهد 18

**قساوت،مايه‌ي بطلان انسانيّت و موجب نقض غرض خلقت** **21**

دل‌هاي سخت‌تر از سنگ 24

دردناك‌ترين تازيانه‌ي خدا 26

انسان چگونه سير معكوس مي‌كند 30

علاج واقعه پيش از وقوع بايد كرد 31

سبب و علت پيدايش قساوت دل چيست؟ 33

دل كه در محاصره‌ي شيطان درآمد محروميّت‌ها خواهد داشت 34

تأثير گناه در قلب 35

اعمال بدني در روح آدمي اثر مي‌گذارد 36

يك مثال ساده براي تأثّر قلب از عمل 37

بياني لطيف از امام باقر 38

خلاصه 40

موجبات بيماري قساوت را در اجتماع خود بشناسيم 41

عوامل توليد قساوت در عصر ما 42

آري! روي سخن با اهل ايمان و مؤمنين به قرآن است 43

موسيقي عامل مهمّ توليد قساوت 45

ما فقط با خانواده‌هاي مسلمان طرف صحبتيم 46

نظر ما،بحث ساده‌ي قرآني با مردم قرآني است 47

هان اي مسلمان،همّتي!! 48

**قرآن و موسيقي** **49**

آيه‌ي اوّل 51

لغت موسيقي،از نظر دانشمندان غربي 52

شأن ملّت قرآن،اِعراض از لغو است 52

آيه‌ي دوّم 54

آيه‌ي سوّم 55

لهوالحديث در لغت 55

شأن نزول آيه‌ي لهوالحديث 56

بسنجيد و قضاوت كنيد 57

لهوالحديث در زمان ما 58

اسلام با وسايل آموزنده‌ي صحيح مخالف نيست 59

رشد عقلي لازم است 62

امّا ملّت غير رشيد 62

ملّت غير رشيد، از وسايل هدايت، نتيجه‌ي ضلالت مي‌گيرد!! 63

اوصاف اغواگران را از زبان امام اميرالمؤمنين بشنويد 64

بازگشت به مطلب 66

تفسير لهوالحديث از نظر روايات 66

مصداق مسلّم و رايج لهوالحديث 67

موسيقي،اين زيان موحِش را به طور مسلّم دارد 68

مرگ و حيات قلب انسان به چيست؟ 69

نيايش امام سجّادبه درگاه خدا 71

اي خوشا به حال خداجويان و راه خدا پويان! 71

تنها بهره‌ي آدمي از عمر دنيايي 72

وحشتناك‌ترين زيان موسيقي بر انسان همين است 73

يك آزمايش ساده 75

آيه‌ي چهارم 77

موسيقي،آواي شيطان است 79

موسيقي،زمينه را براي گناه آماده و هموار مي‌سازد 79

روايات و موسيقي 80

روايت اوّل 80

روايت دوّم 80

روايت سوّم 81

روايت چهارم 81

خلاصه‌اي از مضامين رواياتي چند 82

مطبوعات منحرف،عامل ديگر توليد قساوت 83

درك و همّتي لازم است 84

آيا اين‌ها اشاعه‌ي فحشا نيست؟! 85

شما از عوامل اشاعه‌ي فحشا نباشيد 86

**بي‌حجابي زن،عامل مهمّ ديگري از عوامل توليد قساوت** **87**

مسير بحث و هدف را فراموش نكنيد 89

مراد از "نَفّاثات في العُقَد" در قرآن 90

دلدادگي به زن،مايه‌ي تضعيف نيروي اراده است 91

دستور اسلام،چه حكيمانه است 93

اسلام،چه محيط پاكي مي‌سازد 93

نظري به آيات قرآن و گفتار امامان 94

نگاه خطرناك 95

سخني با بانوان مسلمان 96

روي سخن با كدام گروه از خانم‌هاست؟ 97

هدف اصلي نگارنده 98

ارزش دين و حرمت قرآن تا چه حدّ است 99

اينك با توجّه، گوش به فرمان خدا بدهيد 100

تذكّر 102

قرآن،دستور پوشش كامل مي‌دهد 103

مقصود از جِلباب چيست؟ 103

پوشش كامل زن،نشان عفاف و حصار امان است 104

در باريك‌بيني‌هاي قرآن بينديشيد 105

زنان بايد از مردان فاصله بگيرند 106

لازم است بانوان مسلمان به مسؤوليّت قرآني خود پي ببرند 108

ما از قرآن خيلي فاصله گرفته‌ايم 110

قرآن چه مي‌گويد و ما چه مي‌كنيم! 110

نظر قرآن درباره‌ي پيرزنان 112

سرّ دستور توبه‌ي عمومي در ذيل آيه‌ي حجاب 114

تذكّري راجع به استثناي محارم 115

احتياط را از دست ندهيد 118

تِذكار 121

وصيّتي از امام اميرالمؤمنين 123

نتيجه‌گيري از مجموع مباحث 124

بانگ انذار 126

فرمان تهديدآميز قرآن 126

اين تهديد را هم از سوره‌ي رعد بشنويد 127

به صحنه‌اي از عذاب آخرت نيز بنگريد 128

نداي دلسوزانه‌ي عليامام خود را هم بشنويد 128

بسمه تعالي

چاپ و تكثير اين كتاب با حفظ محتوا، رعايت كيفيّت و ملاحظه موارد ذيل براي دلسوختگان و علاقه‌مندان به گسترش معارف ديني بلامانع است:

1. در هر نوبت چاپ تعداد20 نسخه به آدرس معاونت فرهنگي ارسال شود.
2. هر گونه تغيير در محتوا و كيفيّت ظاهري با اجازه مؤلّف مي‌باشد.
3. ذكر ناشر و تعداد نسخه‌هاي منتشره در شناسنامه كتاب ضروري است .

تا مهلت داريد كار كنيد 129

1. - سنن ابن ماجة/3849. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بحارالانوار، جلد 94، صفحۀ 191. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بحارالانوار، جلد 72، صفحۀ 232. [↑](#footnote-ref-3)
4. - دعوات راوندی 84/211. [↑](#footnote-ref-4)
5. [↑](#footnote-ref-5)
6. ـ سورۀ صفّ، آيات10و11. [↑](#footnote-ref-6)
7. ـ تحف العقول، صفحۀ 296. [↑](#footnote-ref-7)
8. ـ سورۀ فصّلت، آيۀ 33. [↑](#footnote-ref-8)
9. ـ سورۀ آل عمران، آيۀ 73. [↑](#footnote-ref-9)
10. ـ سورۀ زمر، آيۀ 22. [↑](#footnote-ref-10)
11. ـ سورۀ انشقاق، آيۀ 6. [↑](#footnote-ref-11)
12. ـ سورۀ مؤمنون، آيۀ 115. [↑](#footnote-ref-12)
13. ـ سورۀ قيامت، آيۀ 36. [↑](#footnote-ref-13)
14. ـ مصباح الشّريعة، باب100. [↑](#footnote-ref-14)
15. ـ سورۀ بقره، آيۀ‌ 30. [↑](#footnote-ref-15)
16. ـ سورۀ حجر، آيۀ 29. [↑](#footnote-ref-16)
17. ـ كافي، جلد2، صفحۀ 352. [↑](#footnote-ref-17)
18. - فرو رفتن در امری. [↑](#footnote-ref-18)
19. ـ سورۀ انسان، آيۀ 30. [↑](#footnote-ref-19)
20. ـ سورۀ انسان، آيۀ 3. [↑](#footnote-ref-20)
21. ـ سورۀ زخرف، آيۀ 71. [↑](#footnote-ref-21)
22. ـ كلمات مكنونۀ فيض، صفحۀ 166. [↑](#footnote-ref-22)
23. ـ نهج‌البلاغه، خطبۀ 164. [↑](#footnote-ref-23)
24. - شومی، بدبختی. [↑](#footnote-ref-24)
25. ـ سورۀ زمر، آيۀ 22. [↑](#footnote-ref-25)
26. ـ سورۀ بقره، آيۀ 74. [↑](#footnote-ref-26)
27. - کوشیدن در کاری. [↑](#footnote-ref-27)
28. ـ تحف العقول، صفحۀ 296. [↑](#footnote-ref-28)
29. ـ سورۀ طه، آيات124تا127. [↑](#footnote-ref-29)
30. ـ سورۀ انعام، آيۀ 125. [↑](#footnote-ref-30)
31. ـ سورۀ ق، آيۀ 37. [↑](#footnote-ref-31)
32. ـ سورۀ تين، آيات 4 و 5. [↑](#footnote-ref-32)
33. ـ سورۀ زمر، آيۀ 56. [↑](#footnote-ref-33)
34. ـ سورۀ زمر، آيۀ 58. [↑](#footnote-ref-34)
35. ـ سورۀ فجر، آیات 23 و 24. [↑](#footnote-ref-35)
36. ـ سورۀ مريم، آيۀ 39. [↑](#footnote-ref-36)
37. ـ سورۀ مطفّفين، آيۀ 14. [↑](#footnote-ref-37)
38. ـ المحجة البيضاء، جلد2، صفحۀ 125. [↑](#footnote-ref-38)
39. - سرنگون، واژگونه و سرازیر شده. [↑](#footnote-ref-39)
40. ـ كافي، جلد2، صفحۀ 268. [↑](#footnote-ref-40)
41. ـ كافي، جلد2، صفحۀ 272. [↑](#footnote-ref-41)
42. ـ قسمت مربوط به تأثّر قلب از عمل، اقتباس از گفتار مرحوم صدرالمتألّهين مي‌باشد، اسفار چاپ قديم، جلد4، صفحۀ 903. [↑](#footnote-ref-42)
43. ـ كافي، جلد2، صفحۀ 273. [↑](#footnote-ref-43)
44. - سورۀ زمر، آيۀ 22. [↑](#footnote-ref-44)
45. ـ سورۀ زخرف، آيۀ 36. [↑](#footnote-ref-45)
46. - راستی و درستی. [↑](#footnote-ref-46)
47. ـ سورۀ عنكبوت، آيۀ 69. [↑](#footnote-ref-47)
48. ـ سورۀ ق، آيۀ 45. [↑](#footnote-ref-48)
49. ـ سورۀ كهف، آيات 103 و 104. [↑](#footnote-ref-49)
50. ـ سورۀ زخرف، آيات 37 و 38. [↑](#footnote-ref-50)
51. - هوشیاری و آگاهی و دوراندیشی در امری. [↑](#footnote-ref-51)
52. ـ سورۀ زمر، آيۀ 15. [↑](#footnote-ref-52)
53. ـ سورۀ حديد، آيۀ 16. [↑](#footnote-ref-53)
54. ـ سورۀ نساء، آيۀ 174. [↑](#footnote-ref-54)
55. ـ سورۀ مؤمنون، آيۀ 3. [↑](#footnote-ref-55)
56. ـ تفسير مجمع البيان، چاپ قديم، جلد2، صفحۀ 145. [↑](#footnote-ref-56)
57. ـ كتاب موسيقي و اسلام، صفحۀ 89، نقل از فرهنگ‌هاي خارجي. [↑](#footnote-ref-57)
58. ـ سورۀ قصص، آيۀ 55. [↑](#footnote-ref-58)
59. ـ من لایحضره الفقیه، جلد 1، صفحۀ 80. [↑](#footnote-ref-59)
60. ـ سورۀ فرقان، آيۀ 72. [↑](#footnote-ref-60)
61. ـ سورۀ حجّ، آيۀ 30. [↑](#footnote-ref-61)
62. ـ معانی الأخبار، صفحۀ 349. [↑](#footnote-ref-62)
63. ـ سورۀ لقمان، آيۀ 6. [↑](#footnote-ref-63)
64. ـ مجمع البيان، چاپ قديم، جلد2، صفحۀ 228. [↑](#footnote-ref-64)
65. ـ همان. [↑](#footnote-ref-65)
66. ـ سورۀ انفال، آيۀ 60. [↑](#footnote-ref-66)
67. ـ سورۀ آل عمران، آيۀ 139. [↑](#footnote-ref-67)
68. ـ سورۀ بقره، آيۀ 219. [↑](#footnote-ref-68)
69. ـ نهج‌البلاغه‌، خطبۀ 7. [↑](#footnote-ref-69)
70. ـ سورۀ ناس، آيات 4 و 5. [↑](#footnote-ref-70)
71. ـ سورۀ ص، آيات84 و85 . [↑](#footnote-ref-71)
72. ـ مجمع البيان، چاپ قديم، جلد2، صفحۀ 228. [↑](#footnote-ref-72)
73. ـ كافي، جلد 6، صفحۀ 431. [↑](#footnote-ref-73)
74. ـ سورۀ لقمان، آيۀ 6. [↑](#footnote-ref-74)
75. ـ سورۀ حجر، آيۀ‌ 29. [↑](#footnote-ref-75)
76. ـ سورۀ رعد، آيۀ 28. [↑](#footnote-ref-76)
77. ـ سورۀ جن، آيۀ 13. [↑](#footnote-ref-77)
78. ـ مفاتیح الجنان، مناجات هشتم از مناجات خمس عشرة. [↑](#footnote-ref-78)
79. ـ نهج‌البلاغۀ فيض، خطبۀ 184. [↑](#footnote-ref-79)
80. ـ سورۀ توبه، آيۀ 54. [↑](#footnote-ref-80)
81. ـ سورۀ زمر، آيۀ 45. [↑](#footnote-ref-81)
82. ـ سورۀ زمر، آيۀ 15. [↑](#footnote-ref-82)
83. ـ سورۀ يوسف، آيۀ 20. [↑](#footnote-ref-83)
84. ـ سورۀ بقره، آيۀ 16. [↑](#footnote-ref-84)
85. ـ نهج‌البلاغۀ فيض، حكمت 115. [↑](#footnote-ref-85)
86. ـ سورۀ لقمان، آيۀ 7. [↑](#footnote-ref-86)
87. ـ المنجد در مادّۀ وقر مي‌نويسد: وَقَرَتْ اُذُنُهُ: ثَقُلَتْ اَوْ ذَهَبَ سَمْعُهُ كُلُّهُ وَ صَمَّتْ اُذُنُهُ. [↑](#footnote-ref-87)
88. ـ سورۀ اسراء، آيۀ 64. [↑](#footnote-ref-88)
89. ـ مجمع البحرين، مادّۀ فزز: استفزّه اذا استخفه و اخرج عن داره و ازعجه. [↑](#footnote-ref-89)
90. ـ مجمع البيان، چاپ قديم، جلد2، صفحۀ 63. [↑](#footnote-ref-90)
91. ـ كافي، جلد6، صفحۀ 433. [↑](#footnote-ref-91)
92. ـ كافي، جلد6، صفحۀ 434. [↑](#footnote-ref-92)
93. ـ كافي، جلد6، صفحۀ 434. [↑](#footnote-ref-93)
94. ـ سورۀ اسراء، آيۀ 36. [↑](#footnote-ref-94)
95. - كافي، جلد6، صفحۀ 432. در گذشته شرحي راجع به جملۀ آخر حديث داديم، به آنجا مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-95)
96. - به كتاب‌هاي وافي، طبع اسلاميه، جلد3، باب34، صفحۀ 13. و مستدرك، جلد2، صفحات 457 و 458. و وسائل، جلد2، صفحات 565 و 566 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-96)
97. ـ سورۀ نور، آيۀ 19. [↑](#footnote-ref-97)
98. ـ سورۀ فلق، آيۀ 4. [↑](#footnote-ref-98)
99. ـ مجمع البيان، چاپ قديم، جلد2، صفحۀ 528. [↑](#footnote-ref-99)
100. ـ نهج‌البلاغۀ فيض، صفحۀ 1209، حدیث 7. [↑](#footnote-ref-100)
101. ـ مستدرك الوسائل، جلد 14، صفحۀ 306. [↑](#footnote-ref-101)
102. ـ سورۀ نور، آيۀ 30. [↑](#footnote-ref-102)
103. ـ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، صفحۀ 264. [↑](#footnote-ref-103)
104. - من لایحضره الفقیه، جلد 4، صفحۀ 18. [↑](#footnote-ref-104)
105. ـ سورۀ نور، آيۀ 31. [↑](#footnote-ref-105)
106. - تفسير مجمع البيان مي‌گويد:وَلايُبْدينَ زينَتَهُنَّ اَيْ لا يُظْهِرْنَ مَواضِعَ الزِّينَةِ لِغَيْرِ مَحْرَمٍ وَ مَنْ هُوَ في حُكْمِهِ وَ لَمْ يُرِدْ نَفْسَ الزّينَةِ لِاَنَّ ذلِكَ يَحِلُّ النَّظَرُ اِلَیْهِ بَلْ اَرادَ مَواضِعَ الزِّينَةِ. مجمع البيان، چاپ قديم، جلد2، صفحۀ 160. [↑](#footnote-ref-106)
107. ـ سورۀ احزاب، آيۀ 59. [↑](#footnote-ref-107)
108. - مجمع البیان، چاپ قدیم، جلد 2، صفحۀ 251. [↑](#footnote-ref-108)
109. ـ سورۀ احزاب، آيۀ 32.. [↑](#footnote-ref-109)
110. ـ سورۀ احزاب، آيات 32 و 33. [↑](#footnote-ref-110)
111. ـ سورۀ احزاب، آيۀ 53. [↑](#footnote-ref-111)
112. ـ سورۀ احزاب، آيۀ 6. [↑](#footnote-ref-112)
113. ـ من لایحضره الفقیه، جلد 3، صفحۀ 390. [↑](#footnote-ref-113)
114. ـ سورۀ اعراف، آيات 16 و 17. [↑](#footnote-ref-114)
115. ـ سورۀ زمر، آيۀ 8. [↑](#footnote-ref-115)
116. ـ سورۀ مرسلات، آيۀ 49. [↑](#footnote-ref-116)
117. ـ كافي، جلد5، صفحۀ 519. [↑](#footnote-ref-117)
118. ـ سورۀ نور، آيۀ 60. [↑](#footnote-ref-118)
119. ـ سورۀ نور، آيۀ 31. [↑](#footnote-ref-119)
120. ـ سورۀ نور، آيۀ 31. [↑](#footnote-ref-120)
121. - نگاه ريبه‌دار، نگاهي است كه عادتاً خطرانگيز باشد و ترس آن برود كه منجر به وقوع گناه گردد. امّا نگاه با تلذّذ، نگاهي است كه صرفاً براي لذّت بردن توأم با شهوت باشد هرچند خوف لغزش و وقوع گناه در كار نباشد. [↑](#footnote-ref-121)
122. - العروة الوثقي، چاپ آخوندي، صفحۀ 184، با حواشي مراجع وقت، فصل ستر و ساتر، فصل 8 از فصول كتاب الصاوة، اوائل فصل. [↑](#footnote-ref-122)
123. ـ العروة الوثقي، كتاب النكاح، صفحۀ 626، مسألۀ 31، با حواشي مراجع وقت، چاپ آخوندي. [↑](#footnote-ref-123)
124. ـ سورۀ اعراف، آيۀ 28. [↑](#footnote-ref-124)
125. ـ سورۀ مائده، آيۀ 54. [↑](#footnote-ref-125)
126. ـ نهج‌البلاغه، نامه 31. [↑](#footnote-ref-126)
127. ـ شرح آيه و توضيحات در صفحات قبل گذشت. [↑](#footnote-ref-127)
128. ـ سورۀ حدید، آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-128)
129. ـ سورۀ صافّات، آيات 171 تا 177. [↑](#footnote-ref-129)
130. ـ سورۀ رعد، آيۀ 31. [↑](#footnote-ref-130)
131. ـ سورۀ كهف، آيۀ 29. [↑](#footnote-ref-131)
132. ـ نهج‌البلاغۀ فيض، خطبۀ 182. [↑](#footnote-ref-132)
133. ـ نهج‌البلاغۀ فيض، خطبۀ 182. [↑](#footnote-ref-133)